بدین خوبی سخن آفرین چنان نغز و نیکو مضامین رنگین نسخهٔ

دلپسند خاص و عام برائے فیض عوام اسمی

انشای مادھورام

بتصحیح ملک الکلام مولوی محمد حسین صاحب حنفی لکھنوی بفرمایش منشی ناظر حسین صاحب آراسته گردید

در مطبع شگوفهٔ گلزار واقع محله سبحان نگر لکھنؤ ۱۳۱۱ھ زیور طبع یافت

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2047

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دبیران دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس پوشیده نماند که چون این خجسته جلیس حسن
ارباب سخن را خیال استدراک غوامض انشا و استکمال این گرامی فن در سر افتاد ادراک صحبت
ارباب دانش و بینش وجهه همت ساخته استفاضه آثار تربیت نمود تا آنکه بفیض همنشینی هنربانی
شان بر تسطیر عبارات عالیه و دریافت دقایق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه کسب هنر
آرایش یافت و صیرفیان دار العیار سخندانی و جوهریان رسته بازار معانی را نقد ناسره این
هیچمدان پسندیده آمد در تتمه مدتی بیاوری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان
ولد سعد الله خان مرحوم که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطرح تجلیات آمرزش ایزدی بهمال ندیده
دریافته بشغل خطوط نویسی مامور شد پس از آنکه در سرکار بادشاهزاده جمشید فر جهاندار شاه
بهادر بمنصب منشیگری عزت امتیاز اندوخته تا انقراض ایام اورنگ آرائی برفاقت نواب کوکلتاش خان
بخدمت مذکور قیام داشت مسودات احقر که چندین بیاضها بسوادش چون رخساره مهوشان
بخط عنبرفشان و کیش نسخه ریاض رضوان میگشت در محاربات بادشاه گردی باثاث البیت
بلغما رفته برخی از آن که در کاغذها برآمده بتکلیف برادر عزیز گرامی نژاد لا ایسر رشاده که جوهر قابلیت
واستعداد از لوح جبینش لمعان ظهور دارد درین اوراق بنگارش یافته که چندی درین ارقام پایه یادگار با

۲

بلغار ... شهری از ترکستان منسوب ... باختن و تاراج و غارت ۱۲

مشتمل بر دو فصل فصل اول مشتمل بر عرائض و احکام و اوامر و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و
نواب کوکلتاش خان نگاشته فصل دوم متضمن بر مکاتیب که خود با اعزه و احبا بقلم آورده سهو و
خطا را از بزرگان امید عفو و عطاست قطعه چون بفضل خدای عز و جل یافت این نسخه صورت انجام
هاتفی گفت سال تاریخش که زهی منشآت با نظام فصل اول از زبان نواب لطف الله خان
عرضداشت مشتمل فتح بجناب حضرت خلد مکان فدوی جان نثار لطف الله
بعد ادای لوازم تلثیم عتبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم تعظیم که سجده گاه جباه خداوندان
تخت و دیهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض عاکفان محفل بهشت نعیم و پایان
عتبه ملائک مقیم سپهر اساس که ذریعه مفاخرت دنیا و آخرت یعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع
کالوحی من السماء بنزول اقبال و حلول اجلال فرمود مراتب استقبال و احترام و لطائف تکریم و اکرام مرعی
و ملحوظ گردانید سیامین ورود سعادت آمودش تا رکاب افتخار [illegible] برده ملک ما رسول سر حقیر را بتاج افتخار
بدست مرحمت از خاک برداشت آزاوارگی سفها و جهلا و قتلها و [illegible] ساکر کفره جهنمیان و
اضلاع [illegible] و انظرنهارا و تاکید سرعت عزیمت احقر به تنبیه آن فرقه شقیه ارشاد شده بود مواد تفاخر و
استبشار افزود بمجرد ورود میمنت آمودش عازم مقصد گردیده در موضع [illegible] منزل گزیده فردای آن بلا فصل تمام
کوچ کرده در [illegible] کفره نامه سیاه که در شعاب جبال و دره کوهسار چون مور و ملخ نزول ادبار داشتند [illegible]
سوار و پیاده بیشمار فوج فوج از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر موج را محاصره کردند فدوی به ترتیب افواج
پرداخته سپاه را درمیان گرفته با کفره نکوهیده کار آماده پیکار گردید و نوائر جدال و قتال اشتعال یافت هنگامه
حرب و ضرب از طرفین گرمی پذیرفت چون خلیا کافر تفنگچیان کرناتکی زیاده از دو هزار پیاده با خود [illegible]
از غرش [illegible] صید ایان عرصه کارزار نمود و از آثار [illegible] گردیده بیارش تیر [illegible] کمان [illegible] سینه دشمنان
[illegible] برگشت از هر طرف که هیبت مجموعی [illegible] منصور [illegible]
جرأت [illegible] رسید اشتغال [illegible] از اول روز تا شام [illegible] خورد بسیار [illegible]
کارنامه رستم و اسفندیار بود درمیان ماند آخر کار [illegible] با پنج هزار سوار منتخب مسلح [illegible]

فوج فدوی سبحان تافتند و بجسارت و خسارت با نهنگان بحر دغا ... شتافته منمودند ... زبان ...

و پهلوانان همت بلند را با انبوهی اعدا اندیشیده با ثبات و رزمین کین افشرده و او سعی و جهاد و داد ...

از بیدینان را راه بگرای مطموره نیستی گردانیدند و بسی کشته را در آن بحر پرآشوب ... حمله ...

ستمگر بیان فنا فرو رفت و بسی غضنفر را از زخمهای کاری لبسان لاله و گل ... شگفت ...

یافته طریق هزیمت پیمودند فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید و درین کارزار ...

حلف تیغ انتقام غزاة اسلام کشتند و بسیار زخمی شدند و از غازیان ... صدیقین ... شهادت فائز گردیدند

و زیاده بر سه صد کس ... شده از شاخسار ... گلهای رنگینای ... مفصل ...

... جان نثار در ... حسن ... امیدوارند که ... مراتب ...

آفتاب فتح و ظفر از مطلع تسخیر ... کشور طالع ... عرضداشت ... جنت مکان ...

فدوی بلا اشتباه بلطف الله ... عبودیت جان نثاری و ... فدویت و فرمانبرداری

بخاک آستان ملائک آشیان نور آگین ساخته بعز عرض ... پایه سریر عرش ... بار یافتنا

کبریا بی گردون اساس میرساند که ... سماوی برکات ... استحکام ...

یافته لیلی پانزدهم ... شوال ... دایره ... خبر آوردند که ...

هزار سوار و پیاده ... بیشمار در شعاب جبال ... نزول ... بسبب بارش علی الاتصال ...

فرود آمدن فوج و تدبیر ساختن مورچال ... بوده که آن ... با خیل ... ضلال ...

آخر شب حالت نوم ... حمله آور گشت شور ... مخالفان ... غفلت از گوش ... برگرفت از آنجا که از

... بسیار ... و قرار ... مسعود ...

راه نداده ... سلاح جنگ کردند ... غلام زاده ... چندار و ...

... پیاده ... مداخلت و مانع ... غارت

گردید و در عین بارش ... تیر و تفنگ ... اعدای باطل ... پس از آنکه

مسعود خان ... و دیگر بندگان پادشاهی ... سوار شده پای ...

و در زمین کین محکم گردانیده دایره جدال و قتال از طرفین اشتعال پذیرفت مقارن این حال فدوی با بعضی از
رفیقان ملحق گردیده غلامزاده معمور خان و دیگر مجاهدان را به پیش قلعه رخصت داده [illegible]
با گروهی انبوه جلوریز به فوج عدو ریخته هنگامه جنگ ستیز گرم گردیده عرصه فضا از سواهی بلا درهم [illegible]
نمودار آثار رستخیز شده سر چند بدبران با شجاعت استوار کرده بطعن سنان و تیغ جان ستان چپقلشهای نمودند
حسام خون آشام مبارزان خرمن وجودشان برق خاطف سحیه جمعیت اعدا به تند باد حمله دلاوران
فیروزی علم چون سحاب متراکم از هم می پاشید آن قدر که شفق خسارت نقش از کشته ها پشته ها گرد
سوده مجال هر سر بر شمشیر می افکند پیش قدمان معرکه عدو سوز بازوی کوشش بخصم افکنی و برق افروز گشاده
پشته تفنگ بلاد تفنگ اجل زا از پیش بر سیاه تیغ سرافشان بسیاری از فریق
عدوان را بر خاک هلاک انداخته رایت استیلا افراشتند پس از گیرودار بسیار که یک پهر سنگا [illegible] گرم
و دشت کافر کشتی با سایر کفار نگونسار قدم همت باز پس کشیده چون بخت رسیده خویش منهزم گردیده
غلامزاده با غازیان ظفر آماده پاشنه کوب تا پای قلعه رفته و آنگه تا قبیل غروب با ایشان زد و خوردی نموده آن کافران
در قلعه مذکور محصور گشته و رفقایش متفرق و پاشان گردیده سر راه از دور تا کوه سار پناه فرار بخود راه داده
کشیدند به همعنانی نصرت مراجعت نموده با اردو گاه رسیده فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردیده دریاسر
فیروزی قریب یکصد کس از اشقیا جهنم واصل شدند و بسیار مجروح گشتند و یکصد تن گرفتار زنده دستگیر
شده بودند بسیار رسیدند و سه صد اسب و یک نقاره و نشان و چهار صد جزایل و دو صد بندوق غنیمت
بدست غازیان افتاده و از سپاه نصرت پناه شاهی چند تن و هفت نفر نقد جان نثار نموده
بر رتبه شهادت فایز گشتند و یکصد و هشتاد نفر گلگونه زخم را چهره سعادت برآراستند چون جمیع
مصدر تلاشهای مردانه و ترددات رستمانه گردیده امیدوار فضل و نوازش اند الحق [illegible] گیتی [illegible]
آسمان ذروه خاتم سپهر سلطنت خداداد منصور مخالف [illegible] بر مزد [illegible]

مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب نصایح بجناب حضرت خلد مکان

خانه زاد عقیدت نهاد لطف نهاد جبین اطاعت بر زمین طاعت سوده

زمین طاعت بجبین اطاعت پیموده بعرض ناصیه سایان بارگاه والا و جبهه فرسایان پیشگاه سده
معلی میرساند که مفتاح کنوز سعادات و مقالید حصول مرادات اعنی فرمان قضا جریان لازم الاذعان
بحکم تعز من تشاء مصحوب چون مهر از مطلع انوار بر آمده نزول اجلال نموده نور افزا جبهه ارادت
گردیده و با اعتقاد اداب استقبال و انقیاد بجا آورده آن سرمایه مفاخرت دنیا و آخرت را تاج تارک مباهات
گردانید مواهب اضافه یکصد ذات و سجاول تیول در جلدوی تادیب کفره واجب التعذیب فرق تفاخر
بلند نموده فرقدان سوده در همچشمان سرخرو و مباهی کرامت فرمود مواعظ ارجمند و نصایح سودمند پیوند
در تمشیت کارها و تدابیر انهزام کفره و انتزاع قلاع و تخریب خرابه اشقیا مرکز سعادت رهنمونی نمود
شکر تربیت خانه زاد پرور زیاده از آنست که معروض دارد طلبیده کتاب فضل تراب مجرکا...
که ذکر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم و امیدوار است که در جمیع امور توفیق بندگی دریابد آفتاب عالم آرا
از مطلع ظفر و کشورکشائی طالع باد عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر
مواهب بجناب حضرت خلد مکان خانه زاد ولا اشتباه لطف ابد ناصیه
عبودیت با سجدات غلامی مطلع انوار ساخته بعرض واقفان انجمن گردون احتشام و باریابان بساط
فلک احترام میرساند که منشور لامع النور کرم منشور کرامت گنجور که بر هر حرفش کلید گنجینه مقصود و هر سطرش
مقالید کنوز بهبود ولا و مبشر مرحمت خلعت خاصه و اضافه پانصدی ذات و عطای اضافه یکصدی
و پنجاه سوار بر یزداد محمد خلیل در حلیه حسن ترود چون وحی آسمانی نزول نموده تارک افتخار بذروه
فلک الافلاک سود شکر و سپاس مواهب بی قیاس از حیطه طاقت بشری بیرون است لطف بیکران
ذره پیوسته هیچ کاه ذره به از خورشید نشد تدبیر بندوبست امن اضلاع و استحکام تهانجات
و تعیین تهانه داران از حضور و تنظیم دیگر مقدمات به تفصیل قلمی نموده معروض داشته منتظر آنکه ارشاد گذشته باشد
که ارشاد شود و لعل آرزو زیاده هدایت مقالید افلیم هفت کشور بصولت خاقان سزاوار توان مسخر و منقاد
سطوتش سرانداز خسروان مدبر باد عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب
بجناب حضرت خلد مکان غلام والا بارگاه لطف ابد سیما بی بندگی بر زمین خاکساری سوده

در طریق پرستندگی کام فرمابرآری پیوسته بموقف عرض سعادت اندوزان سدهٔ فلک فرسا و جبهه افروزان
عتبهٔ سپهر اعتلا میرساند فرمان معلی شان هدایت بنیان مزین بخط خاص تقدس خواص که نیز از اختصاص گرامی
نثار به حرف شگرف ان یار و متضمن تعلیم مقدمات واجب التقدیم و هدایت قدسی طریقت متبرکه با فات عمل
فرمود بیت آنچه در ظلمت سکندر آرزو کرد و نیافت + در سواد خط آن توقیع مضمر یافتم + انشاء الله تعالی
در جمیع مقدمات بر وفق مرضی مقدس اعلی بها شاید که سعادت بالاتر از آن نباشد بتقدیم میرساند زیاده
ادب ندید قطعه تا هست عقل و اسطهٔ انتظام دین تا هست عالم اعتقاد استوار شرع + آرا خطاب رافع باد
جمال عالم بر مرکز مراد تو بادوا مدار شرع

عرضداشت در جواب رسیدن فرمان متعلق بتفویض صوبه‌داری دار الظفر بیجاپور و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان

خانه‌زاد با اعتقاد لطف الله بعد تقدیم آداب التسلیمات و تتمیم مراسم کورنشات که مقتضای سرشت
و مضمون سرنوشت مریدان مرشد پرست است بعرض مستفیضان طواف قبلهٔ سلاطین مطاف میرساند
فرمان فرخنده عنوان مطرز بطغرای خط خاص اعجاز اختصاص مشتمل بر مرحمت خدمت نظم و نسق صوبهٔ
دار الظفر بیجاپور و حراست قلعه و شهر پناه و موهبت خلعت خاصه و عطای اضافه پانصدی ذات
و هشت صد سوار ورود مفاخرت فرمود بعد تقدیم مراسم تعظیم استقبال آن مثال واجب الامتثال افسر فرق
سعادت گردانید و خلعت تن بخش افتخار افزا زیب قامت عبودیت ساخته پیرهن پیرهن بخود بالید شکر
نوازشها از اندازه تحریر و تقریر میسر است نگردید محروم زمین بارگاه + چهرهٔ بی سپید و حیه بخت سیاه
انشاء الله تعالی در بندوبست آن صوبه و حسن معاشرت بابندهای درگاه والا و تالیف قلوب رعایا و برایا و استیصال
متمردان و اخراج و ازعاج سرکشان و تزک احتشام و موجود داشتن خزانه و ذخائر و منع منهیات و رفع مسکرات
و قطع و فصل امور عادی و معاملات بر وفق شریعت غرا و عدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور میرساند و بپاس نمک
پیر و مرشد برحق دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نمیگذارد تا عدیم سپهر اورنگ مینا رنگ سریر خلافت و تخت
عالمگیر التخت مرصع و چتر زرنگار باشد بسر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه او مستظل باد

بجناب بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه خیرخواه لطف الله تبارک نیاز و بندگی

[illegible]

بجلبهای کورنش و پرستندگی برآراسته بعرض معتکفان آستان دولت نشان فیض قرین سپهر نشان
نشان واجب الاذعان و حکم نشان نزول اجلال فرموده که فدوی از [illegible] عز [illegible] همراه
سعادت تقبیل بساط فیض مناط دریا [illegible] فروز نشان بکرامت عنوان مهمان مضمون
نوازش مشحون [illegible] ورود از [illegible] کامیاب گردد لهذا بمجرد وصول [illegible] حرز جان [illegible]
سربلندی و [illegible] عزت [illegible] ارکان اقامت گزیده با قلعه [illegible] منزل گزید انشاء الله تعالی [illegible]
شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت [illegible] بمنزل مقصود میرسد اکنون که [illegible] بر زبان
شدم [illegible] از سعادت آستان بوس [illegible] انتزاع قلاع و تسخیر [illegible] آن [illegible] انقطاع [illegible]
برحق بدان مامور اند بعرض خواهد رسانید که دولت ابد توام [illegible] جهان [illegible]
مقرر [illegible] بعرض [illegible] جناب شاهزاده والا گهر محمد بیدار بخت خیرخواه [illegible] گلهای
کورنش و تسلیمات [illegible] تارک تفاخر و مباهات ساخته بعرض حواشی نشینان بساط [illegible] مناط [illegible] میرساند
نشان [illegible] مشتمل بر ارشاد اینمعنی که خیرخواه [illegible] با افواج همراه [illegible]
برسم [illegible] رکاب نصرت شعار رسیده در تنبیه کفره فجره که از ملک محروس [illegible] غارتگری [illegible]
[illegible] شرط رفاقت بجا آورده تا [illegible] شاهزاده ظفر آباد [illegible]
از [illegible] نزول اجلال [illegible] اورنگ آباد [illegible] کوچ کرده پای قلعه
[illegible] انتظار نزول موکب ظفر شعار [illegible] استقبال [illegible]
جان نثار گردد [illegible] جهان [illegible] زمین [illegible] دولت و اقبال
از افق [illegible] شاهزاده بیدار بخت [illegible] آداب کورنش و تسلیمات
بعرض [illegible] مقتبسان انوار انجمن مفاخر و معالی میرساند
در این ایام [illegible] که عرصه جهان با فاضت مقدم [illegible] بسیط زمین [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] موکب جهان کشا [illegible] فلک فرسا [illegible]
[illegible] جهان [illegible]

۸

[illegible]

هوور آرزوی این بشارت شکوفه چشم تمنا باز داشتند لقد مراد بکف در افتاد فرد شکر خدا را که نوازشها کرد

ما کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد + غبار راهی که از سم سمند اقبال اوج هواگیر و هواخواهان را سرمه بصیرت

بدیده انتظار میکشید و هر نسیمی که به نزول اعلام ظفر اعتصام فروغ سعادت می پذیرد شوق زمین بوس

سرشته اختیار از دست می برد خوشا وقتیکه قلمرو دکن بقدوم همایون آگین غیرت نخلستان صحن چمن

فضای گلشن گردد و صیت کامبخشی و کامرانی و آوازه قدردانی و فیض بخشی از پرده سمعت آسمان در گذرد

آفتاب عظمت و مهر و بحر از مکمن ابدیت فیروزی طالع بالیعمدة الملک غازی الدین خان بهادر

فیروز جنگ مشعر بمبارکباد فتوحات کوکب نصرت و فیروزی و اختر ظفر و بهروزی از آن سر آمد

سپاه از آن خداوند جهان قدوه پیش قدمان خدیو کشورستان نواب معلی الالقاب کن کیل سلطنت و فرمان

اوج پذیر باد و رسیدن آن سعادت قران که ساحت گیهان بطلیعه شاهنشیر صبح اقبال مهبط انوار امن و امان

و سرخوسران بجیدگان تیغ سرافشان مجاهدان عساکر ظفر همعنان گوی صفت غلطان است و تلو فتوحات

متواتره و متکاثره افتتاح حصن حصین و قلاع متین که هر یک به چرخ برین میخیارید و تسخیر

آن ممالک کامل سعت فلک فسحت و انقیاد سرکشان و راجهای عظیم الشان و سرتابان نخوت نشان اخبار

نجران پیرایه وضوح یافته بهجت سرور و شادمانی و مژده خرمی و کامرانی گردید نظم مزاج فتح میداند سنان

بود بیغ ظفر زده بر کمانت + بر آید تیغ از دستت بهیجا + چو جو گوهر برون آید ز دریا + مبارکباد بفضل

فتاح حقیقی بعد از این نوید فیروزی و خبر مسرت علی التواتر سامعه فروز شود و این فتح در

فتح دیگر + از فضل خدا شود میسر + به بخشی الملک فتح الله خان مصرعه ای که مکتوب

مشتاق ترحم کرد + صاحبا امیدگاها گرامی مکاتبه راحت افزا که الفاظ و لغزیش چون کرشمه شکرلبان

شورانگیز و معانی جانفزا الیش مانند طره سبز خطان دلاویز بود و لمعه وصول افگنده و دلشاد و کامی داد و

مضامینش که مملو از جواهر زواهر مهربانی و مشحون از گوهرهای شهوار قدردانی بود عینک خرمی بر دیده دلها

نهاد و بعیت رسیده و دیده ام از نور او منور شد + مشام جان من از طیب او معطر شد + از تواتر عوارض

متخالفه بر مزاج شریف و تجویز نیابت بخشیگری باین نحیف ایما رفته بود حکیم علی الاطلاق آن برگزیده انفس

٩

را اتفاق را از طرق ذوق نوبهای مرکزان با عمال الطیبت فرمان والا درود اکمال فرحت بنیاد منفست
بمجرد رسیدن همراه سکالرگرید رسانیدن آن از حضور با مورست تعجیل عملی جازم مقصد گشته بدولت دیدار
فائض الانوار فائز میگردد چون تربیت عزیز القدر سعادت نشان خانه زاد خان برو همت والا است
لازم بل الزم است هر باب بخشیگری ما از آن گرامی تر از جان مقرر شود قیصر بعد بیاید چند روز در تشبیت امور لازم
التقدیم وتعلیم مقدمات بخشیگری تقدیم خواهد نمود چشم بد دور بفضل الهی آن مرزا در سربلندی شایسته شده
بار چندی گوی سبقت از اقران میربایند تا حائق شدن آن امیدگاه در جمیع کارها مورد تحسین و آفرین میگردد
زیاده عمر و دولت باد بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سه
بی شیم اگر ره طی کرده وادی فراق همعنان عمر آرزو بار هم عنان اشتیاق نشو لامع النور کرامت منشور
شرف ورود فرمود که فدوی درگاه با فوج همراه بر جناح استعجال شتافته موکب ظفر اثر آفتاب پر انوار گلشن بارث
محو گردد و در ظل آن حضرت تا خاکسار را با لطف آواره دشت او باریست شرط رفاقت بجا آورد لهذا از خداوند
کرسیده رنگهای منزل مقصود رسد شکر خدا که عنقریب با طی کشش دل با کار کرد و داد دو و دیده لبریز آب یست
لمله لحمد بر آنچه که خاطر بنحو است آه از نسیم سیده تقدیر تعیین بدانگونه تا سعد صبا کرده جر
کم تا زنگی از کار فرما سر رسیده باشد مطلع گردد بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ سه ی آییم و اشتیاق پیش آهنگ است - در عرصه سیر صحرا یا بنگست تماشا
بالفقد با لطف و افراکه هر جنبش حامل از گونه ماتمکیها و سر لطفش از بستار شوق گلگون سینه محبت مشتاق
...امور وفور و ... با تازه کرامت نامه سعادت این تاریخ رقم ... که باد ابر حامل ... آمده فرود آید قلم
امروز که مشکینه سهم این باد همت قریه منور لوز منزل فوج مند رنگ است و با افضل مقاله کلام فرسای طریق
مقصد است خوشا به نور جهان افروز که دیده رنگ رسیده بکحل الجواهر دیدار منها افزا نورانی گردد و مساعد
آرزو بشرف مکالمه بجا ومه ... تعوق ... موسم ... رود ... ترکیب مینماید
لیکن با مید وصل تو ام عشق چه سیه بست - زیاده عمر باد و فرط آن در دل الیغا بعمده خوانین
بلند مکان مختار خان بهادر فرد آن یار که گفتا بتوام دل نگرانست - گو میرسم اینک بسلامت

١٠

نگران باشیم سامی صحیفه طرب پیرا حاوی اشتیاق و [illegible] رسیدن [illegible] وقت خوش

[illegible] قالب افسرده را جان تازه بخشید [illegible] کارپرداز [illegible] گردید [illegible]

[illegible] بیت [illegible] از تو تصور [illegible] کردن کسی جان گرامی [illegible]

[illegible] پادشاهی کوچ کرده به عزم استسلام شده فلک احتشام [illegible] امید [illegible]

[illegible] و رفع قلق [illegible] زیاده عمدة الملک خانجهان بهادر

ظفر جنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب [illegible] آداب والا خطاب خداوند خدایگان

کریم الخلق عمیم الاحسان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] ذوق [illegible]

[illegible] ارسال مراسلات معطر [illegible]

[illegible] بخشی الممالک [illegible] خان

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible] استماع [illegible]

[illegible] الحمد لله والمنه که بفضل کریم حکیم شافی [illegible]

شریف [illegible] بفضای صحت [illegible] عافیت [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] برگشت [illegible] سلامتی و تندرستی [illegible]

[illegible] در جواب خطوط شان [illegible] القدر [illegible]

[illegible] خطوط [illegible]

[illegible]

[illegible]

همین کیت ولی ... انجم ... حیان ... + زیاده ... آمد سرمایه سعادتمندی و رتبه سربلندی همواره روز

افزون باد
مبارکباد تولد شاهزاده محمد کام بخش
فدوی درگاه لطف الله تقدیم لوازم تهنیت

و مبارکباد بعرض پایهٔ بلندان حضور عالی متعالی میرساند درین زمان میمنت اقران که زبانهٔ آمال شادمانی

و اعلام عیش و کامرانی بود باصغای این خبر که شاهزاده والاگهر قدم فرخنده اثر بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش

دیدهٔ اقبال گردید کوس تهنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه درگذشت بیت صبح را خنده

لب نباید بهم از شادی پیش آفتاب از آسمان گوید مبارکباد و پیش خوش تعالی اوراد مهد ... ... شود دار

گشاد و آن مهر سپهر خلافت و جهانبانی را بر تارک مبارک باد کامگار گرداناد و بکلیت نفاذ بیت ...

اقبال میمنت باد + از آن فزون که در اندازه شمار آید
مبارکباد تولد پسر بجناب حضرت اعلی

فدوی بلا اشتباه لطف الله تبارک نیاز و بندگی بکلمات تسلیمات و پرستندگی برآراسته بموقف عرض

معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند درین هنگام بشاشت انتظام فرزند طلوع کوکب

دولت از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از افق ولادت طنطنهٔ تهنیت مبارکباد بسمع نو ...

رسانید و آوازهٔ سرور و شادمانی از پردهٔ هفت آسمان درگذرانید بیت از آن نهال شرف تازه گشت

گلشن ملک + چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال + بار ... قدم دولت توام آن بهین میوهٔ باغ حیات ...

فرخنده و همایون گشاد و لحظه بلحظه اثر طلوع آفتاب اقبالش متزاید و اختر شوکت و اجلالش ... گرداناد

زیاده حد ادب ندید نیر دولت بهره ور از مکمن ظفر و فیروزی طالع باد
مبارکباد تولد پسر
بقاضی القضات
محکمه شریعت مطهر بوجود کرامت منظر آن مروج قوانین شریعت نبوی مرام

ملت مصطفوی مزین باد بحمد و المنة که آن مهر سپهر کمال را بر آسمان اقبال فرخنده کوکب طالع گشت

در روضهٔ فضل و افضال از کنار جویبار اجلال سرو سرافراز جلوه گر شد بیت بشگفت در ریاض امانی

گل امید + طالع شد از سپهر امید اختر مراد + مبارکباد و دیده آرزو ... ارباب مکارم بلمعات جمال آن

قرة العین روشن شواد
تهنیت تولد شاهزاده بجناب بادشاهزاده محمد معظم شاه
خیرخواه بلا اشتباه لطف الله تقدیم لوازم ضراعت ...

۱۲

دولتخواهی را سرمایهٔ سعادت نامتناهی انگاشته بعرض واقفان محفل فردوس منزل می‌رساند که درین هنگام
فرخنده فرجام که بتأثیر اقتران سعود آسمانی و تائید اتصال نجوم شادمانی سعادت و کرامت مقرون و به طلوع خورشید
اختری از برج عظمت و اجلال و سطوع گرامی گوهری از درج سعادت و اقبال قلوب هواخواهان را انشراح موفور و سرور
نامحصور کرامت فرمود قطعه مصرع براوج سپهر جلال تابان شد + که کس بدین چنین ماه در هزاران سال
خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی + فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال + امید که این فرخنده نوید بر همه
خیرخواهان مبارک باد و در عنوان نامچهٔ سعادت احکام طالع این جوان بخت به رونق جوانی مقرون شود و مبارکباد
در تولد نبیره بجناب مشکوی خلافت خانزاد هواخواه لطف الله بسیمای بندگی بر زمین
پرستندگی سوده بعرض پرستاران دولت سرا حرم تعظیم و واقفان حریم دولت تعظیم می‌رساند که چون
بروز گوهر بدیع از معدن مراد وسیله‌ای زیاده از تمنای خجسته‌مندی و طلوع اختر رفیع از مکمن مقصود واسطه حصول
اسباب سربلندی است طلوع گرانمایه دری از درج ولادت و سطوع فروزان کوکبی از افق سعادت در شبستان آل عبا
شاهزاده والاگهر بلند اقبال مبارک و فرخنده باد تا آب گهر و تاب مهر انور مشکل بود آن فروغ گوهر خلافت
در فرمانروائی لمعه خورشید سلطنت و کشورکشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان بسر طبیعی و نیل
مرام فائز شود بیت از نکهت این مژده زمان گشت معطر + وز پرتو این لمعه جهان گشت منور مبارک

۱۳

وزن در جناب بادشاهزاده محمد کام بخش خیرخواه بلا اشتباه لطف الله
چهره نیاز بگلگونهٔ عبودیت و انکسار برافروخته بعرض بار یافتگان انجمن فردوس آئین شاهنشهی احترام
می‌رساند که درین زمان فرخنده عنوان نوید وزن بندگان حضرت تمکین فلک توان سامع افروز همگنان گردید
ابواب خرمی بر رو دلها گشاد و از تصدق خیرات و مبرات گوشه‌نشینان و محتاجان را اصلاح کار طرفی روداد
نظم هزاران چشم دیده و دشت یکسان + که آید در برش خورشید اقبال + تراز و غرق حیرت بهر آن بود
که دو خورشید را سنجد بیک جا + مسند تهد که از پیمودن عنصر گرامی میزان سر بآسمان افراخته و عالمی را
کامیاب ساخته لطف و احسان ساخت حق عز و جل مبارک کناد و ازیشان و شکوه آنحضرت گان جهان
آفرینش میزان سپهر پایه آسمان شود مبارکباد سالگره شاهزاده بیدار بخت لطف الله آداب بندگی

الهی همیشه این عالی بر سایهٔ مبارک این فرخنده فال در ساعت سعید
بمین عمر ابدقرین آن نوباوهٔ باغ سلطنت و جهانبانی افزوده و رشک به جوالوات ساله کامرانی
بیت این سالگره گره ز دلها وا کرد ۰ از بهر نشاط عیش فرخوش پیدا کرد ۰ گره گشا کاران
حاجت روا امیدواران جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون گشاد و رشتهٔ سالگره الی یوم القیام بعقود
سعود منعقد گرداناد نظم جشن تو در سالگره تو خواهیم ۰ هر سال ز سال رفته تسبیح امید ولکن گره
نخواهیم لیکن اینجا گره انبی گره گشا خواهیم مبارک باد وزن گیجهان شاهزاده محمد اعظم شاه بتسلیم
تسلیمات و تسبیح ادعیه که برکات سرفیض فیض اندوزان بساط میمنت مناط امیر ساختند که درین فرخنده اوقات
نوید فوز زین حضور آن بساط سامی رسید گلهای نشاط بهار که خواهان انشا اند و رنسیم شگفتگی در چمن دلها
در اندازد اهل احتیاج از جود آن سحاب عطا بهار رونق و زند و ارباب افلاس از انتشار آن سرمایهٔ معاش ابدی
فراهم آورند و بر گاه جهان مبارک و مسعود کناد الی یوم القیام میزان آن وزن عالی کامیاب مفاخر
و جهان داور مبارک کناد سالگره شاهزاده محمد اعظم شاه بعد ادای آداب تسلیمات
معروض میدارد که بساط بهجت نشاط امید وار است که درین روز ها که به اقبال سعادت و جشن بشارت
سالگره سالکنان ثبت و فلک را از جشن جمشیدی خبر داد و زهرهٔ مطرب بساز بادف و چنگ محفل
نوا آئین و عشرتکده آسمان سوار آراسته کوس شادمانی بر بام فلک نهاد الحمدلله که این سال فرخنده
بر عمر گرانمایه ابد پایان افزوده و عالمی را از فیض آلام و مواهب بیقیاس کسبته چراغ آمال بر افروخته
مبارک و میمون کناد و آب حیات لطف سرشار خضر وار عمر جاودان کرامت باد نظم عمر تو جاودان
خواهیم که شود ۰ قربان سر تو زمانه خواهیم که شود ۰ این رشته که دارد گره سالگره ۰ تسبیح هزار دانه خواهیم که شود
به بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر تا ناید شعشعهٔ خورشید منیر تا به تدبیرت همواره
فتح و ظفر عنان مواکب گیتی گشای آن سرگروه مبارزان عساکر نصرت شکوه و سرآمد مجاهدان
جیوش ظفر اثر سمو المنزلت منیع المکان کریم الخلق بسیار مهربان باد و رشحهٔ ایام کرامت
انوار آفتاب بشارت انتشار قضا مژده بخش خاطر رشک جنت المأوی بود و مژده عزیمت تشریف سامعه پیرای گشته

۱۴

۵۷

افسردگان باد به فراق زندگانی تازه عطا فرمود و انواع انواع تفریح و تنشیط بر دلها گشود الحمد لله

ثم الحمد لله فرح و بیا بیا که روز اسم غم بجان آمده بیا که بی تو نفس بی تو جان آورده چند لطف کرده

بکار رود منت بچشم مشتاق نهند و همانقدر بسا افتد که نگام عجلت بیهوده شود شعر بامول الله نظر

لطف نمود آمدنت لطف نشو قسم و بیرست + می آئی اگر زود تر آئی چه شود + زیاده عمر باد و مرادت ستاد

مبارکباد عید به نخبتی الملک شرح الله خان یا نجی الی فرح بختت سعید +

بر خیر و طرب گزین که عید آمد عید + هر وعده که اقبال نمود ست بند + امروز قریبست اگر بود بعید

الحمد لله که هلال فرخنده فال شوال همای سعادت آسود از منظر قصر زر اندود افق به منتظران نمود

و جهانیان را بسلامت و لطایف جسمانی و اجتماع صفیر لفیر نشاط با مژده سعید بشارت فرمود و هنگامه

عیش و عشرت گرمی پذیرفت و ریاض مراد اهل صلاح و سداد نگهبانی خرمی و رونق پذیرفت سعید

بذر و لقمه بر لب ایشان ساخت + ترنم عنادل در کام و زبان ساخت + مبارکباد روزگار فرخنده آثار

تجلی و فیروزی مقرون شود مبارکباد عید حفظ الله خان که اتمام متبرکه

صیام و مسیت طاعات خجسته فرجامش با ایام فرخنده انجام آن سپهر حشمت و احتشام فخر آلحسن

شوکت و احترام سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق رفیع المکان مقرون بود و در بیان سعادت فرا

قدوم فرحت لزوم عید سعید عرصه گیتی را نگهبان سرور و سرور رشک باغ ارم و عالمیان را

با قسام اغذیه و نعما و انواع طرب و شادمانی کامیاب فیض اعظم گردانید الله تعالی مبارک

میمون گردانا د و ترقیات روز افزون روزی کناد نظم یارب این عید و صد هزار دگر + باد

فرخنده بار بار دگر + بر اطاعت نمودن امرت + کناد این نامه کاردگر + مبارکباد و شفا

حفظ الله خان صحت و تندرستی که بهین نعمای الهی و گزین میوه های باغ هستی ست

همواره نصیب باد شکر ایزد جهان آفرین که عارضه بدنی و علل جسمانی بفضل ایزد سبحانی بسلامت

و کامرانی انجامید و ادعیه شبانروزی در حضرت حق تعالی بموقف اجابت رسید مبارکباد و دست

همر شریف را استداد لیل و نهار روز بروز شود بنده دگر به رای حکیم عبدالله یوسف بانی خلعت به یارچه

۱۵

بجهت مستحقان خیرات دو صد روپیه مرسل گشت از رفع نقاهت و اخبار بهبودی و صحت مزاج گرامی دو
فرد غمت مباد و گزندت مباد و رنج مباد + که راحت دل و آرام جان و فرح غمی تهنیت
کدخدائی بخان عزیز از جان حفیظ الله خان همواره همای سعادت و مرغ
مبارکی بجانب آن خجسته رشید ارجمند بال افشان باد درین خجسته زمان فرخی توامان مژده
طوی آن اقبال مند ستوده خوی اصغا گردید سرمایهٔ سرور و شادمانی پیرایهٔ نشاط و کامرانی
گشت امید که از تاثیر اقتران آن قران السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید و
جشن طرب برای عروس عالم آرا خوبیها از پردهٔ غیب چهره گشاید ع شادمانی همه راست مراد
بخان عالیشان کامیاب خان آفریدگار جهان آن نوگل حدیقهٔ بهجت بهار را
با قطار امطار فضل بیکران سرسبز و ریان دارا و خبر ناسازگی مزاج بهجت امتزاج خواطر
را پریشان ساخت و سینهٔ وفا گنجینه را در کانون هم و الم گداخت حکیم علی الاطلاق آن ستوده جامع
و رونق بخش قلم و آشنائی را صحت کامل و شفای عاجل کرامت فرماید بیت تنت بناز طبیبان نیازمند
مباد + وجود نازکت آزرده گزند مباد مبارکباد افزود منصب سیف الله خان
رباعی ای گشته ز لطف پادشاهی خوشنود + صد شکر که منصب تو بی سعی فزود + قدر تو
بلند است که میدانم + اقبال تو هر زمان فزون خواهد بود + بشارت افزایش مراتب مناصب آن
اعلام شوکت و جلالت جامع محامد حشمت و ایالت سامعه پیرا گشته موجب سور و سرور و
انبساط موفور گردید ایزد بسیار بخش فرخنده و همایون کناد و مقدمهٔ ترقیات روز افزون
گرداناد جواب حسب الحکم مقرب الحضرت عزیز الله بیگ
عالی بنا تا معالی دستگاها نگاشتهٔ کلک معانی پرداز حسب الحکم اعجاز طراز مبشر فتح حصن
حصین برناله و امان خواستن برآمدن قلعه نشینان از رعب توپ و تفنگ برق آهنگ
و محاصرهٔ نبرد آزمایان با نام و ننگ ارشاد گزارش شکر یزدان [illegible] بلند آوازه ساخت
کوس شادیانه فتح نمایان مسعود نمود الحمد لله که از غلبهٔ مواکب ظفر لوا [illegible] سپاهی [illegible]

شکست و هما نصرت فیروزی بر رایات ظفر آیات جهان کشا سایه گستر گشت مثنوی که بهی ست
ابرهم فتح و شکست + چنین فتح کس را نداد دست + بچشم زره تیغ فتح دیده نه گوش سپهر
صدا شنیده منافقین قسمی مغلوب بیم و هراس و منکوب خوف و یاس گشته بود که امان نخواستند
بی دریافت بخت فتح داده بود که بر آورد جان بانان تا که جان بستان غنیمت نداند مراتب شکر و سپاس
بتقدیم رسانیده شادیانه شادی بلند آوازه گردانید فتاح حقیقی این فتح نمایان را که طراز فتوحات آسمانی
عنوان ظفرنامهای آسمانی ست مبارک کناد و آثار ظفر و نصرت از لمعات صمصام اسلام زایل شواد +
حسب الحکم عالی به کهیم ساونت مرهته در بازگشتن از قلعه بهورنیاه جلاد و شتنگاه
ساونت مرهته محفوظ باد و اخبار منهیان بمعروض ارباب انجمن فیض اقتران گردید که جمعی از اعوان
انصار ان جلادت شعار بفریق قلیل شکوسیده کار ساخته بر پهور جبال قلعه برنالا اراده شتاب و از عوابت
شامت انان شاید که موجب البرکان پهور و شتنگاه از صراط بندگی حقیقه ... بارگاه گرد و افسر بیع و فیع صیاد
تعرد ... حسب الحکم ... بکار ... باز دارد و تقدیم ... مراسم ... جواهر موجب ...
صدور نماید و بد موجب عمل نموده جواب بنویسد که بعرض قدسی رسد شقه به نواب مقرب خان
قلعه دار بیر ... خان ... فتح نصرت موج متعاقب بسیار روز در ... کل
بر سر حرب ... بار رسیده و مار از روزگار اشرار فجار بر آورد پس از مقابل آتش کارزار بر افروخته
شجاعت و دلاوری داد آن فریق غریق لجه رسوائی ... طریق بیحیائی با وجود کثرت اعدا ...
بپای دولت بنیاد ... بسیاری را ... راه فرار ... مفصل ... بر کارها
... باشد چون ... خان ... روانه حضور ... ایشان ... متعاقب ...
... مشتاق ... نوئینان ... الاشان مختار خان
... فراق یعنی نگارش نامه روان ما سا که هر حرفش از کاتب ... و به ... نما ...
حیات تازه کرامت فرمود بیت نامه آورد رسول تو من از شادی آن + ...
... رسول ... مانند ... این ... طرف فرا ... منظور ... چون ... بروشان ...

۱۸

شکوه و فراموشی کرد لیکن اطوار کرم خوشیست از اشتیاق باطنی خبر داد و عموم اطف ما لطفها مرهم جراحت

جراحت خاطر ما بها بها طیبا گلشن دل را عاریان باز کنج کام هر فراقم در صحرا نورد ما بر ما حجابها سایه

انتها و ایام سفر ما بیت و راز تیز از زلف خوبان و گردش و امی لیس مؤلف از گردش که مدن گر روا تا نظر کار

و دشت پرخارست تا نور بصر میرسد کشتها می شوار گذارا قامت حرفیست از خاطر خسته اگر در عرض

تحمل استراحت کار مهم نهال حشمت نشو نما گیرد و ممکن از آنجا که مقصد فی ارشاد رفته اگر صفحه تمنا صورت

وطن نگار هم نقش محبت بکرسی نشیند گرم روان طریق یکتایی و مشتاقان نعره آشنایی شکوه

درین طول سفر اگر ترسیل نامها از قصد یا مهر در گرو تا غربت بحب بی تقصیر ستایم که مراعات سعیها

انفصال و حاضر شمیم افزود بر هم کام آنست چه ضرور شکایت فراموشی در محلیکه مرات خیال عکس

دوام وصال است شیخ لقصیر فرد در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست + غم نیست چو اتصال روحانی

امید که فروگذاشت رسمیات صوری محمول استغنا نشود و دلیل عاطر خاطر نسبت معنوی

بعمدة الملک سپه سالار غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ فرد

ز فرقت تو چگویم که قصه طوفان شنیده باشی من دیده ام بدیده خویش از درد فراق

خاطر مشتاق چه بیگزارد و هر قطره اشکی که از دیده خونبار فرو میریزد در رنگ کبوتر نامه بر پرواز دارد

و دیده حسرت شمیم نه زن بشهر مژگان در پهلو دیده ما طاهر تیز وصبا به سپهری مینگارد و بخاطر سنگینی فرقت

تنبیه سر آتش شوق هم آبی خواهد زد و من مسموم ملاهل دور را تریاق صحبت با فاقت خواهد آورد حقا که

چون جدائی می تابد کتاب سینه را اضطراب را دو بالا ساخته و بیتی که مطلع نامه شوق فراموشی

بیت آمد و شنا بان طناز از حکایت اشتیاق مهجوران طراز گشته اند و سوز شمشیر سینها حقی

فرد نامه تسکین نمیدهد دیده مشتاقانرا + که تشنه محال است که مهر لب دریا گردد + هر حال چون هر شقا

حکیم علی الاطلاق بهر درد دوا ساخته است مصرع بحال نیم شود بلیغم چه میشود + امیدوار

نامه نویسی که بخنجر شوق نامه پر میشود دیوار زنگ خاطر را مشتعل میگرداند از میان برخیزد و حمله

زنگ محبت و شادی را بزدایت یکبار اگر آمد فرصت سکت آرم + تا زنده ام از جنگ

زیاده زیاده شوق ست و بس جواب حسب الحکم والا فضائل خان مع نقصان نقل

حسب الحکم کیفیت سقاد منتظمی ارشاد آمیغوں که سنبتا مرودد که خصوصیت سقتا مطرود سمت بهجی تعلق

رفت بغرض خبر مکلف تا مر صدکرنا مکث شتاقب برو ازد واگر تحصن شود در پاپان حصن متوقف بوده سر جا که

از خرابه شتقیار نشان آبادی و یادی بناخت فرا آید خراب سازد لیست کم اول بیع صرور و و مر موتار یک خاکی

بر روه تمر با سپو مقدمه سرخلق آن شقی طرف بیجا که نهربان و طرار العام بیان شهر فناعرایان یافت محض خار

همین که فوج ظفر موج یک منزل از جاگدری رسیده مقهور تاب اقامت نیاورده مغلوب خوف و

هراس و مسلوب یاس و نومیدی گشته بدبخت آوارگی از سار اضلاع سبک سری بیرون کشیده دست از پا

نشناخته سراسیمه سرگردان گریخته در کرد و انگاه سحصعو کرد به خانه زاد فدویت نهاد بر وفق ارشاد حسب الحکم

با جمعی قلعه مذکور اقامت ورزیده سر روز بسیر گشت در تخریب خرابه مساکن مو طلی شقیا کوشش داد و نشان انتظام

از و یرانه خانهای آن خانه بدو نشان نشان آبادی نگذارده و در تقید برخروج آن شقی دست از تعاقب بر نداشته

19

با اقبال عدو مال کیفیت بعرض رساند. بریده خوانین بلند مکان مختار خان بیت ای یاد تو مرا نفس شوق زیاده

نزد هیچ کس لذت یاد تو زیاد + یاد آن نسخه جامع وفا و چه قدر بیاد که بیاد می دهد چه یا نازه فریاد که ازکار نون

سینه بلیغ بیگانه اند لیکن چه سود که عالم بی اختیار لیست حیف صد حیف که انسان ضعیف بنیان را در

حذر منفعت و دفع مضار نکرده نه دگرنه بیک چشم زدن چشم تمنا لقای روشنی افزا مطلع انوار

بار فراق در شکست پشت طاقتم تقصیری نذارد و از روش برانداختن کلهای مراد از شاخسار وصال چیدی

و از شدت صفرای هجران همیشه در سر کشیدی نگارین آینه طلعت چرا که با صدش آن موج بیضا و سود

مشتق لقطه سودا بود و رو و نمود لیکن چه سود که تسلی محصور لفظ آب ممکن نیست و تشفی یعقوب سودا

بیراهن صورت که شد دو هر دو مانع به تجلی نشود سائل مایار ه پروانه بمهتاب تسلی نتوان کرد حق آگاه

و محبت معنوی بر صدق مقال گواه کرا اگر چندی و دیگر برین و طیره گذشت صبح نگار روز نامچه اعمار

برات دولت دیدار نیا هم ننوشت زندگانی دشوار و شربت خوشگوار حیات ناگوار خواهد بود و آفریدگار

لیل و نهار سببی سازد که شب تار فراق بسر آید و روز دل افروز وصال چهره مشتاقان نماید زیاده چه

نقل آنچه بعمدة الملک نواب خانجهان بهادر نواب کریم الخطاب قدردان فیض رسان سلامت

درین اوقات فرخ سمات نوید عزیمت بصوب مشرق کامیابی نیازمند بر یاگردید لیاقت باشی و صدق [illegible]
بسمع آسمانیان رساند فرحت و انبساط از حد گذرانید قطعه آمد آن روح روان کامروا اقبال وقت
سرخوش که بکام دل ما حق آید مژده مقدمش از گوش دو گل گردد خنده اش تا سر دیوار حرم می آید
نیازمند بفضل و کرم کارساز برحق و مسبب مطلق که هوا خواهان را بخت [illegible] گاه [illegible] مشتاقان [illegible]
بکرسی نشست انشاء الله تعالی زودتر از زود گلزمین دکن بنزول مقدم بهار آگین حضرت فیض بخش رضوان
در شکسته فرمای صحن چمن گردد زیاده چه نویسد کوکب دولت و اقبال تابنده باد بعمدة الملک

نواب اسدخان بهادر نواب والاجناب معلی القاب قدردان فیض رسان سلامت مفتاح
فتح ابواب مقصود یعنی نوازش نامه تلطف آمود ورود [illegible] اسباب زندگانی افزود [illegible]
عنایت نامه را چون برکشادم گهی بر دیده گه بر سر نهادم در مقدمه وکالت بیش ازین معروض [illegible] مدار کار بر
توجه بهمه مرحمت است و وکیل محض برای نام [illegible] گذاشتن این امر [illegible] فرداً فرداً [illegible] قطع نظر از وجوه دیگر
جناب فیض مظهری نماید یقین که همین منتظر احسان خاطر [illegible] القاب [illegible] شرف استحسان [illegible]
زیاده عمر و دولت و اقبال مستزاد تحمید محل نواب الهام الله خان در تعزیت محمد عطا
شرایف وقایات آن پرده نشین تتق عفت زوج گزین [illegible] عصمت عفیفه محترمه [illegible] تحصیل
مرضیات حضرت حق سبحانه [illegible] سانحه هوش ربا وقوع واقعه [illegible] افزا میان محمد عطا خاطر
[illegible] متاسف گشت فرد دریغا که شاخ گل نوشگفته + فرو ریخت از تند باد خزانی + از آنجا که این درد
لا دوا و حادثه حسرت افزا را غیر از شکیبائی علاجی مقصود نیست آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون رضا بقضا داده روح پرفتوح آن جاده نورد کشور قدس را بفاتحه شاد
کنند و سلامت ایشان را از حضرت کبریا مسألت نمایند فرد صبوری ضروری است کین درد دل را + بغیر از صبوری [illegible]
نباشد حسب الحکم والا میر عبدالرزاق لاری سیادت پناه نجابت دستگاه در حفظ
الهی شهند حقیقت عزیمت آن سیادت پناه از ایران [illegible] باراده بندگی درگاه سجود را سجاده [illegible] رسیدن

۲۰

بدار السرور برهان پور از نوشته برادر عزیز از جان حقیقت سند خان معروض معتکفان آستان عرش نشان گردید
حکم جهان مطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید که اعز الله سلام سده ملائک مقام بسجود تعظیمیه سپهر
احترام رسانده بعد از دولت ملازمت در خور حالت و لیاقت مطمح انظار عاطفت خواهد شد باید که مطالب

حکم معلی العبان ازند در تعزیت نواب انعام الله خان مغفور بسعادت الله خان

خلف آن مبرور در روز این هنگام شداید الایام که از حسد بر و زمانه نافرجام بکام ناکام لاحق مشیو مزاج
استقامت اعتصام آن شرف دودمان عظمت و ابالت فخر خاندان مکنت بسالت بصدمه شکیبائی
استماع قضیه موحشه نواب مغفرت مآب انواع غموم و الم پیرامون خاطر فرا گرفت و اقسام حزن و ملال در
راه یافت الحمد لله که بنیان سر سخا امانی نیارد در بی ادوار پایدار خصلت استقرار نیست و مشتاقان جمال کبریا
محکده تنگ تا فرصت قرار نه از آنجا که آثار خیرات مبرات و آیات حسنات زکیات آن عزیز الوجه آمرزش صفحات
روزگار را قیمت نام حیات تا بد گرفت و بر جبلین حمیده صفات مرتبه مستوان خواند فرد دولت جاوید فیر که
نکو نام نیست که عقبش ذکر خیر زنده کند نام را حیف صد حیف که این کهنه رباط شکسته طاق از هیچ و لیمقدان
نامدار خالی مانده باشد امید که تا آن عنصر خوانا نا یاد و کار همیشه تا جهان است در جهان باد و در چنین مصیبت
جانکاه که حوصله کوه را موم سینه فراتست و جیحون بر نتابد صبر جمیل کرامت کناد کل شیء هالک الا وجهه

الله بسیار مانی حسین جواب حسب الحکم والا الفضائل خان مهربان من

حسب الحکم قضا امضا متضمن معروض قدسی کیفیت اقامت مهتا عصیان گر اسمعیل جکوری
و انتظر فیها درحقیقت احقر بضلع سوهم و بر همیشه ارشاد انعنی که چون بتنبیه الشقی مامور است
چه انتحیم اول حماقه و ورود آمد از مو سهارنا بنگام دستور یافتن از دربار حضور ساطع النور اصفهان حقا
چهار صوبه و سند خلعت آن معهود مامور بود تصفیه ضلع بر بنیاد از خار وجود کافر بود و اهم بسته والیا
بتعین سوبر لوسر بجمعه عنبر گین و ثانیا بفرستادن صفدر خان تقدیم آن مهم پرداخت و خود در ظل الهی
توقف مصلحت دانسته نگذاشت که کام خاسر به ملک قدیم آواره شود اکنون که آن شقی الازلی تعین
ناکامی شقاوت برگشته در ضلع جکوری گرد فسا انگیخته بر جناح استعجال شتافته بتعمیر کردار رسانده صورت

هزار رست از تماقب ماند امشته سپهر مکان آن توقف نمید بد و حقیقت حریت غلام ما تطلاع بودم

محض خلافت است روز وصول جواب پرداخت بخشی الملک فتح الله خان بیت

سحر هم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد آمدنها چون نعمت غیر مترقب بر

اللفا پر رونق استبشار حضرت خلیفه آفریدگار بر منتظران دیدار فاتحة الانوار مبارکباد و تهنیت استقبال امید بر

بار خاطر است که در ضمن آن مقصود است بهواخواهان فرخنده شواد بیت بفال خیر رسید از درم خجسته مقام

خوشش آمدی تو علیک السلام والاکرام امید واثق است که ابعاد راک ملازمت قدسی ساحت تمنا از تو

خود رسید نکو است تماشای فروغ جاودانی مذیر و نسیم نفحات بهروزی بر مشتاق آمال و دیدن گیر بادوه

و در آن بعمده خوانین بلندمکان مختار خان در رسید بنده مهربان صاحب من در این

هنگام که دل هواخواهان صداقت پیرا آرزومند تماشای صنایع قدرت بیچونی و مترصد مشاهده بدایع

مطلوب بود اینها خوانی از خوان نعمت آن خوان سار مائده لطف و احسان رونق بخش چشم انتظار گیان

گردید بعضی از آن چون تکو ملیان باغ جنان حله سبز در بر کشیده مستعد شکرفشانی و برخی برنگ سهی سیمنا لباس عنابی

پوشیده و برانا آماده شیرین زبانی در نهج لبهای معشوقان طناز رخسار چون گل لطیف بلبل نشان کرشمه خندیده مانند

غنچه چمن کلهای کالبسته کان حیرت در آیا مرده شکر قند مثنوی جلبا شیره او انجیلان چرخ برپیچ بشکند

سیوه جان مدارد چو شکر گفتا آنکین * ولی در پوست گوید حرف شیرین * بی تکلف از مشاهده این

هنگامه هوش باوجود محو تماشا گشت و مذاق جان از آن شیرین لبان همزبان گردید و لذت قند و نبات

بر گرفت و دماغ دلها بسود ملی آویزش عطر و مشام جانها از شمیم مشک آمیزش عنبر گرد مال آنها و در ریاض روزگار

اشجار امید را برگ و بار بست شجره مراد آن رونق افزای گلشن معاش و معاد شجرة اللطف و باروربار فیضیع

طلوع بنصر الله خان قمر و غنچه محبوب را چاک گریبان پاره کرد اگر نه بخت سبز جوونازه و سعادت پیشش

و سلطنت همایون آن جهر سپهر اقبال آکر سیده دود مان عز و جلال ابواب تشئیدات ان پیچ بر روی تو طلبان گشاید و

وا هتزاز نسیم ازه عاج گلهای ابتهاج در حدائق دلها دمیده آغاز خرمی نهاد و گلبانگ خوشدلی شادی

مزده ثریا رسیده نوا تهانی و کامرانی در گلشن دو جهان بپیچید قطعه سیر و که رقص کند آسمان بر و جلیه که شد از دهر کام

آفتاب زوال + بربیع عطیه که فیضش بخاص و عام رسیده + هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا + آفریننده بلبل و گلزار

اتصال این مواصلت سعید مبارک و فرخنده گشاد و شگفتگی آمال و امانی همت خواهند ...

روشن شود + بعمدة الملک نواب جهان خان بهادر ظفر جنگ ... الاعظم معلی القاب ...

کریم الخلق عظیم الشان عمیم الاشفاق منیع المکان سلامت شرف نامه ... شفقت ...

... اطلس ... موافقت ... تاکید و تقییدات در بندگی حضرت خدیو ...

... سعادتمند ... ساخت ... فیض ...

دیگر ... امید که ... خاطر ... حاضر و غایب ...

باشد زیاده عمر و دولت باد بعمدة الملک خوانین بلند مکان همت خان ناظم صوبه الله آباد

حدیقه آمانی و آمال آن ... امارت ... والا شان منیع المکان ...

تعطفات حضرت خدیو گیهان ... مکتوب مفرح القلوب ...

والتماس ... از پیشگاه تفضل و احسان معروض ...

وافر البشارت کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشورستان بعرض قدسی رسید تفضل و کرم ...

بعطای خلعت خاصه ... افراخت ...

که ... قدر افزای ... وصول این ...

و موهبت کبری که ... سعادت ... حسرت ...

... کار جهان ... نیست که خواهند + کارت جهان

چنان باد که خواهی بعمدة الملک عظیم الشان سپهدار خان بهادر ...

مهر ... سپهر ... آن گرامی گوهر انجمن ... اقبال ... دولت ...

روشنی ... بهجت زیاده از حد حاصل گردید ...

... جان ... روح و روان ...

غذای ...

۲۲۳

قبول افتد که جالیش روز زیاده عمر او و عمره ان است و لعمده الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

در جواب خط نامه مرسی ساحت روزگار فرخنده آثار که از رفیع اعلام امارت عارج معارج ایالت عمده

خواتین بلند مکان سلطنه نواب کیتی عالیشان مورد انوار سعد آسمانی باهم مکاتبه تسلی افزا شعر بر تسلیت واقعه

ارجمند عنایت خان که جانیش در جوار رحمت یزدان ماوا دو شده خاطر مضطر را در وقت مصیبت جانگزا

وافر فرحت بخشید و سیل سرشک خون که از چشم خونبار فرو میبارید بطفیل نصایح مودت فزا بمقام عدم [illegible]

آن مشفق غمخوار از آنکه دیده نمناک را آستین مهربانی پاک کرده و گرد کلفت از صفحه خاطر زلال لطف و تعطف [illegible]

داده تا ابدالدهر بسلامت وارا و بعمده خواتین بلند مکان بخشی الملک بهره مند خان گلزار امانی

و امال آن زینت بستان امارت و اقبال بانجم الحسن بهجت و اجلال جلیل القدر عظیم الشان برشحات سحاب فیض

از دو فیضان سر سبز و ریان و شوق صحبت روح افزا که مقناطیس قلوب احباست خامه را او آن سرمه خامه [illegible]

بگلو مکتاب ناچار زبان در گذشت بعد ما میر و از د و ربنیت مفارقت که از گردش چرخ منقوش [illegible] سهام الام

ایام و گرفتار استعاطم اسقام و آلام است از بس ستمام نامه نمی برد که کجایی به چه حالی از مثنوی چرا تنها بصحرا

فوردهی [illegible] چنین چون [illegible] سر [illegible] را و حال چو نیست + گر بصحرا فوردهی از جنون نیست + جدا

چون گشتی از یاران غمخوار + جدایی چو مجنون سر کهسار [illegible] صد حیف که نرد محبت با حریف کجباز باختم که

اکنون مهره در ششدر است و بحسن ظن خود را بدام محبت انداختم که دیگر استخلاص متعذر و گر گویم که یاران

جانسوز طبیعتم قصد جان ناتوان کرد + گر هجر شبهای حضور [illegible] افراط و یا و او [illegible]

مستبعد [illegible] خواهی که [illegible] زکائنات + در غائبانه با همه کس در حضور باش + بدل التوجه در

گرفتن اضافه نور چشم محمد خلیل [illegible] نازپرور و عیش آبدا و آنقدر که [illegible] لازم بر آن [illegible] الزم

حقوق [illegible] است که در وقت شبخون قوم بنجیری بر لشکریان [illegible] تردد دلیرانه و جرات رستمانه از [illegible] آمده تفصیل

آن بانها [illegible] اصغا شده باشد زیاده کامرانی و شادمانی باد به سبحان عالیشان کامیاب خان در انتظار

مقدم روشن مزاجا منیر طبیعا صبح نفسا خورشید طلعتا عجب [illegible] طرفه هنگامیست که از هر گوشه زمزمه نشاط

و گلبانگ شادمانی بلند شده و بساط انبساط [illegible] مبسوط گشته که چرخ از غایت خرمی در چرخ آمده و زمین از کثرت شادی [illegible]

[illegible] آواز خروش [illegible] فردوس اللغات [illegible]

شده و عروس صبح از غنچه دهان لب گشاده که در دست زر از زبانش بیرون افتاده و با طره ... رسیدی
... مثابهٔ قفس زده که بالش پر آبگرد دیده در چنین وقت خوش و خرم ... وصال آن مسیحا دم ...
گوش آرزومند نقل آن سخنان شیرین کلام است خوشا وقتیکه آن سر جهان افروز یکتایی چون آفتاب ...
از شرق آشنایی طلوع نموده کلبهٔ احزان بفروغ مقدم سبت الشرف کوکب گرداند نظم ... سوار در ...
دولت بیدار بیا ... شده ... تار ... عذر ... ره و فا ... بخواند ... بر سر ... بیا ...

بعمدة الامرای منیع الشان عاقل خان ناظم صوبهٔ دار الخلافه مشتمل رسیدن قاصد
و رسانیدن خطوط و رعایت ... از آغاز تا انجام صاحب ... ستان ...
سلامت ... شیرین کلام ... سنگ ... چشم افروز مشتاقان ...
سیاه ... آرزو ... افشان قدم فرخنده منزل دوستداران ...
بگذرد و گذشت و نگارین ... نگارستان ... حروف شکستگی ... الفاظ ...
ابلاغ نموده بدست ... صفحه نگاشت عجب ... خوش ... گفتار ...
جان شیرین ... این ... نور ظلمت ... آن ... زلال کوثر
سواد ... افروز ... نطق ... آن ... مضمون ...
و نبات ... مثنوی آن خوش ... بلبل ... صفا + این ... آموز طبع نکته زا + آن ...
این گرسوی ... + آن ... آن کلام موزون ...
بلبل هزار داستان ... این ... خاطر ... آن زبان گوهر ...
دوست عطار ... این نکات غریبه و معانی روشن ... آئینهٔ ...
آن ... جان ... گفتار را + این شفا ... دل بیمار را + آن ... خوبان برده گوی این ...
سنبلستان تازه رو + آن اعجاز مسیحا دم زند + این ... مضمون ... کند + ...
با هزاران شوق ... چون ... چشم ... تکریم ... در دل خود ... القصه ...
آن ... گردید ... این سفینه ... ساحل قرار رسید ... آن شاهد مراد در بر آمد

۲۵

و بمشاهده این صورت منقصود لطف لفائف نمیشه که مصحوب آن مرسل بود و طراحی و رنگ آمیزیش بر چهره ...
و بهزاد خطوط دلکشا یعنی مضامین محبت و ولا که در مجاوی این مدرج بود بسیار مسرور و محظوظ گردید
آن نگارستان چین را عرضه داد و برین سبب دل در راحت گشاد و آن باحسان دست خود آغاز کرده
این پی والهام ساز کرد و آن نغمه آغاز سر میخی و این مضمون داد و خرمی و آلهی تا آن برای
منتظران راحت روح و دولت این مشتاقان اند از او لهذا خبر رسان مقدم فرخنده آن مکارم
رسیدن مبارک باد و دور و خجسته این جمعیت بخش دلهای پریشان شهادت بخشی الملک روح الله خان فر
رسیده ام من نسخه چه صفا و دل چه بنوازد تا آنکه جزو نیست در دست استغفار منصب که حاصل
دارالسلطنه رسید بر پا است مسند اثاث البیت و امر و مسیاه دست بدست برده و شعبه خدمتی در سایه ایشان کرباری
خلوه بهم سپهر باز نسبت طلعت و شئت دست خویش تا رو و یاران گردید لهذا دل خیال میخواهد که در والا همشه
بوده محبت نفس که الغیب صرف بهوا و هوس شد و در فکر ساعت کشاده بالا مراد بین برای اعماد بیشتر
٢٦ می باشد بیسر بر و چون حرکت از بنجابی اذن و لنعمت خوشنما نیست امید که همینه بعرض قدر رسیده خط آزاد میباید
مضمون عرضی بحضرت خلد مکان علیت باز آمد که سجده آن جناب الهم گرفتاری
شده باشد او اکنون بهر مستعفی منصب و رواتب جناب کار خانجات آنچه که در سیاه داشت بجز در سیاه بحواله
داد و کنج عزلت اختیار نمود در نیت ده ماه بنیاد حقوق او عهده لقاب مرشد بر حق صرف کرده اکنون سیاهیم متحمل
رسید که هر چه جای و با عشرت التقصیرات نوشته بود بمضمون اولی الامر منکم بنابر انقضا حکم تحکم بیرهم قدر شمشیر غرق عرق
تشویر گشته معترف بتقصیر شد قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار
خداوندیش کس نتواند که بجا آورد مبارکباد قصیده بخشی الملک روح الله خان مهربان بمخلص
امیدگاه قدر دان سلامت در بین ایام محبت آفرین با صفا خبر شفا از قصیده که واقع بخارات فاسده در بل
اقسام بمقام رسید هست خاطر از عفونت کدورت بصفا گردید دل که بجوش خون و انتظار طلب نشیب
و دفع مصارف بجز اضطرار افکار بود بطمانیت گرا آمد حکیم علی الاطلاق آن برگزیده انفس و آفاق را بهر
ثقل طبیعت بر کرانه تفریح فراج توانا دارد قطعه چون فاسد بنشتر فضا از عروق تو بسد قلم باد و جوش خون

فرح چون بوی طبیعت + سر غرورش از جوش ساغر جم باد + قصه در تو مبارک و مسعود + خاطر شادان چو روز عید

دلت خندان مزاج خوش خوب + چشم بد بین همیشه پر نم باد + نوشدارو اگر خورد نشفا + درد دل [illegible]

باد + حفظ جان ترا و تا بقا + عالمی را وظیفه هر دو جهان باد + پشت عالم به زور اقبالت + زیر بار غم الم خم باد

بنجان رفیع الشان [illegible] بیگ خان تعزیت پسر خدایی که موت و حیات را آفریده و صبر را

رفیق هر درد و الم گردانیده همواره حافظ و ناصر باد از سانحه ساخته سامعه کوب حسرت افزا وقوع و [illegible]

آشوب ال گرا چه نویسد که چه قدر توزع و تشتت لاحق گردیده لیکن چه سود که هر که رفت باز نیاید [illegible]

غیر از صبر [illegible] کار نگشاید فرد همه تن چون شوم زدیده نکیم + گریه گر کم کنم که به را اثر [illegible]

آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت مقتضای الهی راضی باید شد و آن زه نور دیده [illegible] تا بقا نشو نما یاد کرده

سلامت باد [illegible] فرد عم مخور گر زین چمن شاخ گلی پژمرده شد + سرو سهی سر سبز تازه است و سنبل [illegible]

بصاحبزاده والا قدر محمد [illegible] مبارک باد فرزندان [illegible] فرزند ارجمند دلبند خاطر [illegible]

همواره مرادات صوریه و معنویه فائز باشد در این ایام فرخنده فرجام مژده طلوع گوهر شاهوار از بطن [illegible]

[illegible] سعادت فرین از مطلع حقیقت فضای [illegible] فروغ شاد ما [illegible] عشرت [illegible]

گردانید الحمد لله ثم الحمد لله قطعه سپهر [illegible] رسید ایام [illegible] یافت [illegible] دو شاد کام [illegible]

روزگار فلک [illegible] عشرت [illegible] ساخت در یک جا [illegible] شما مبارک و مسعود [illegible]

[illegible] نگاهداشته [illegible] مبارکباد و تفویض [illegible] بنجان عالیشان

محمد خان [illegible] سید سالار [illegible] عمر [illegible] مبارکباد در این [illegible] فرخنده

فرجام [illegible] استیفا [illegible] بر آمد کار [illegible] حصول [illegible]

[illegible] ساده [illegible] خاطر [illegible] اسامع [illegible]

[illegible] سر [illegible] اقبال مبارک [illegible]

[illegible] بصدر [illegible] سعادت خان [illegible] سعادت [illegible] صدر [illegible]

امارت [illegible] ایالت [illegible] المکان [illegible]

صداقت تخمیر سید ملی بیگ و دو دل اخلاص گنجور را مضمون سرور موفور در ضمن عواطف نامه مصحوب بیگ و اندوزنان

باد ادای محمدت و ثنای آن بیرون از حیطهٔ قدرت و تقریر امکان نافیه مقبول باشد که حق شناسی کامل گویا بستر و

المخصوص صلات اشفاق که بتقریب عرض تاضی حی کلیکه بلیمک مندول گردید نیسان آن ناطق از تشریح و بیان و فروی طاقت حرارح

و ارسال نت ترصد کراعطان عطوفت گستر در بیان آن بمعرض مبشر و باشد سبحان الله اینست اسعود نان

ناظم دارالسرور بیجاپور در سلسبیل صحابه منبع المکان من اجتماع اعت نامه سکین شمائله در رقعه خوش سید

را مسرگر دانید یکدست سبز زرین گلهای تکار مرسل و پشت بعنت التقریب بخشید عجب سبز که برگ کنفه جاش

نشنیده از گردش فلکی گزینه بینید و آنکه با صاحب آن سبز ستیز ده و دوا از نهادش برخیزد و صوت تنگ است اطلس

در آئینه صفحه بیاضش پیدا و فروغ فیروزی اجبار از ناصیه گلهایش سویدا الاهالش مفتاح فتح الفناطفر گلهایش اگر گل

ریشش ترصیانتش با صیانت حق انباز حفظش با حفظ الهی همراز سبزه ابرست که باران فتح سبزه در وی

که موج نصرت از و بر میخیزد شگرف شیاری که چتر آفتاب از گریبانش سر بر آورده طرز بلیغ نگار از زلال

بر سر زده چهره هستی معاندان بناخن هلالش مجروح و صفحه حیات مخالف لباد از غنچش منقوش گلهایش

اعوان از گل فیروزی رنگش بدبر از ایامه سیه روز نقش و نگارش تاریخ کارنامه تا و نهاد و گلهای خوش کارش

ننگ آمیزی با علیه استیلا همراه با لجمله آن حرز جان را حمایل دار و در گردن آن و نحیت از گزند تیغ و تیر مصون گشته

گلهای سبز با من بجهت فزون بخت و از بد خواه اخصم در حفظ الهی نشست تا سبزی حلقه کارزار را به تقویت

بهادران تیغ گذار است حمایت حق آن سایه پرور و فیض مطلق را سبز چو اوت با و سینه دشمنان فیض آلا جگاه

تا و کی جانستان شود یعمدة الملک بلند مکان مختار خان مبارکباد حمل مهربان صاحب

مشفق من در شبگاه میکه گلشن امید بمقدم بهار انتشار سرسبز جاوید بود و نوید مسکن تجلی طلوع مالکی عفت

شبستان مراد خان سعادت نشان افتخار خان مسموع گردیده داد خوشدلی در داده و خوان آن گرانمایه گوهر

یکتا که عمل بدی عبارت از آنست رسم طرب آغاز نهاد و آفرینندهٔ ارواح و اجسام سبحانه او را در بطن ام بید قدرت کامله

ترتیب کناد و بوقت معهود بمجرد سعادت از مکمن ولادت چون مهر و مشتری بجلوهٔ ظهور و نماد بیت سر سبز و سعود

نور رس گلستان مراد شیشو از قدش غانه دولت آباد در تهنیت شفا بالسعادت خان

حکیم شافی آن نسخهٔ صحیح فراست و فرزانگی را مهلت از امراض سینه که دشمنان خانگی اند بر کنار و از ضرر
عارضهٔ آن جمال چهرهٔ آشنایی گلگونهٔ عارض یکتایی یکتا بازار زبان بنده وثیقت و تماشا بود و آشنایان کشتی جمعیت
بگرداب تفرقه انداخته بمد صحت که شفای ابتهاج افزا تدارک مافات نمود و خاطرها که صورت آرام و جواب و مزار دید
بسجای در حیرت شناسا بحج فان اعلی کتاب فرو میبارید تسلی افزود و بجت سنجیت رسید و دست بلند ساده باز میر در سعادت
دولت کشاده باز سنجان عالیشان صلابت خان فرح مبارکبادی استقامت مزاج صحت اشتمال الطلوع نیر اقبال فضل
مفضل بیمال کامیابی استقلال و اعتدال بهره مند ثبات و استقلال او و باستماع خبر کسل کل نصیب اعدا و ایشان اضطراب و
اضطرار انتخاط طالع ناموا یافته بود که از غایت سراسیمگی دست از پا فرق نمی نمود شکر خدا که عاقبت کار از نسیم
لطف پروردگار و امطار فضل سحاب گل عیش و کام در چمن شادمانی شکفت و نهال نگارین در بوستان آمال و امانی
برومند پذیرفت بیت شکر خدا که شربت صحت چشیده ایم بار دگر بمسند راحت رسیده ایم بخشی الممالک
بهره مند خان طغرا طراز نسخهٔ امرجهٔ کائنات صحیح نگار روزنامچهٔ اعمار موجودات اختلاط
چار عنصر را از نعوت آن عارضه منکر کناره وا داد بمد صحت که عارضه جسمانی بهیأت فضل یزدانی بشفا و تندرستی
انجامید خاتمت این احوال پر اشکال که جان قدسیان از بیم گردش ملاء زایچه و سلامتی قرین گردید فسحت و سلامتی
آنجناب در مسند تست بنسخ عارضه تشخیص توحیدی روشن مبادا مبارکبادا اضافهٔ امارت مرتبت رفیع
تقرب حضرت خاقانی و تکمیل تفضلات سترگ ربانی مست هوارهٔ فتح ترغیبات آن بسعادت عطیهٔ سلطانیه منشار
حضرت خاقانیه طراز کسوت امارت صفای طلعت ایالت باد و نوید افزایش مراتب و بامر حضرت خاقانی خدمت خورشید
علم جامع افروز گشته مورث بشاشت دلها گردیده قانون تهنیت را بلند آوازه ساخت بیت کشایش گره دلها مبارکباد
ثمر فشانی نخل دعا مبارکباد انشاء الله تعالی بهمین دستور حدیقهٔ عداوت اعدا خلیفهٔ الهی تنقاطر مواهب پادشاهان
منضور مشام سوا خواهان بروایح نوید تفضلات خسروانه معطر باشد زیاده حیطه و فرمان بهمدم خان در تعزیت
خوشدل من درین هنگام تواتر مصائب سوختن بار و وقوع حوادث عبرت افزا عروة الوثقای صبر و شکیبائی قبضهٔ اقتدار
و اختیار ان یکتای عالم آشنائی مفوض باد باستماع فقیهانه خبر سیده که زبان قلم
شمهٔ غم و الم قاصر حال از خدا عزوجل اهل باید بود که از صاحب

مالک حقیقی چه چاره بیچاره غیر از انقیاد و اطاعت او تعالی برای همیشه تعزیت بعرض چه می‌ساید از راه خانه‌زاد
پرور و بنده نواز خلعت فاخره مرحمت شد و حکم محکم نافذ گشت که یار مرحوم خسرو از بیرون نه برمیگردد و
ظلّ خورشید ضیا شان بنیاد باشد و سایه مرحوم اگر از سر علیمی برخاست بعز اینجهت سعادت آثار اعزّ
عزیز القدر بهمشیره خط مرسل متضمن اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم و تقصیر بمطالعه در آمد فقیر هم از
تقصیر خود شد منفعل آب حسرت از جبین خویش ریخت آثار نفاق از ناصیه حال آن منظور نظر عاطفت
و اتفاق گاهی معاینه نشده لهذا آنچه اصغا رفت باشتیاق نوشتم و از کرده و رفته درگذشتم آینده آثار
اطاعت فرمود در طریق یکدلی ثابت قدم چون کوه باشد چون صبا با چه گردی بر سر کوهی گر صبا [illegible]
فرزندان آوا امان حفیظ الله خان برادر عزیز از جان جان سعادت نشان همواره بمراتب اقصی [illegible]
و کامران باشند درین هنگام بشاشت التیام بشارت ظهور مهر و مشتری از مجلس سعادت [illegible] طالع
و اختر فروزان از اوج عفت [illegible] انواع نشاط و اصناف انبساط ارزانی [illegible]
از رفعت آسمان [illegible] اقبال [illegible] استعمال انجا [illegible]
[illegible] نشان میمنت [illegible] مثنوی افضل [illegible]
[illegible] حال [illegible] گل بشگفت بر شاخ مراد [illegible] یکی چون [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] همایون [illegible]
خلف علی مردخان ناظم صوبه بنگاله در ورود خط و رسید نعمت [illegible]
ایام [illegible] آن [illegible] امارت [illegible] صلابت [illegible]
کریم الخلق منیع الشان رفیع القدر [illegible] المکان [illegible] گرامی [illegible] لطف [illegible] که سواد [illegible]
دارو [illegible] دیده [illegible]
[illegible] الخصوص [illegible]
[illegible] مرسل [illegible]
[illegible]

طره بسیار آویخته لبهای ایشان بحکایت فیروزی بسیار نگلهای ایشان زیب زینت سرکشان گوشش آواز با جمله خانه
[illegible] جمعیت دریا و معیار نیم اگر تجلی [illegible] آنها شود در عالم [illegible] بهای سفر و زیاده [illegible]
بخشی الملک فتح الله خان مسیار کباد و محل مهربان صاحب [illegible] سجده گاه سر [illegible]
[illegible] تو انا با سماع آمیخته کو مشکله تجان عزیز [illegible] خانه زاد [illegible] آرزو و گوهر شاه سوار [illegible] آمد و فتح
بجلو [illegible] استخراج ارجمند [illegible] فرمود و نوید طلبیا از هزار [illegible] خوش شد [illegible] نمود و [illegible] خواه [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] خورشید [illegible] آن ثمرة الفواد و ارباب سعادت [illegible] طلوع نماید [illegible]
[illegible] آن کوکب سپهر [illegible] اقبال چهره نورانی [illegible] امید [illegible] آن [illegible]
آمد [illegible] کان [illegible] هزار [illegible] سیات [illegible] ساعت [illegible] سال یافته [illegible]
[illegible] بجهدة خوانین پلنبد مکان مختار خان [illegible] حسن [illegible]
از [illegible] عبد العلی [illegible] در حلیه در [illegible] دلیا و [illegible] و غیره مقابله سوار
پیاده [illegible] یازده هزار [illegible] ضلع آواره [illegible] فوج پادشاهی [illegible] اسپ [illegible]
[illegible] سمت [illegible] کناره دریا [illegible] واقع است [illegible]
در عین [illegible] از دریا جلو [illegible] رسیده مقابله نمود [illegible] عطف عنان نموده بجنگ تیر و تفنگ [illegible] آمد
و [illegible] زیاده از دو هزار [illegible] خود [illegible] قدم [illegible] گذاشته [illegible] فرار [illegible]
نموده [illegible] گردان [illegible] خان [illegible] خداوند [illegible] اسماعیل [illegible] آقا [illegible] شور [illegible] بیگ از [illegible] تو [illegible] نمود
نجم الدین خان [illegible] جلو خاص [illegible] در زمین [illegible] افشرده [illegible] و [illegible] و [illegible] بسیار را [illegible]
جانستانی [illegible] نام [illegible] کات [illegible] فرستاده آخر الامر [illegible] با [illegible]
[illegible] را [illegible] هزار [illegible] کشتی [illegible] جمعی [illegible] خبر [illegible] کشتی [illegible]
آب [illegible] گذشت [illegible] کس [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] تفصیل این اجمال [illegible]
از [illegible] زبان [illegible] رعایت اختصار [illegible] تفصیل [illegible]

۳۱

درباره جیه نویسید جریان مهام و پنج مرام باو به توفیق والا تمکین شهباز خان سمح آثار اقبال و ابالی و تمهای
سر در شادمانی آن محی مراسم مهربانی و قدردانی بآیات تفضلات رحمانی لامع و نورانی باد و شتیاق دیدار
تعلق بشبیه نهاد ارد قلم اگر لسان بشانه صد زبان گرود مو بمو سر گرمان آدا سر مو لشتیاق تواند بود گزارش
رو بر ولیش به از استقدام خامه و زبان بگفتگو پیش فسر و شرح سوز دل من کار قلم سیاه ماجرای محاذیر
نقد نامه با پانزده تهان چیت و رطلش تظار رسید خاطر را منبسج و مسرور گردانید حق انست که سر تهان در طراحی و
رنگ آمیزی عدیم النظیر است کارنامه مستعد بر تقدیر خانه دوستی آنها و هزار روپیه و چند قطعه برای طرح چیت بو کیل
دربار حواله نموده شد بیاره حد فرمایش که در مجملی متعین ست تا کلیه نگارش میرود که زود طیار یکبار و پانزده تهان
چیت ملتان که برادر گرامی ابهجا حفظ الله تعالی فرستاده از انجمله هفت تهان حقه آن مهربان ابلاغ داشته ع
کر قبول افتد زهی عز و شرف + سجان عالیشان سعادت نشان احمد خان شیخ ... بیدار
باحتساب آن مقید متبع بسیارات مولکه فتح مهمات مخاصم بنیان ع و ستم سرشت حواعیم بار تقسیم سرشت
و شقیقه مشحونی بر از کامتر صد مر صری ... و مستعد دربار و قواحق ترویج مسنو ... رشید نگارش احرار ...
بیرون بدوات رسید بمطالع و راید آفرین هزار آفرین در آئین بنیان حفظ مراسم ... کروکیل ...
الهی باشی از خرد روا کاست چیبین بدیه حظ ... نموده خواب غفلت یعنی متصدیه کرواز ... نگارش ...
اگر ... بهتر و الا القول بعانب شیوه بادر ... امانت مرتبت همت خان ناظم اله آباد صحت ...
و آتی مقارن حال الاتحمه آیات آن معارج معارج ایالت پناه ... امارت خان عالیشان ... مضمون
باد و لعابد او ... مستغنا و از صدق و اخلاص ... مستخرج از اصل ... مشهود ... روزگار ... عنبر ...
اخلاق ... عطر آمیز ... اشفاق از حسب مضامین ... و رسید ... مشام جان را معطر گردانید
هفت تولچه عطر گلاب پنج تولچه عنبر و هفت شمامه ... در بیاری ... خانه دوستی آنها ... فرد لفافه ... مطلب
معروضه در حضور ... سبب ... تعین ... القدس ... امور ... نمود ... بظهور
خواجه محمد مراد وکیل در تقید ... کوتاهی ندارد زیاده عمر با و بعالیشان فضائل ... دار ...
عالیه ... عدالت و انتصاحی آئین جور و ... دادرس مظلومان ... صراحت

بلهو فان همواره بتقرب حضرت خاقان جهان ممتاز باشند بعضی از تحفه طلبان [illegible] که از [illegible]

تجلی بدرگاه والا رسیده استغاثه کنند که نایب صدر و درگاه میباشد چون نظر مرحمت [illegible] وطن [illegible] احوال رعایا

و مهمات جمهور برایا پیش نهاد خاطر میباشد نایب مناب مقدس [illegible] که مضمون این بیت [illegible]

بیت خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملکست پرهیزگار + همیشه تا الیف قلوب و ترفیه [illegible]

معهد المقصد [illegible] از خانمان آواره شده [illegible] میکنند آن اعتضا سعی نمایند که [illegible]

مسموع نشود بعمده خوانین والا تمکین میرزا کریم خان ناظم [illegible] مرگ از دو برادر نوشته ایم وصل [illegible]

[illegible] نوشته ایم + احوال ما از وصل نامه پیش بود + برخی از آن [illegible] نوشته ایم + از [illegible]

نویسد که برحمات تفوق [illegible] دل هر [illegible] که بجان [illegible]

آشنا [illegible] بوده [illegible] که تمام [illegible] وصال [illegible]

[illegible] کمال [illegible] مقصود رساند [illegible] اگر [illegible] گلستان [illegible]

توقع که ما دوست [illegible] طریق تواتر [illegible] مراسله [illegible] باشد زیاده شوق [illegible] محسن [illegible]

حکیم محسن خان حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع حذاقت و وفاق [illegible] حکمای آفاق [illegible]

حرارت [illegible] صورت [illegible] معده [illegible] از مرکز اعتدال [illegible]

عدم قدرت [illegible] مرشد [illegible] لازم که بعد [illegible]

آرند که [illegible] از [illegible] امراض [illegible] انفاس [illegible] صحت [illegible]

خلق جهان [illegible] بعمده خوانین نجیب الملک [illegible] احمد خان بیت مرحبا طائر فرخ [illegible]

و فرخنده پیام خیر مقدم [illegible] الحمد لله والمنة که بشارت [illegible] حضور [illegible]

سمت وضوح یافته عنان [illegible] آغاز [illegible]

برسید و صبح اقبال از مطلع آمال [illegible] نتایج [illegible] گردانید [illegible]

[illegible] ساعت آرزو [illegible] بهار [illegible] خزان [illegible]

[illegible] که از منزل [illegible] مکان [illegible] رسیده باشد [illegible]

فرد بهره‌مند خان بخشی الملک به نوزیست و پیمانهٔ صراحی دیده در نوزیست ... [illegible]

... [illegible] آشنا ... [illegible] ... بهر بیان ... [illegible]

کیفیت بهار ... [illegible] ... صحیح تقسیم ... [illegible]

... [illegible] ... عنوان ... [illegible] ... خانه زاد ... [illegible]

... [illegible] ... لیکن به فضل و کرم ... [illegible] ... بخشی الملک ... [illegible]

از اندازه ... [illegible] ... عالم ... رسالات ... از نظر ... [illegible] ... زیاده ... [illegible]

به بخشی الملک بهره‌مند خان فرد بهار عمر ... [illegible] ... شما

زندگانی ... [illegible] ... کار کجائی ... [illegible]

... ستاره شمار میکند ... [illegible] ... فرد گهی ستاره فشانم گهی ستاره شمار به شب ... [illegible]

از حساب ... [illegible] ... جراحت جان ... [illegible]

... انجام ... [illegible]

... [illegible] ... فرد ... [illegible]

کار ... [illegible] ... بیشتر آید زیاده ... حقائق و معارف آگاه شاه سیف الله پیرزاده

... [illegible] ... سیاح ... [illegible]

... [illegible] ... فرد ... [illegible]

... [illegible] ... از خواب غفلت بیدار گرداند فرد ... [illegible]

... [illegible] ... شکر خدا ... [illegible]

... [illegible] ... طریق ... [illegible] ... اوقات ... [illegible]

... [illegible] باشند بافادت و افاضت پناه مخدومی شیخ ... [illegible]

و ... [illegible] ... فروع و اصول ... مناهج ... معقول و منقول ... [illegible]

... [illegible] ... معتقدان ... [illegible]

... [illegible]

اشارات بدیعه و بشارات منیعه که چون کواکب درخشان و لیالی شبها از مضامین نصایح آگینش پیدا بود خاطر را

بشارت صدق و یقین بود افزود و فزود من شکر چون کنم که به نعمت توام منعمت چگونه شکر کنند از زبان [illegible]

امید که همواره توجهات باطن فیض مواطن حق تلمیذ بی تمیز بجا خیر مصروف باشد تا بدولت [illegible] مبلغ [illegible]

پا [illegible] نیاز ارسال داشته بعز قبول موصول باد [illegible] عزیز القدر سعادت نشان حفیظ احمد خان

بلیت بر دیار صبا و شمیم آگهی آورده گرد و رحمت [illegible] آورده مکتوب [illegible]

کیفیت محبت خاص از هر حرفش پیدا و جمال شاهد معنی از سر لفظش هویدا [illegible]

[illegible] صحبت مکان خدمت و وطن بالوف الوف مشتاق [illegible] کام از ارزانی [illegible]

بیک [illegible] کامیابی شگفت [illegible] غایت [illegible] زبان مبارکباد گفت [illegible]

کریا [illegible] هزار شکر که آن [illegible] سعادت [illegible] الکان [illegible]

وارفته عدالت احکام عدالت عالم آرا در اطراف و اکناف بسیط غبرا نافذ باد [illegible] مکتوب [illegible]

استمالت [illegible] کلیها [illegible] افزود و فرح [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible] آن [illegible] عاقبت کار گذشت [illegible] حال [illegible]

[illegible] شنیدم [illegible] راحت جان [illegible] چون [illegible] محسن الزمان حکیم محسن خان

محاسن [illegible] عیسی نفس کامل [illegible] فلاطون [illegible] ارسطو [illegible] آن [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] کامل [illegible] واقع آلام [illegible] نهایت [illegible] دوران [illegible]

[illegible] گشته [illegible] انتقال [illegible] کنار [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] شاید [illegible] محسن الزمان [illegible] حذاقت نشان [illegible]

[illegible] والا نجبان عالیشان حشمت خان [illegible]

[illegible] المکان [illegible] حضرت [illegible]

باشند [illegible] نشان [illegible]

۳۵

و فضلا لت آسمان از سحاب فیض خجسته بنیاد و جریده سپهر استغنا منیر حکیم بیضا ضیا از تمکین عز و علا فرع اعتلا

بخشیدگان و برابر النعه شنید تصحیح تنقیح مباحث منطوق و معقول القلعه و ادوات ادبیه و رسید بگیر و تحصیل حکم

والا با وجود آنکه صیانت تحصیل مراتب حضرت در عهده خود نیست از احوال هر یک تحصیل باشد باید که رعا

مهدی ارشاد بعمل در آرد و جواب برنگارد که بعرض رسید باسوه خوانین سپهر تمکین محمد خان

معیار صاحب مجلس اعلا سلامت عاقبت بخیر مبارکباد و در منزل ... فتوحات ... عالیه

روزی شد و دو سه دار از مرضیکه دارد بسبب ضعف و نقاهت هنگام توجه بمقصد مقصر شد بسبب گریز و داع کرده

مقدم مهم تو جان و وداع جان نتوان کرد خان سعادت نشان امتحان کار اکثر بلقای راحت افزا مسرور میباید

نور نشیمی مهر ... هم سرگاه طلبید مشغول بکمال بشاشت دیده و دل اطلاب را روشنی افزا مشغول تحلیه گلشن افزا عشق و

سر بلند ... امید آیا باری ... التفات ... افضل حضرت ... کرد سر سبز و شاد آوازه زیاده عمر باد

بیه محسن الزمان حکیم محسن خان حکیم شافی آن مسیح دم عیسی قدم مخزن جواهر حکم ... مراسله ... رسید

عاقبت و ... جرارت ... چون ... با طبیعت و چهار شبانه روز ... سینه ...

میباشد نسخه که رفع این تب مهلک نقاهت داده بوده ... نوبت بکار ... مرزا ...

باز آوازه ... تو بی اندازه شود زیاده عمر باد بنجابت عالیشان معمور خان جان ... اعتضا

... اسلوب ... اجتماع ... شقاوت ... اراده ... متصل قلعه ستاره ...

... چون ... کثرت ... خبر داده اند ... خط ... فوج ...

از عهده ... آید ... باز ... شکل ... با فوج ظفر موج کوچ کرده ... بازو زده گروه ...

باید که پای ثبات ... با استقلال تمام ... مواضعت اعدا ... از ... فوج ... مقام

... رسیده و آمد ... قدم بار گرامی ... گوهر جان ... بار آید بنجابت ... خان

فضائل خان منشی مبارکباد خدمت خان ... اعتضا دوستان سلامت ...

با آن ارسطو فطرت ... جهان ... گردیده ... بسیار ... خدا

که استعداد آن بهره مند جوهر قابلیت بجائی رسید که ... تقرب حضرت ظل سبحانی ... گردید

۳۶

... ۱۲

چون دو دستدار شعاقب تادیب کفره نگونسار ماموریت عرض مطالب با ایشان حکم شد تیمناً و تبرکاً
آنست که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت مفروضه بلا وقفه وضوح یابد جوابها نیز رسیده باشد زیاده چه مصدع باشد
به مجمع فضائل و کمال مستجمع صلاح استاد ساحت روزگار خجسته آثار آن سالک مسالک دین قویم
تا سالک مناسک صراط مستقیم منبع علوم روحانی مجمع فیوض سبحانی بحر زخار افادت بر گوهر افاضت مقتدای
کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مطلع بارقهٔ آگاهی مهبط انوار فیض نامتناهی در خصوص
[illegible] شریف بدار الخلافت برده اند احوال صحت اشتمال [illegible] آن سرکار [illegible] حال و [illegible]
هر حال یا معتقدان [illegible] باطن [illegible] اگر باشد هندوی [illegible] مقدسات
عصمت سمات [illegible] دو صد روپیه [illegible] نظر آن مخدوم مهربان رسانیده [illegible] تقسیم [illegible]
در خور استحقاق و تباین درجات بران حق شناس [illegible] بلند شود [illegible]
زحمت به بخشی الملک روح الله خان مهربان صاحب مشفق مخلصان سلامت [illegible]
[illegible] بر تخصیص آن ملاذ الاحباب [illegible] مضمون به وضوح انجامید موجب [illegible] عظیم
[illegible] قواعد محبت و وفا ظاهر است که مفارقت [illegible] اختیار [illegible] لازم کردن
[illegible] خوش [illegible] عقل و دوربینی خرد انصاف [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] دوست میداند که استقبال [illegible] که آمرت
خاطر ملکوت ناظر غبار آلود کدورت نشود انشاء الله تعالی عنقریب [illegible] مهاجرت [illegible]
مواصلت مبدل میگردد زیاده چه نوشته آید به حذاقت نشان حکیم محسن خان [illegible]
[illegible] آن مسیح ثانی مستخرج قوانین [illegible] افلاطون زمان [illegible]
[illegible] ارواح مربی نفوس [illegible] جان [illegible] روان تازه میگردد [illegible]
بالقاء الهام غیبی و پیام سروش لاریبی مقرون باد از آن باز که بحکم مرشد کامل [illegible]
اقامت وارد [illegible] که [illegible] حرارت و برودت و رطوبت [illegible] مزاج [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] عروق [illegible] بخواب راحت [illegible] دوران [illegible]

۳۷

علاوه آن ست و وثیقه ... که وقت صحبت مرحمت شده بود تا امروز ... و لیکن [illegible] الامر [illegible]

چون ایشان مزاج و مقدار شناسند و ... از علل ... بوده باشد ... [illegible]

و امثال باید جمعیت با حسب الحکم بالیه نواب الهام [illegible] ... آن زده [illegible]

مقدار ... مطلب ... خالق ... صحیفه ... [illegible]

زیاده ... و ... تقسیم ... غفران ... و مقصود ... مقدس ... [illegible]

تا ... اموال آن ... خاطر آن ... شده باید که ... [illegible]

نماید ... منصب ... [illegible]

گرفتار شود باید که مطابق حکم ... آن ... است که ... [illegible]

... است که بزرگی ... قطعه ... اگر وقت ... [illegible]

... که فرزندان ... حسب الحکم والاشاره ... قلعه ... گده ... [illegible]

دستگاه ... محفوظ ... حسب الحکم والا ... مصدر ... [illegible]

... بوده ... شده ... حکم ... [illegible]

... تحسین ... [illegible]

... منصب ... خدمت ... خواهد شد بامارت ... محمد امین خان بهادر ... الصدور [illegible]

هرکه عاقل ... [illegible]

صدارت بوجود آن ... [illegible]

ارزانی ... است که این شغل خطیر ... [illegible]

کرده اند ... فضل ... آن ... جلال ... [illegible]

اهل استحقاق ... [illegible]

و ... سعادت شعار ... الملک ... [illegible]

... خواهد بود ... [illegible]

۳۸

بخان سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار السرور برهانپور فرستاده

سرنامه مکتوب ... سر رشته ... سطری که درین نامه بود ... [illegible]

و ... رسیده خاطر را ... ساخت لفافه ... [illegible]

... [illegible] ... تفریق و تقسیم و ترسیل آن ... نیاده ... [illegible]

... تصدیق ... که سامعی و ... از ... [illegible]

... سخن ... [illegible] ... نوادر ... [illegible]

... ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافت فرستاده مکتوب ... [illegible]

... این که ... [illegible] ... زبان خامه ... [illegible]

... [illegible] ... خاطر ... [illegible] ... تسلی نموده ... [illegible]

... [illegible] ... استغنا ... شکایت ... [illegible] ... خالی ... [illegible]

... رعایت حقوق صحبت ... و مقتضای صفائی سینه بی کینه ... [illegible]

از تصنیفات آن ... که در کتابخانه ... بود ... نقلش ... [illegible]

... [illegible] ... باشد نقلش نیز ... [illegible]

... خوش گذرد بعمده آفاق عظیم الشان ... الملک ... خان فرستاده

... نامه ... [illegible] ... جدائی ... [illegible] ... مفارقت ... [illegible]

... [illegible] ... زندگانی ... فرمالیکن چه توان کرد که عالم بندگی ... [illegible]

... [illegible] ... رشته ... هرجا که خاطر خواه اوست ... [illegible]

... [illegible] ... لازم التعذیب ... [illegible]

... [illegible] ... خلافت علیا بود ... [illegible]

... اتفاق ... [illegible] ... ارکان ضلع ... [illegible]

... [illegible] ... که ... [illegible]

۳۹

مستوثق باید بود آنچه از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور در آید ادای شکر باید نمود زیاده بجز شوق چه نگارد حقایق

و معارف آگاه شاه عبدالله پیرزاده فقیر اگرچه دوست بجز بی خبری خبر ندارد بعالی

... نسیم بوی از سر دوست + بی وفا غیبهای بجا همه بجا و نفرت مزاج سراپا ابتهاج در عالم خلوص

اخلاص صباپسندیده و خوشنما اما معتقد بی سرپا بتقصیری که گرفتار تحسین عتاب و بانواع عقوبت مبتلا ...

... بر چه عنایت + بر ین خرابه چه از کنار میگذرد + هر چند تفکر میرود و خود را در خطر ...

... محبت شرمنده نمی باید اگر خدا نخواسته امر منافی مرضی حرکتی خلاف رضا بمقتضای بشریت سر زده باشد

اطلاع بران بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق مینماید **رباعی** ناکرده گناه در جهان کیست بگو آنکس که گناه

نکرد چون زیست بگو + من بد کنم و تو بد مکافات دهی + پس فرق میان من و تو چیست بگو + امید که تحفه

مرسله بقبول شود و دوست رو بران نگرد زیاده عمر باد و صفائی سینه متنزا در بد **بخشی الملک** بهره مند ...

فقیر ... که رفتی ز شهر سبا ... + ... نزار ... آورده + با وصف قرب منزل که بلقای خورشید ضیا گاه گاه

راحت افزا ... میشد ... قلق و اضطراب ... هنگامه صبر و قرار ... چند روز که ... میان آن

بی شائبه تعلق ... آمد ... اضطراب چه آباد ... خراب ساخته **مصرع** سفر

تو کردی و من در وطن غریب شدم + حق عز و جل ... مفارقت ... جهان ... جان

... منتظر وصال ... فقیر را ... منتظر ... شوق ... اگر زود بیائی ... زیاده چه نوشته آید

بمعارف آگاه شاه سعدالله درویش ... تجابت و مبانی مناسب ...

بتائید الهی ... تاکید ... که ... آن ... طلب ...

... روز رنگ ملال ... زیاده است ... خاطر خان ... لطف ... سعدالله خان ...

... شده ... کاری ... از دوست ... الفنا ... الله تعالی ...

... صد کرور ... اجابت ... دعای خیر ... خاطر عاطر ... باشد زیاده **خوالیف**

بلند مکان مختار خان فقیر ... عزم سفر ... یاران ... دل مجروح ...

... حکایت سوز پنهانی ... بخاطر ... گزارش آن ... آتش افروز

۴۰

خرمن طاقت در بیخبری محابا نمان با فاقت [illegible] بود بیش شده انا هی نهان آنکه با آگاه است گرد دل [illegible]

تیکبا تا سف چها که نمیکند و قمری یکی حرف بکام دل خود با [illegible] هنگام سفر گوید از فضل [illegible]

این چه بانه اقبال و مقال بیابان [illegible] مطلق سببی سازد که سفر کوتاه شود و دولت [illegible]

حاصل عبارت مستعارست نصیب مشتاقان گردد تا به دو بحر شوق چه نگارد بحقایق و معارف آگاه [illegible]

عجب [illegible] سرکرده است کو تا سید یکی بیش لوح [illegible] کنند شرح بیاید همی ابل [illegible] کنند با [illegible]

[illegible] ساختن وارزیاد آوری از تمنای سر بیت استغنا بر [illegible] استقامت مزاج [illegible]

[illegible] الفت [illegible] نیافته [illegible] واشتیاق [illegible] سحبت که [illegible] از [illegible] گاشتن [illegible]

[illegible] ریگ صحرا [illegible] دل قمری [illegible] خاک [illegible] که آرزو ندکیم [illegible]

حقیقت [illegible] که در ضمن آن حصول اصل بخبر خوبی [illegible] شود [illegible] ظهور آرد [illegible]

با مارب والا مرتبت صلابت خان قمری حیث ظاهر اگر چه نیست نباشا [illegible]

[illegible] کسی شاه راه دلها را + الحمد [illegible] جمال [illegible] خیال [illegible] دولت [illegible]

[illegible] سا غر [illegible] آن [illegible] [illegible] حساب القمال [illegible]

با طبع [illegible] شکوه استغنا شعار قمری با سنگان جهان آشنا [illegible] شیوه نارسیدگان [illegible]

محبت ولا قمری از تلاش [illegible] ظاهر [illegible] + [illegible] کسی که خواهی با شد [illegible]

در [illegible] اگر گاه گاهی بیاد آرد [illegible] دارد [illegible] قدوه بلند [illegible]

حمید الدین محمد خان [illegible] شکایت [illegible] حضور [illegible]

اگر چه [illegible] اصالت [illegible] باللّه والسّلام [illegible] و صفا منزل [illegible]

[illegible] شکایت [illegible] حق تعالی آن [illegible]

[illegible] اصالت گل [illegible]

[illegible] قمری [illegible] و اشتیاق + [illegible] +

بصاحبزاده والا قدر [illegible] قمری [illegible] اگر [illegible] باخوش

۴۱

LYTTON LIBRARY

۴۲

که هنوز بعض لقمی آید تپ محرق از دو هفته کشش بجا نگاه است و معالجه منجر بشدت و اشتعال
که اینجا مشق بچیر باشد لیکن تا حسن بیقرار بیا اینهمه خاطر را میخراشد که خواب از دیده رمیده و از عالم
کانون بدن آتشکده گردیده باید که بدین خط زود تر از زود در رواداند بقصد شوق و [illegible]
تا باب شتاب کرده بدامان تو برا صره [illegible] که چشم گریان و تشنگی دل بریان نماید و جراحت سینه [illegible]
بلبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانم به پس از آنکه من نمانم بچه کار خواهد آمد بعمدة الملک غازی الدین خان
فیروز جنگ [illegible] پس از عمری بکوشش [illegible] خواهم الهی تا صدا که برو بیش نگاه اولین [illegible]
شوق را اصلت اگر چه مافوق طاقت بشریست لیکن عالم بندگی مقتضی بیچارگی در فرمانبری [illegible]
و افتراق را مناسبت مقارنت معنوی از جا اخل [illegible] انگاشته بدعا میگراید که بعد حصول [illegible]
بنا بر تقید بخت بلند باد و انتزاع قلعه دیوگده به موجب حکم محکم عازم مقصد گردیده در ظاهر قصبه پونا توقف گزید
پس هی سنگه راجه [illegible] و فوجدار آنجا به جواب بر وفق احکام مطاعه لازم الاتباع بفوج ملحق گردید [illegible]
نهم شوال المکرم به استیصال کافر بدسگال کوچ کرده بطی هفت مرحله پای کوهی منیع که آن حصین [illegible] قلعه
سر بفلک سوده [illegible] بادشاه نیز ترتیب نموده آمده چون کافر بد سرانجام [illegible] قلعه آلات و ادوات [illegible]
کمینگاه [illegible] کوهسار را با حتشام [illegible] از مور و ملخ استحکام داده بود [illegible] خیال محال
در سر داشت [illegible] بر اسم [illegible]
دلیران منصور را از جسارت [illegible] ازینج شش روز که [illegible]
سپاه [illegible] دامن [illegible] نهاده [illegible] آن کوه سپهر ارتفاع [illegible]
در حالت [illegible] بکوه رسیده گروهی انبوه را تیغ کشیدند بقیه السیف سر اسیمه [illegible]
[illegible]
[illegible] کردند آخر الامر [illegible]
[illegible]
فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید [illegible]

۷

ادوار و دشت ادبار شد چون قلعه بر فراز کوه سست صلابت نقب به کوچه سلامت دارد صورت استخلاص به درگاه ا

معروض داشت بموجبی که حکم شود عمل آرد بعمدة الملک بافرهنگ غازی الدینخان فیروز جنگ که

بی تو نفس میزنم زهی خجلت + مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه + از روی صحبت مسرت [illegible] که

مصداق این قیاس در تنگی [illegible] بال خیال نسخه ناچار از تسوید تشریح آن در گذشته بدعا گرا [illegible]

و اخراج [illegible] بعون عنایت فتاح حقیقی بیش ازین [illegible] چون قلعه [illegible] گرده [illegible] کوهی

واقع شده که به نقب کوچه سلامت راه بدان نتوان برد لهذا کیفیت [illegible] معروض داشته انتظار جواب

بالفعل از یک طرف [illegible] راه [illegible] بند کرده [illegible] آباد و [illegible] متصل [illegible] میسازد و میگیرند که

ذخیره [illegible] انتزاع آن محاصره قرار واقع میشود اگر [illegible] با مصالح توپخانه [illegible] باعث [illegible]

کار [illegible] تنگ گرفته [illegible] والا [illegible] آن عمدة ارکان بافرهنگ [illegible] اندیشیده اگر [illegible]

وارند صلاح دولت زیاده [illegible] مبارک باد سال [illegible] شاهزاده عالیجاه

[illegible] اعظم شاه هواخواه بلا اشتباه لطف [illegible] ساخته [illegible]

کرامت [illegible] شکر [illegible] سال [illegible] اتصال [illegible]

بانجام [illegible] تاریخ میلاد میمنت بنیاد در ساعتیکه بانوار سعادت [illegible] فلک [illegible]

[illegible] و از وزن [illegible] لطیف [illegible] کمال [illegible]

و امین [illegible] گرانبار [illegible] جا [illegible] وجود آن [illegible]

فضل و احسان گردید [illegible] شکر [illegible] مبارک باد سال وزن [illegible]

که [illegible] روباه + باستقبال [illegible] + [illegible] اقبال [illegible]

اسرار [illegible] + [illegible] آگاه + [illegible] شاهی + [illegible]

ماه منیر عالم [illegible] از شرق [illegible] شاهزاده والاگهر [illegible] بخت [illegible]

خیرخواه بلا اشتباه لطف [illegible] بندگی [illegible] زبان [illegible]

لبشارت سالگره و وزن [illegible] سرور شادمانی [illegible] امید

و از این مژده طرب پیرا [illegible] رباب [illegible] ظاهر و باطن بحصول انجاح [illegible] و بحول [illegible] جسته و [illegible]

سالکان [illegible] سر [illegible] ابدی منعقد گردانادر رباعی این سال [illegible] عمر تو [illegible] عقده [illegible]

بامعاد [illegible] بفضل [illegible] منعقد خواهد بود رباعی وزان [illegible] گوهر و زر [illegible]

جهانیان [illegible] فیض [illegible] امید حاجتمندان [illegible] افلاس [illegible]

[illegible] دولت و اقبال [illegible] جلال [illegible] عمدة الملک [illegible]

مشتمل بر تهنیت فتح و عطای گرامی خطاب سپه سالار [illegible]

و جهانداری [illegible] خوشخبر [illegible] فتح مژده [illegible]

الحمد لله و المنة [illegible] نصرت و تائید الهی [illegible] اقبال [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] فتح [illegible]

[illegible]

[illegible] فتح [illegible] نامه [illegible] فتح [illegible]

شایان [illegible] سپه سالار [illegible] سلطنت [illegible]

و سرداران [illegible]

و اقبال [illegible] مبارک باد [illegible]

[illegible] روزگار [illegible] گلشن [illegible] سربلندی [illegible]

[illegible] گلستان [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] روح پرور [illegible]

[illegible] زندگانی [illegible]

یافت [illegible] دولت [illegible]

[illegible] سپرده زمین و تفتیش [illegible] عمدة الملک فیروزجنگ بهادر [illegible]

[illegible] مشتمل بر فتح قلعهٔ لوگده [illegible] ماه [illegible] سپهر [illegible]

آن [illegible] نامه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مساکن محاصره قرار [illegible]

[illegible]

[illegible]

الهی اقبال [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و درجات افزایش [illegible] حضرت خلد مکان مشتمل بر فتح قلعهٔ [illegible]

[illegible]

چهره افروزان [illegible] دولت [illegible]

و اعیان سلطنت [illegible] قلعهٔ لوگده [illegible]

و ساکنانش از آفات منجنیق [illegible] فیروزجنگ عاقبت گزین

[illegible]

قطعه گشته عطف رفعت و وسعت + بهر برجی چون حصار چرخ برین عزلت خود و آسمان جوشش [illegible]

بجای گاو زمین تقویت نصرت تائید فتاح مطلق و اقبال و [illegible] اقبال عدو سوز و دشمن گداز بیرون [illegible]

واز نیرنگی تقدیر الهی و شگرف کاری فضل نامتناهی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیل این آنکه [illegible]

با جمعیت شایسته و توپخانه محاصره قرار واقع نموده بر هیچ کدام از کمسار و شعاب [illegible] کتلهای شوار گذار

یلان جنگجوی و مردان شعله خوی از صاعقه برق افگنی و آتش افشانی نموده عرصه تنگی گردانیده [illegible]

بر برج و باره تیر و تفنگ هم آخر زمین و نیا ورده نیز از کمینگاه برآمده ... فرصت مینمود چون چند برین [illegible]

گذشت گشایش کار غیر از یورش میسر نیامد که قدر و پایه سرمایه ... و سرافرازی دیده و انتظار [illegible]

مکث شده همه بهادران دل نهاد این مصلحت گردیده در عشره ذی الحجه دائره گاه [illegible]

بجان سبکی نهاده برق افگنان و جنگ کنان بر فراز کوه روان گشتند پیش از آنکه ... مسوری

از کمینگاه برآمده خبر از ضرب زنبورک و صدمه افگن پیش گذاشته متوجه تصادم و مقابله گردیدند

رعد خروش یورش آمده تفنگها از طرفین ... گرفت و روی هوا از ... تیره شد

شموار ... گردید و ... آتش گشت ... توپ و تفنگ و آتش ...

باواز ... و سو نشسته برق افگنان روبرو + در این ... جرات مردانه بسیار ... نیابت

نقد جان نثار گردید و گروهی انبوه ... مردانه ... شجاعت ...

کامل عیار گردانیده با ... یلان معرکه اقبال از مجروحان و مقتولان حساب ... باشد

بلا و ... حقیقت ... احیان ... چهار ساعت ... افغان

قلعه ... برج و دیوار ... گریبان

گردیده ... سیاه ... طبل و ... تفصیل برج

حمله ... شمشیر ... استقبال ... دل با خصم

دست ... از فراز دیوار ... تحت الثری ... گردیدند

و ... شرمسار ... خود ... قلعه ... سیاه خود ساخته

بدر رفتن نجنگاهها فی جهنم آسا گشته بادیه بلا گشت و حصن مستقیم باتوپخانه عظیم تصرف اولیای دولت قاهره
درآمد تفصیل فتح ارسالی اشتها امید که گر بتا بنا شاره عدد با تیغ تفصیل جلیه بنوازش یاد شاهانه
و مرهم حسن وانه سرفرازی یافته تاریخ فتح منشی خانه را و استخراج نموده قطعه قلعه که بلندی و سعت
که بیش فسحت میان چرخ تو ماه مثل آن حصن آسمان پایه + در متانت فلک ندارد یاد + چون از زبان شاه
عالمگیر + شد مسخر بزور تیغ جهاد + هاتفی گفت سال تاریخش + دیوگده فتح شد مبارک باد +
۱۱۱۱ هجری
تا مطلع مهر او سپهر بلند آفتاب عظمت جهان آرائی از مطلع عالمگیری و کشورکشائی طالع باد بحجاب
حضرت خلد مکان مشعر بر ورود فرمان و گذارش شکر موهبت گوناگون فتح قلعه
دیوگده فدوی بلا اشتباه لطف الله با حضیه عبودیت بتقبیل سده سپهر مثیل بو آستان عرش تمکین
جناب تحقیق الحجاب وقت بعد نمین آستان آسمان ارتقا میرساند و زبرگاه مسکینه با نوار آثار سعادت قرین سپهر افسر ارتسم
آن فضل بر بین بود و درود و صحیح توقیع عالم مطاع جهان مطیع که جان قدسیان سینه صرف شوق و روح
نثار بر لفظ شکر فیض باید چون جبین سجده فی چهره ارادت و عقیدت نورانی نموده و سبب خلعت خاصه عطا خفافه
با نصیب ذات و صد سوار از پیشگاه خانه را نواز و جلدی فتح قلعه دیوگده تا ارک اعتبار فدوی بعید ابد
محبت آگری نیز میرزبان شد و بیری و یک لشکر نوازی از عنایت کرده بخلاص تقدیس اختصاص شاد و شکرگزار
از مکان اقامت او با آن خاک کسار مستحیر بوده و درحالت غفلت و ایلغار فراقانه رسید و مار از زور یادگار شش
نموده با کین خان فیروز جنگ با حسن موافقت مرافقت از خود راضی دارد و انشاء الله تعالی بر طبق هدایت قدسی
سلطنت که فهرست جریده سعادت و سرکه و کتابه بسی آشوب و شهسند است تعجیل جواهر آورده تا منظر چرخ
احتشام بر والا نگاه شهسوار مهر نور است سریر سلطنت اعلی بنا و مجلس اشرف خدیو دین مرو و غم شکش و شرق
خورشید باد و بامارت ایالت منزلت اعتضاد خان بهادر امیر الامرا فرمان فتح سنگلاخ
ویران آمد و کام در روز خورشید احتیاط است و آنچه در کسوف + با استماع خبر سیری شدن ایام حیات مستعار نواب غفران پناه جلد
آرامگاه جنت جگر یه خون شده وجه تعدد کدورت تا که خاطر هنر اوما عت شده عالم عدم
مخلوق خلعت ادهم حیا بیوشیده منقبض لقا

جراحت عالی [illegible] گرد [illegible] گذاشتنی نیست و گل مثال [illegible] لازم [illegible]
[illegible] آثار بران عیار [illegible] رضا بقضا داده طریق شکیبائی اختیار نمایند و آن
[illegible] حضرت آفریدگار که مثل آن [illegible] رضا [illegible]
[illegible] بیت [illegible] و دریا اگر گذشت و رشا [illegible]
[illegible] سیف الدین خان [illegible] هر چه خواهد کند بنده باش رضا [illegible]
[illegible] سهام [illegible] خان [illegible] الغ [illegible]
[illegible] آشنا [illegible] حبیب [illegible]
[illegible] بیت [illegible] گشاده [illegible] گل [illegible]
[illegible] لازم [illegible] رضا [illegible]
[illegible] آن حضرت آفریدگار [illegible] چون [illegible]
[illegible] بیت [illegible] بجناب [illegible]
[illegible] خلافت شاهزاده والاگهر محمد [illegible] الدین [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] قواعد [illegible] بیان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] جلال [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] بیگانه [illegible] قصبه [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] بهارستان [illegible]
[illegible] شرف اسلام [illegible] مقام [illegible]
[illegible] دولت [illegible] جاه و حشمت [illegible] معارف [illegible]
شاه [illegible] زاده [illegible] مبارک باد [illegible]

امروز بخت نیک بشارت رسان نامهٔ اقبال از پردهٔ امید صد گونه [illegible] مفضل متعال [illegible] کمال [illegible]
کارگاه امکان صورت پرداز کارنامهٔ کون و مکان است آن صدرنشین سجادهٔ صفوت و صفا اوج گزین [illegible]
و اصل [illegible] ابطال اقصی [illegible] دارد و درین هنگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهری بهار ظهور [illegible] سعادت [illegible]
آن درج سپهر صفا [illegible] گشته سرور [illegible] آورد و [illegible] اخوانان را ازین مژده فرحت [illegible] مراد [illegible]
آن فرمنیره لیل و نهار آن همین نتیجه حیات ابدی و گزین ذریه بقا [illegible] مسلمانان و [illegible]
ایشان [illegible] مبارکش پاینده دارد چون حسب الحکم جناب خلد مکان مشعر بر تفویض
در مقدمه تفویض خدمت اتالیقی شاهزادهٔ جهان و جهانیان [illegible] عقیدت [illegible]
ادای آداب تسلیمات و کورنشات بموقف عرض [illegible] بنده عرش اشتباه [illegible]
[illegible] مشتمل بر تفویض شغل خطیر اتالیقی شاهزاده [illegible] آماده [illegible]
[illegible] و استیلا [illegible] و کرامت [illegible] افتخار [illegible]
شکر و سپاس این موهبت [illegible] لسان ضعیف البنیان [illegible] چه یارا که [illegible]
[illegible] آید [illegible] سعادت و سرافرازی [illegible] اسعد [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] جهان [illegible] عنقریب [illegible]
خدمت [illegible] مطابق مضمون منشور [illegible]
[illegible] نصیر الله خان خلف [illegible]
[illegible]
[illegible] حصول دولت [illegible] تجاهل و [illegible]
همان مهاجرت جانکاه بر مفارقت خاطر خواه ترجیح [illegible] مشاهده جمال با کمال در عالم خیال [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] بهر حال القول [illegible] که هر آنچه [illegible]
از [illegible] فرحت آثار [illegible]
[illegible] میرزا محمد ناصر ایلچی که تازه از ولایت آمده [illegible]

بیت عشقت اندر پس صد پرده مرا مفتون کرد ما آنکه بیدار تو را صید انم چون کرد [illegible] شمائل

حمیده و اذکار اخلاق گزیده و عقیده ظاهر و باطن را نقد موقع [illegible] چون [illegible] چون سرو همیشه بهار [illegible]

[illegible] که خاطر را امید وار از [illegible] شوق نقد صبر و قرار بربود بیت تنها عشق از دیدار خیزد

کین [illegible] از گفتار خیزد و مقتضای [illegible] باطن کشش قلبی [illegible] که امروز دیده و دیدار [illegible] طلعت خورشید

مشرق جهانتاب فروز گرد و حسب الحکم عالی با مارت رحمت خان منقش [illegible]

مدلل [illegible] خان [illegible] المکان [illegible] جلوه [illegible] گردیده که گرده [illegible] از [illegible]

آمده [illegible] آن [illegible] و ورود [illegible] اعتلا [illegible] قلعه [illegible] کرده که سرکوب قلعه [illegible] فاسد [illegible]

حسب الامر [illegible] میباید که از خدعه و مکر مخذولان مستحضر بوده [illegible] و ممانعت آن [illegible] باطل [illegible] نظر داشته

و دقیقه از دقایق بیدار [illegible] مرعی نگذارند و در مقدمه [illegible] لا [illegible] که [illegible] امر شد که [illegible]

[illegible] انشاء الله تعالی بعد فتح جبال شاهد تمنا در مرآت حصول مدعا جلوه گر میگردد و لازم [illegible]

[illegible] خاطر مستظهر داشته در کار [illegible] که [illegible] سعادت [illegible] سرگرم باشند حسب الحکم عالی [illegible]

[illegible] که [illegible] در گاه [illegible] با [illegible] بر [illegible]

[illegible] از سمت [illegible] آن [illegible] و ما از [illegible] تحصیل [illegible] و [illegible]

[illegible] از آئین حفاظت و خبر دار [illegible] و قوانین [illegible] و [illegible] دور [illegible]

[illegible] سر راه گرامان مشاعر [illegible] تعیین کنند [illegible] کار [illegible] چندی [illegible]

[illegible] ابواب [illegible] که باعث عبرت عاصیان دیگر گردد و در مقدمه اختلال [illegible] و طلب [illegible]

[illegible] رسید [illegible] حکم عالی [illegible] ارشاد میشود که درین وقت [illegible] انصرام کار و بار [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] و طلب [illegible] آن [illegible] دستگاه بسیار [illegible] باید که از راه صلاح اندیشی بحال [illegible] و سر انجام کار

[illegible] ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام [illegible] طلب [illegible] مربوط و متعلق است [illegible] لازم [illegible] که

[illegible] ابد آید در طلب میر عبد الرزاق [illegible] بیت تا گهر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] مقبول [illegible] که [illegible] و آن [illegible] آید [illegible]

تو شیفته‌ست که آنقدر مشتاق دیدار گردیده که دیده در انتظار قدم رنجه چون خم آب رسیده بهم نمی‌آید و دل آرزو
تحفه ملاطفه‌ست که بیتابی می‌افزاید تا رسد که کلبه احزان بفروغ مقدم آن نقاوه اهل تحقیق محسود فانوس ...
شب افروز گردد و بشمائم اخلاق جان پرور مشام روح ورد آن رشک صبح گلشن گردد و دریا ...
... گوش بر دیده ... سیه خویش ... گوش پاپی بر دیده تو مردمک چشم ... گوش ...
برون آمی که دیده ... **در تهنیت تولد پسر خان عالیشان ملتفت خان فرزانه**
... واهب مطلق را ... کامله و حکمت بالغه اوست فرزند دلبند در ساعت سعید ... تولد
... قطره آب بر آفتاب جهانتاب ... گزیده ... بفیض ... ممدود دار الملک ...
مسعود ... رونق ... گردید **بیت** زین بشارت ... شاد و شد ملک جانها از طرب آباد
ایزد ... آن نونهال نورس بوستان کن فیکون ... ثمرات سعادتمند ...
... که بیمارکش ... طبعی ... **بجناب پادشاهزاده محمد اعظم شاه**
در تهنیت تولد شاهزاده والا گهر ...
فیض ... اقبال ... امید ... انتظار
سعید ... بشارت دل افروز ... لطیفه ...
جهان آرا ... **گشته** ... حصول ... گردانید ...
... شاهزاده ... **قطعه** ... جلال شهریار گوهر ...
آمد ... آمد فرو ...
... دولت پاینده ... قدم سعادت توام ...
جشن ... در گنبد ... انجمن ...
... **مثنوی** ...
...
طرب فراهم می‌آمد از خداوند امید که این دولت خداداد و نعمت ابدی ...

۵۱

مبارکباد بمیامن قدوم میمنت لزوم مواد شوکت و سروری روز افزون شود حسب الامر جهان مطاع الاقتدار

فضائل خان حسب فرموده تحسین نموده سریر خلافت علیا نبی ... حدیقه سلطنت ابد اعتلا نگارش

می یابد که آخر شب جمعه نهم ربیع الآخر سیم ... باغی و طاغی که از جاده بندگی جناب جهان مطاع

انحراف ورزیده بود با فوجی از هزار سوار و پیاده کرناتکی جنگی و ده هزار سوار رسانان سرباز از رو

قلعه پناه اسمیل نمود آتماجی بالیگر که از فدویان و پروردگان عتبه سپهر رتبه ست بصیانت آن مواجل

و مراجل سعلیه برادری ... و همراه ... از است پاسداری هوشیار برافراخته مبادرت بجهد داشته

اماده مدافعت و ممانعت گردید از طرفین همه مرده شب به تیر و تفنگ جنگ سر شده رفته رفته کار

بضرب و حیقاشه بر ملا افتاده بر فیض بیرنگی قدرت الهی و شگرف کاری اقبال پادشاهی تیری از

تقدیر جسته بر کله پیرزاده سر تراز شد و در حال جان بداد از وقوع این حال و از نتا کفره باطل سگال

بر آمده منکوب شور و شغب برخاست بیلان ... از سراسیمگی فیصد بارلشکر گرد آمده مهتابها روشن

از مواجل قدم مسابقت پیش گذاشتند و به نیش افعی زنبورک شبانک تفنگ خدنگ بسیاری را کشته و خسته

بتباهی رسانیده و بعضی را آورده که او را فیروزی برافراختند از آنجا که وقوع چنین مقدمات از آثار فتوحات عدیده کاینات

این عریضه بعینه از نظر اکسیر اثر بگذرد آتماجی مذکور به اضافه و خطاب ممتاز فیض ... بافراستیاب

و مناسب سرفراز باید

به عنایت خان در تعزیت خان سعادت نشان ...

ماکرین ... برادر بجان برابر سمند را اندوه بی پایان در گرفت و از شدت ملال چه ستمها که بر دل ...

رفت از این گلزار و خار حسرتش در دل بماند آخر الامر که تامل گرائید علاج این مرض ...

ندید آن عزیز القدر نیز بصبر در ساختند و آن سالک مسالک سلک اقبال انفاسیحه فاتحه خوانند که ...

صدور کل حادثه این حادثه در شست و در آنکه راه ناچار باید پیمود شد ... رحمت ... کل من علیها ...

به خواجه عبدالرحیم پیرزاده معنی شناسا ... رنگین که نثر و نظمش ناسخ نثر نثره و نظم ...

ورود نمود مضامین شیرین ... که ... آب حیوان در رشک ... خضر وار ... داده و ...

کرامت فرموده این طاقتی خاطر که با صغای خبر ... و ستاره زبان خامه تعزیت نگار گردید

عرضداشت

عرضداشت

تعزیت

گذشته فی الواقع مصرع آشنائی میتوان کردن جدائی مشکل است بیت نهاتینش [illegible] مصرع [illegible]

[illegible] بیت [illegible] که [illegible] باطن صورت [illegible] می‌پدید آید لطالب محی الدین [illegible]

پسران حفیظ الله خان مرحوم در تعزیت [illegible] ارشد و [illegible] صورت [illegible]

[illegible] ایام [illegible] آثار [illegible] واقعه [illegible] جان [illegible] دل [illegible]

[illegible] این [illegible] منزل فوات و فنا [illegible] که شما [illegible] العباد [illegible] افکار [illegible]

[illegible] را [illegible] و تسلیم [illegible] بیت [illegible] جانم [illegible] گریم [illegible] حال

[illegible] گریم [illegible] دنیا [illegible] است که [illegible] و [illegible]

با عسرت قرین [illegible] البشر [illegible] جهانی ست که بنیادش [illegible] نفس [illegible]

[illegible] لازم [illegible] ناحیه [illegible] حاصل که [illegible] عذاب [illegible] بیت [illegible]

[illegible] صبر [illegible] رباعی ای [illegible] قضا [illegible]

کان [illegible] ادوانا [illegible] الملک [illegible] جنگ [illegible] آنچنان [illegible]

دهشت خاطر [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] فرو [illegible] بیت [illegible]

[illegible] این منزل فوات و فنا [illegible] حال [illegible] عظمت نامه [illegible]

[illegible] العباد [illegible] صبر و تسکین [illegible] دل [illegible] تسلی [illegible]

[illegible] خاطر من [illegible] آب [illegible] غباری [illegible] تحریر

یافت [illegible] الاماثل و الاقران عمدة العشائر و الاعیان [illegible] جلال [illegible]

و فور [illegible] حضرت [illegible] مستطر [illegible] گذارش [illegible] فرمان [illegible]

و لوازم اطاعت [illegible] التماس [illegible] القول [illegible]

[illegible] آمد [illegible] اقتدار [illegible]

۵۳

[illegible]

بوده و دقیقه از دقایق نیکو بندگی نامرعی نگذاشت و آعاده خاسر ادوان اجرم و بیجا نداده بیت تطاول
آن مرفه الحال از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بوجهی که عمدة الملک یار فرهنگ خان ... وارد و بود
تسلیم العمل می‌آید و بحضور لامع النور نوشته میشود خاطر جمع دارد و بار است و جهان شناس سبحان و الا
منزلت محمد امین خان بهادر بمواهب جلیله الهی و مکارم جزیله پادشاهی مقارن روزگار
فرخنده آثار آن زیب محفل امارت فخر انجمن ایالت سمو المنزلت منیع الشان جلیل المنقبت رفیع المکان باد
از روی عرضداشت عامل تیول دو وکلای سرکار عالی متعالی معروض عاکفان آستان فیض نشان گردید
که ابراهیم و عظمت نام با جمعی از اوباش تیره ایام در قصبه اسلام نگر اقامت داشته طریق سلوک نمی سپارند
و از ضلالت فطری در بیهرزگی معاملات سرکار دولت مدار سکونت مشغول امر شنیع و قبیح صادر میشد گران آیات
مرتبت مرد و فساد کیشان اکه از حرکات و سکنات آنان علامات تخالف عصیان هویدا از قصبه مذکور
اخراج نماید و نگذارد که رشته فساد از یافته بالیده شورش بازگشاید یقین که مطابق امر شنیع قبیح بعمل خواهد آمد
بیجه ... آلهی همدانی فرد دل ... مرا بعطا ... اگر با ... ۵۴
نیست + ذکر شمائل حمیده و خصائل گزیده آن مخزن جواهر معانی معدن لآلی سخندانی آنقدر
مشتاق دید نساخته که دیده انتظار و آرزوی آن گوهر بیها و بصارت از نظر انداخته محبت
غائبانه ... بدون مکالمه جان پرور ... گوهر ... لازم گرد و آرزوی مواصلت
آسمود ... گردانید بیت ... نشین ... الملک
مهر ... دوست ... دارم زبان ...
... فوق طاقت مکان یافته بمقوله ما شکرناک حق
شکر ... هزار زبان ... کجا ... شکر ...
دستوری ... عصمت و جلال بارگاه سپهر تمثال ... هفت مرحله
پنجم شوال فرخنده فال ... روضه جنت ... منهیان
خبر آوردند که نتایج دودمان خلافت و ثمرات ریاض سلطنت غره ماه مذکور ...

متوجه حضور لامع النور شده اند همین که بجز خیلی نزدیک میرسند در رکاب الیشان سعادت اندوز صحبت
بوده بود و لعبه مقصود میگردد و امید که همینی بعرض اقدس برسد نجان والاشان حفظه الله تعالی
فرو مکن سعدیه شکایت که در طریق طلب براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید به مکتوب مرسل رسیده خاطر را
متوحش گردانید از عقاب سقر که نمونه عذاب سقر است القلم آمده اینما از فراخ مستقیم آن سزاوار منزلت فخیم
بعید مینماید مصلح الدین شیخ سعدی فرماید نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت
نخوری بااندیشه معاد بر کنار فکر معاش که درگیر و کوشش و تلاش ست و جه بهت ساخته مطابق حکم مطاع
پیرامن آن حدود از رخار و جود خانه بیدو شان مرد و عطلت نه ورزند و تیاقب باشند که و هیچ مکان
توقف نداده بلکه فکر دار رسانند که همینی موجب پیش آمد ترقیات ست فرد چون لعل هر که خون جگر خورد و
کرد و زینت کلاه گوشه اقبال شود نجان عالیشان جان نثار خان فرو رسیده مضطربم ساخت و
آنقدر نوشته ست که هستای دل که کم تسلی را و برآمدن از روز و زیر بخته جگر را کباب ساخت و آشنایان را
سفینه جمعیت بگرداب اضطراب انداخت یعنی صحت جان بخش که ساعتی ثمره زندگانی بخشیده بود و بغتة
بتقریب تا و سیب شقیقا به قارقیت نجا امید و این آفت ناگهان ال ر و معمد را بنا حق حسرت خراشیده فرد
هر لحظه بشیم و گنجو و حرر یعنی و کتابی از غم را که نشان از بیلا راکه خبر کرد و چون سنتا سوختنی فوج قاطع خان [illegible]
وصف شکفتگان احتمل کرده قافیه سرا تنگ ساخت امروز نهانه زادو قد و بیت نهادیکه با مور شده اگر کوشش
دلها چنین اتفاق افتاد از جهت که طرفین ایمان راه مسافتی باید بود در روز گر چند تواتر دیده نهاد ازآنکه خاک [illegible]
کند رسمی گردد با امارت و ایالت مرتبت بخشی الملک شیخ الله خان و ساده امارت
و اقبال بوجود مسعود آن صدر آرای انجمن عظمت جلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الامتنان [illegible]
باور بریان کیفیت تدابیر صائبه و تلاشهای نمایان آن عمده امیران ضیح المکان رنگا گفتها اخبار نویسان
پیرایه وضوح والا یافته سرمایه تحسین و آفرین گردید و غلام بارگاه فلک بارگاه به رسانیدن خراشه [illegible]
استعجال مامور شده و شور شیان لشگرات [illegible] وقعاوا انداز [illegible]
انشاالله تعالی بعض آن [illegible] بال [illegible] باد [illegible] بعوده جاده پیمای [illegible]

[illegible] ... عنبرین ... سبحان والا شان

صفت شکوه خان ... [illegible] ...

[illegible] ... گردید ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible] ... اوقات ... [illegible] ...

[illegible] ... طریقت ... [illegible] ... سبحان

والا شان ... خان ... [illegible] ...

باشد ... [illegible] ... سبحان ...

[illegible] ... اطراف ... [illegible] ...

[illegible] ... حکم ... [illegible] ...

[illegible] ... والا ... [illegible] ...

ساخته ... [illegible] ...

[illegible] ... والا شان فضائل خان

خان فضائل نشان ... [illegible] ... شرافت پناه ... [illegible] ...

[illegible] ... روانی ... [illegible] ...

[illegible] ... پریشانی ... [illegible] ...

[illegible] ... عبدالرحمن ... [illegible] ...

[illegible] ... برگزیده ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شوی و صفیده کتاب گوهر احسان آن جناب فلک بلند برکی به مصاحبت و همنشینی شمرا کیفیت شاغل [illegible]

پیام گزار روای نورافشان از صفحه صفا الیش چون نجوم درخشان از شب تار منور و گلها ئی شگفته [illegible]

و نزاهت بستان نامه نامه تار مشکبار سر نفس که بدیده تمنا گوهر و رحمت [illegible]

محصل بوده و هر ایج التفریح فراوان بخشید خانه و بستی آباد و رضا جوئی خاطر احبا [illegible]

وجه همت شلوه یعنی سیادت نشان اجلاد مجد [illegible] چشم [illegible] بیدار [illegible] احسان آن

[illegible] انصاف [illegible] بیان [illegible] محکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضرورت سواق [illegible]

آن [illegible]

[illegible] عمدة الملک

نواب فیروز جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والاعظام حاجی [illegible] فیروز جنگ [illegible] نواب [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible]

اقمشه و دیگر اشیا و یک قبضه شمشیر و یک پیش‌قبض و دو راس اسپ بهوار رسیده وا و کام بخشی و ادشکر تفقدات

گوناگون از فرمان احاطه تحریر و تقریر بیرون است فر و لطف نموده که تدارم زبان عرض + این عذر را هوای لطف

تو میکنم + از جمله عطایا شمشیر زمرد دین تن خصم افگن یا ساز نشان عدیم النظیر است فر و بهار شگفته

لذان عهد است + بقبضه‌اش گل فتح نشان پیداست + و چند نشان حیثیت ملتان نیز و ظهرا

ورنگ آمیزی رو کش کارنامه مانی و بهزاد است علی الخصوص فیل کوه پیکر فلک توان خیلی سربلند ستاب

الاعتقاد و خاطر پسند است مثنوی بوصف او نیم از طبع والا + معانی بر سر هم فیل بالا + عجب گر فیلی در حلقه

که گوش و سر و ببینی کمند است + زدندانش هنگام نظاره + دو صبح از یک شب آمد آشکارا + ز شمع خوش

بلا وج سر رسیده + ز زر و دیل موجی سر کشیده + اسپان هم بسیار خوش جنس و خوش رنگ با در رفتار برق آهنگ

بیت یالش از صفا خشان تر از نور + دم از زیبندگی چون کاکل حور + بالجمله آداب عطیات سفاخر

سمات بجا آورده قبا و شمشیر زرین لباس بر او رنگ سپهر قوی اساس جلوه جهان افروزی داد و مدارج

مکنت پیروزی روزی باد نواب ظفر جنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب عالمیان مآب

والا خطاب قدردان قیصر سان سلامت شرف نامه قدر انوا استضمن کدورت خاطر شفقت مآب اصفا بحر

استعفا مخلص پیرا و رود و نمونه مقدمه مواضع محالات جاگیر کلیه ملک که از تغیر عاید بجاگیر سامی تعلق گرفته

از فزایش پیرایه وضوح یافته سواد انبساط بر افزود مثنوی زهر مو اگر صد زبان آورم + و زان هر زبان صد

بیان آورم + نیاید برون تا دوام حیات + ز یک عهده شکر این التفات + در بیوقت که چشم مرو داری

از آشنایان زمانه نخواسته اینهمه گرمجوشی بمقتضای بزرگی علو همت و فرط غمخواری آن برگزیده حضرت

باریست لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف این عاصی تلخ خوش و پرشاد است از ین قسم سلوک لطف و کرم زیر

نیاز مندم سست بل باعث هزار گونه توهم حق تعالی آن مربی مهربان را درگاه سلاطین دارا زیاده بر این توفیق قدردانی

دو بلوی روزی کناد و در ماده اذن آمدن از خدا یدار الخلافت مکرر التماس بموده جوابی صادر نشد تا حال اراتب البیت

و غیر تلک مرقوم سیاه تقسیم کرده بر جیحی معسکر منصوره در رضیمه مختص است میرسد تا از پرده غیب چه نتیجه بروز

و اقبال ما نما باد نواب عمدة الملک اسد خان بهادر نواب کریم الخطاب مبادی آداب

مهربان قدردان سلامت توقیع گیهان مطاع از پیشگاه فضل و اصطناع متضمن ارشاد و تخریب انتهاب آبادی قوم بد
خسران مآب بنا بر آن باب افواج فیروزی انتساب جد و جهد بکشایش حصن بست گذره و تنگ ساختن عاقبت
عافیت بر متحصنان مرعی رود شوده فرق عبودیت بذروهٔ کیوان سود بحیر دیرزوال و عبودیت رحمت نهان
علیه بر اقبال خدیو دشمن گداز عدو سوز نموده بادی و قلت اعداد و کثرت مناکیب نهاد از مکان اقامت
کوچ کرده بطی سفر حله کنار آب کشنا محاذی قلعهٔ مذکور فرود آمد چون دریا در نهایت طغیان و کشتیها مفقود
مرعود و آن رسالات توپخانه و تفنگچیان کرناتکی مورچالها استحکام داده راه عبور جنود نصرت آمود مسدود
ساخته بودند دو روز توقف کرده تفحص پایاب تدبیر گذشتن از آب نمود درین ضمن عسکر الهیمون آگاه ساختن
دادند که معبر سوهنی صلاحیت عبور دارد بمجرد استماع این خبر کوچیده پیش از طلوع آفتاب بافوج
منزل نموده درین اثنای فریقی از جوق ببیاکی فرقهٔ الازم التفرقه بنیاد رزه از غایت شجاعت و کار
طلبی بی رخصت رضاهیان آب زدند چون بادبازان بحر پرآشوب گذشته بساحل عافیت پیوستند بمقام
انهادم توپخانه و خروج آتش بیلپایه بیرجمی ایشنا گرد کردند و کفرهٔ ضلال از تیر اقبال شمس بالی
غافل بودند سراسیمه هراسان گریخته پای قلعهٔ مذکور رسیدند یلان نصرت لوا دمردان رزم آزما
بتکامشی سرپاشته آبادی بسیار ستهار را در آتش و زیر ساحل ریا رخت اقامت افگندند
فردا انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب بگذرد و تدبیر محاصره و تجویز تهانه بندی نموده حقیقت معروض خواهد
امید که بمعنی بتعریض قدسی برسد زیاده اطناب نرفت کوکب دولت و اقبال تابنده باد بنواب
عمدة الملک مدار المهام سعد خان لمعات شیر الطاف و قدردانی و اشفاق
فیض سانی نواب والا اقطاب ثریا جناب همواره ناصیه افروز ارباب اعتقاد باد بعد ادای تحائف سلام
و اخلاص بی ریا و اتحاف شرائف تحیت و تمنای بی منتها معروض رای فیض پیرای میگرداند
تبلیغ حادی ارشاد کشا قلاع و حصون متینه
معدنا محصور درین مهم لازم التقدیم بر شاقت بخشی الملک که با انتزاع آن حصن
و خصم و ستوری یافته و رود سعادت نمود بمجرد ورود آن سربلندی

۵۹

قلعه [illegible] که [illegible] ساکن سواحل بالیکران [illegible] ملک بفضل الهی و اقبال [illegible] شمس [illegible] شاهی [illegible]
رود [illegible] زبانان آن سرزمین بالیکران [illegible] باحصول [illegible] و کثرت پیاده‌های [illegible]
جنگلهای دشوارگذار و اطراف کوه و کریوها ساکن گزین بوده [illegible] و سر خلیج [illegible] نسبت می‌نمایند [illegible]
از [illegible] کوه‌ها و [illegible] شعبهای جنگلها تا پایان [illegible] و سر راه فوج گرفته آماده [illegible] بودند از طرفین نایره حرب [illegible]
اشتعال [illegible] و بارش گوله‌ها و ریزش [illegible] سنگ و دیگر آلات آتشبار [illegible] گذشت [illegible]
بسیاری از طرفین کشته و زخمی شده آخرالامر [illegible] مفسدان بجنگ تیر و تفنگ [illegible] افغان [illegible]
[illegible] بندوق [illegible] تفاک [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] پیاده شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن گروه [illegible]
جبال [illegible] کوهستان [illegible]
سپه‌داری اقبال خاقان [illegible] فتح و نصرت [illegible] دولت قاهره گردید [illegible]
[illegible] منزل مقصود گشت انشاءالله تعالی [illegible]
الملک [illegible] مفسدان [illegible] شقاوت [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
[illegible] الطاف الهی و [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible]

کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط و مراعات مالگذاران و استیصال متردان [illegible] اخبار نویسان بعرض مقدس

رسیده باشارشاد شد که چون بحبراست و از ظفر بیجاپور و فوجداری نواحی آن حدود است جزا شرح بالیاقت

حدود مقبوض ظاهر شود به تشکر تازه [illegible] تیغ بید ریغ ساخته و تخم فساد آن گمراهان از بیخ و بن بر اندازد

این معنی را قائم نجیت و دولت [illegible] اسود موافق مرضی حضور بعمل خواهد آورد مجدد و هم [illegible]

بحر امواج فضل و احسان شیخ فیروز عثمانی قدر دستخاک پاسے شما

سود تم [illegible] جز این مراد ندارم بجای پای شما + شرفنامه قدر افزا که عبارتش در لطافت چون

جان شیرین و در نزاهت [illegible] لسان هر جان نگین بود و الفاظ و لفظ [illegible] کرشمه شکر لبان رنگین و

معانی جانفزایش با [illegible] طره سبز خطان دلاویز مثنوی حروفش چو زلف بتان چگل + همه جا جان بسته

با دامن دل + همه [illegible] حرف سیاه + درخشنده چون مهر روشن چو ماه + در عین انتظار [illegible]

اقبال ابدی و پرتو دولت سرمدی بر فرق مشتاقان انداخته و قاصد مبارک دست [illegible]

این مقتاح فتح الباب مقصود بود و بجا آلا کرستی لطف و کرم و با پیروی فیض اعظم تسلیمات فذریعه حصول [illegible]

نموده و بن با [illegible] قاصد [illegible] معطر مشام من + در چین نامه [illegible] نافه ختن

امید که همین طریق یاد آوری [illegible] باشد چون [illegible] مستعفی از منصب [illegible]

و به کسی کاری ندارم عزیزان [illegible] تمام اغراض [illegible] تکلیف مطالب [illegible] مارا

تنگ [illegible] اصلا اعتقاد [illegible] رازق العباد [illegible] این بیت رباعی

آن [illegible] شمار [illegible] تو + [illegible] دست اختیار [illegible] تو + فارغ بنشین که کارساز و جها [illegible] از

من و تو ساخته کار من [illegible] + رباعی [illegible] و نیک آمده [illegible] + [illegible]

[illegible] تا [illegible] + گاه [illegible] + لعمدة الخواتین بلند مکان

بخشی الملک [illegible] خان جواب حسب الحکم والا کوکب دولت و اقبال [illegible]

و جلال [illegible] آرای بساط امارت بهار پیرای گلشن [illegible] [illegible] تمکین [illegible] سلطنت [illegible]

مستغنا خلیفه جهان آفرین [illegible] حسب الحکم قضا [illegible]

[illegible]

ارشاد مرافقت بخشی الملک سعد الله خان که پیرایش اضلاع و اقطاع ولایت کوچ استوری یافته بود

ارزانی فرموده بر وفق ارشاد و هدایت بنیاد کوچیده باتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصود گردیده الحمد لله

که بعد دخول در آن ولایت بادیه پیمایان سپاه ظفر همراه کامیاب اقبال بی‌زوال [illegible] اختلال گشت مرزوقا

آن نواحی و [illegible] فیلان و دواب لشکریان تلف شد و اکثری [illegible] و ضایع آن حدود [illegible] آتش

نزاع نخوت [illegible] بوده [illegible] الملک [illegible] با عدت انبوهی تمام و کثرت جمعی [illegible]

اوهام [illegible] گشته [illegible] کرد [illegible] جادی در [illegible] و کثرت جنگلات

[illegible] هنگام مرور [illegible] پیش روی خود گرفته [illegible] بکثرت احتشام آماده پیکار گردیده جانب [illegible]

[illegible] شد [illegible] زیر [illegible] که هزاران [illegible] سر [illegible] جنگ

[illegible] حصار [illegible] بسیاری از فرقه عصات افتاد و بسیار [illegible]

شایان [illegible] تمایان [illegible] راهی جنگ و تاریک [illegible] شوار [illegible] تیغ بیدریغ گشت

[illegible] معرکه [illegible] جوق جوق از آن [illegible] بصولت آتش سطوت [illegible] گشتند

[illegible] راهی جنگ و عقبات [illegible] فیلیفته [illegible] فرقه لازم التفرقه حمله آور گشتند از وقوع [illegible]

خوف و [illegible] خداشناس تعالی شد یکبارگی [illegible] و رباخته از غایت اضطراب [illegible]

[illegible] بنات النعش متفرق و پریشان گشتند [illegible] ضلال راه گریز پیش گرفته

[illegible] تائید الهی مساعدت اقبال و شاهی [illegible] آن [illegible] خطر [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] آن سر زمین از وجود کفره لعین و تخریب [illegible] آن جمع واجب القمع [illegible] خاطر

زیاده [illegible] حسب الامر [illegible] شهامت و صراست [illegible] جلادت

دستگاه [illegible] مکان قدوه بهادران [illegible] کیوان نشان همواره مشمول [illegible] لطف حضرت

[illegible] آفاق ستان باشند [illegible] جبهه [illegible] سایان اساط [illegible] گردیده [illegible] آن

[illegible] خویش از وطن مالوف عازم [illegible] فیروزی نشان گردیده توقف کنان [illegible]

می آید امر منیع و فسیح نافذ گشت که [illegible] پادشاهی پیش [illegible] و تقاعد [illegible] آمین [illegible] زمیندار

٦٢

٦٣

عصبیت اندیشی ست کشف و رنگ مخالف مرضی [illegible] کاشته حجاج استعجال تعلقه تعیناتی

نشاید و الا بعتاب پادشاهی که نمونه عقاب الهی ست گرفتار خواهد شد باید که [illegible] خود [illegible]

بدین موجب بعمل آرند و تهدید و تاکید شدید با وی نگارند یا امارت و ایالت مرتبت [illegible] خان

داروغه خواصان در مقدمه فتح قلعه و روان گشته و ارتفاع معارج دولت و اقبال

و اعتلای معارج کشت و اجلال اوج و مسعود آن شیداکان امارت [illegible] حضرت

مسطرح تفضلات خلیفه زمین [illegible] منوط و مربوط باد و درین هنگام طراوت [illegible]

آسمان شورش انگیز است و تقاطر امطار از هر گوشه و کنار [illegible] و طوفان [illegible] موج سیل آسمان

سلاسل پای دیوانگان دشت [illegible] گردید [illegible] صحرا [illegible] آمده [illegible]

صولت برق زمین را از آب رخ در نقاب [illegible] کشید و از سهم تیرباران سحاب دریا زره جامه موج

در بر پوشید و [illegible] چون [illegible] پیشگان [illegible] برآوردند [illegible] مسافرین [illegible] در بیگاه [illegible]

قلعه [illegible] انگیزه و مفسد آنکه [illegible] جبال پای قلعه [illegible] تنگنای [illegible] جنگلها [illegible] طرق [illegible]

و [illegible] لامی رسیدن رسید بالکل [illegible] پیام [illegible] جان بخشی فرستادند و از صولت [illegible]

آوران خائف و هراسان گشته در پرده شب [illegible] رفتند [illegible] شان آسمانی [illegible] سطح زمین

بی [illegible] جدال و قتال [illegible] سازی قبال [illegible] و بال [illegible] معظم [illegible] تصرف اولیای دولت ابد تقسیم در آمد کلید

فتح ارسال داشت و بالفعل غلام زاده محمد خلیل [illegible] قلعه شده قبضه کرده [illegible] قلعه [illegible]

کرد و ابواب فیروزی بر [illegible] روزگار غازیان تیغ گذار همواره گشاده باد حسب الحکم [illegible] راجه [illegible]

عظیم الشان که [illegible] الطاف سبحانی و عطاف حضرت خاقانی قرین [illegible] نگار [illegible] آثار آن [illegible]

مبارزان [illegible] پیش [illegible] خاقان جهان [illegible] بلند مکان [illegible]

خبر [illegible] آن عمده راجها بر طبق حکم قضا امضا [illegible] کواکب سپهر سلطنت علیا [illegible]

انجمن فیض [illegible] گردید موجب انشراح خاطر [illegible] فراوان تحسین و آفرین گشته بر زبان [illegible]

که آن [illegible] و الا [illegible] حضرت قدر قدرت [illegible] وقت [illegible] سیاق قلعه [illegible]

١٢

کار پادشاهی در پیش است هر چند که خود را به تعلقهٔ تعیناتی زود و شتاب با عدم مجاری عظیم خواهد شد و برای پیش آمد

و افزایش مراتب و مناصب و استحکام مهام وطن بسیار مفید است باید که حسب الارشاد عمل آرند بعمده راجهای

والا منزلت گلشن سنگه قدر و منزلت آن عمده راجهای وفا کیش زبدهٔ فدویان خیر اندیش

به فراست مرتبت شهور جلادت منزلت به میامن توجهات الهی و الطاف بی اکناف پادشاهی [illegible]

مصداق [illegible] عمده راجها بلند مکان حشمت و بجاجت قدوهٔ [illegible] رفیع الشان [illegible]

از پیشگاه فضل [illegible] آمده بود و میعاد منقضی شده و مدتی است [illegible] امر [illegible]

با خیل [illegible] و شقاق [illegible] در وقت محاربات و مقابلات اتفاق می افتد مرضی حضرت [illegible]

نیست عزیمت [illegible] بمکان تعیناتی بترتیب امور مقدمه [illegible] حسب الامر خود را [illegible]

شتابی [illegible] والا القاب و شاهی که نمونهٔ غضب الهی است گرفتار خواهد شد باید که برفق [illegible]

منیع الشان عنایت خان صوبه‌دار برهان پور بداند [illegible]

٦٤ بلند و مناصب خاطر پسند فائز باشند در این هنگام غلام والا بارگاه عظمت و جاه [illegible]

حریم حرمت احترام پرده گزین نقاب عظمت و احتشام ملکه ملکی خصائل [illegible] قدسی شمائل [illegible]

سلطنت مخدرات تتق مکرمت از دار الخلافت روانه حضور لامع النور گردیده عازم منزل مقصود [illegible]

دار السرور برهان پور در وسط راه واقع شده [illegible] عزیمت [illegible] آن [illegible]

از غایت بشاشت [illegible] بیت [illegible]

هر چند موسم بارش پیش است [illegible] به تواتر تقاطر سحاب که روز و شب لاینقطع می بارد [illegible]

که [illegible] مسافت بکمال مشقت و صعوبت پیموده شود و لیکن بنا بر استیلای شوق دیدن [illegible]

[illegible] اوطانست [illegible] چون برگ شگفته و ریاحین که نسیم [illegible]

مقصود [illegible] بفضل [illegible] منازل می نماید باید که بنا بر [illegible]

و مکان [illegible] باشند و مطلع سازند که توقف [illegible] بنظر می آید که آن قرة العین [illegible]

لیکن مشاهدهٔ لقای راحت افزای که چون نعمت غیر مترقبه حاصل [illegible] انشاالله تعالی

زود بسر آید زیاده عمر باد و مرة آن ستراد بصدر الصدور سیادت خان ساحت مآب

امانی آن جامع فضائل نفسانی قدر افزای پایهٔ امارت صدر آرای انجمن صدارت نقاوهٔ اعاظم نجبا سلالهٔ اکارم

فضا همواره مستقر سعادت ازلی و مهبط انظار کرامت لم یزلی باد سامی صحیفهٔ راحت افزا که از عروق [illegible]

مشکین شمائل [illegible] جان منور و دماغ روح و روان معطر مشید مشتمل بر وفور مراحم [illegible] کشور [illegible]

احقر دائما با نسبی که چون وقت تربیت [illegible] بخانه زادان [illegible] مخاص زاده محمد خلیل [illegible] عازم

تحصیل [illegible] تشکیل گشته زده دستار [illegible] بر سر تمام اسم حسن سعی سرافرازی منصب [illegible] خدمت [illegible] گردد

عزو [illegible] استقرار افزود فرد مانا آن دوست کو دوستان را غذای دل و راحت جان فرستد

حسب الاشارة او البشارة [illegible] نگارش رفت یقین که بعد [illegible] بسامی [illegible] حصول [illegible]

بهره مند [illegible] عواطف مشفقانه خواهد گشت زیاده عمر باد و مرة آن [illegible] عالیه نواب الهام الله خان

مرحوم خورشید امین نواب غفران مآب شرافت [illegible] طهارت زنسان

اسوه [illegible] ستوره استار عصمت مطرح [illegible] عفت همواره تحصیل [illegible] تکمیل [illegible]

[illegible] از راه مهر مادری و فرط شفقت و عاطفت فطری با پانزده [illegible] سال باجه

[illegible] آچار و فواکه [illegible] رسیده [illegible] طاقت

بشری [illegible] مصرع [illegible] عرضی مطالب [illegible]

تعالی [illegible] اختصاص [illegible] استاد [illegible]

[illegible] سالیانه [illegible] عالیه ارسال [illegible] فرزندان [illegible]

به جناب خدام ذوی الاحترام میان محمد صالح استاد همواره طبیعت

حق طویت آن [illegible] مشخص [illegible] اعتدال [illegible] استماع خبر عارضه [illegible]

خاطر را پریشان [illegible] ضرورت [illegible] اصلاح اندیشی [illegible]

[illegible] مداومت تقلیل [illegible]

اطبا [illegible] فطرت [illegible] تشخیص [illegible] عالیشان [illegible]

٦٥

[illegible]

اختر از لیعال آید بانچه معلوم میشود که آب و هوای آنجا بالشما سازگار نیست بهر حال حکیم علی الاطلاق در آن

برگزیده انفس و آفاق را در حمایت امن و امان داشته باسباب صحت و عافیت دارا و [illegible]

افسند فرستاده آمد بفضل علیه فیروز مطلوبی تعظیم شدند مشتاق و مشتاق تصویر فرماید زیاده [illegible]

بشهامت حضرت شیر انداز خان جلائل الطاف یادستانی شامل حال و کافل آمال آن [illegible]

عزت مراسلت منزلت خان والیشان اعتضاد دوستان یادر بزم الا [illegible] عنایت فلک اعتلا [illegible]

عمده عمدها نواب عمدة الملک فیروز جنگ مراسلت علو دار النظر زبان شجاعت دستگاه و صوبه داری [illegible]

نیاد بعید تقدری عقیدت شهادت [illegible] استمالت قبل آن عمدة ارکان یا فرهنگ [illegible] باشد

لازم که بجناب استعجال و در ابدار النظر رسانند که حسب تجویز یافت سفر شوده در انتظار ایشان [illegible]

زیاده بجز باکس چه نویسد بحمد جمعیت بادیا باد به **مخدومی شیخ فیروز عثمانی** دستار و نواب

منفرت سیاحت روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر طریقت قطب فلک حقیقت [illegible]

پیشوای ارباب تجرید مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تحقیق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات نامتناهی [illegible]

مطلع انوار اسرار و مظهر کمالات ملکوتی یادگرامی نسبه تفاخر شفقه با فرط البسه [illegible]

برعیت [illegible] مستفیدان عین فرض شده و مسعود نموده سعادت دارین کرامت فرمود [illegible]

و مفصل [illegible] بهر نحو بجز جهان بهشت کشور گردید بنام صدر الصدور [illegible]

بعد نگارش حقیقت از سر رشته و فتره یاد و جمی سر و مرشد کائنات و پیرانی [illegible] و [illegible]

میرساند ناظر عالم جمیع باد به **تخلیه ست صدیقه بدایت شیخ فیروز عثمانی** معلم نواب [illegible]

ولایت قدسی منزلت آن تخلیه گلشن [illegible] سالار شاهراه حقیقت سیاح بیدائی ناسوت

سیاح دریای لاهوت [illegible] عرفانی [illegible] سپهر افاضت سپهر افادت [illegible]

صدق و یقین [illegible] مستفیدان ارادت آئین یا دچون قادر کریم کارسازی سهیم و انبار [illegible]

که سجانبه [illegible] دست و عاد [illegible] السبو [illegible] سامان [illegible] لطیفه اقبال [illegible]

بر [illegible] اساس [illegible] تفصیلش اینکه [illegible] بجای خویش [illegible] استاده [illegible]

٦٦

طلبیده استفسار احوال آن مخدوم که سفر با خیر نمودند حقیقت که حضرات شدن خرامی السلین از ریگ ...
معروض مقدس گشت بر زبان در نثار گوهر فشان گذشت که چند عرض با دولت هم از شیخ استفاده کرده
ایم درین مدت کسی توفیق یاوری نیافت به هر حال عزیزی دیگر که محسن مهربان خاص لقد وهم برکت از زم
ریاض رضوان گردید رفت اگرچه برای سرانجام زاد راه از خزانه جود و احسان عطا باشد باید که شکر عطیه
بجا آورده با قبایل و عشایر به دعای دوام دولت قاهره منظوبت داشته باشند و مبلغ ...
رسیده دانند بحاجی حرمین الشریفین بهره مند سعادت کونین حاجی محمد عابد میرزاده
القاس فی سلی سامی آن مستسعد کاروان مراحل تحقیق پیشوا رهروان منازل تحقیق عالم معانی طریقت کاشف
مکاشفات حقیقت بحر زخار افادت ابر گهربار ریاضت صوفی ارشاد دستگیر سالکان واثق الانقیاد و مستفیضان
راسخ الاعتقاد مبادی اسباب بشارت عطف عنان بکران عزیمت بصوب هندوستان مشیت لشایع ...
طواف حرمین الشریفین رسیدن بخیر و خوبی در مبادی صورت مقصود در مرآت آرزو جلوه نمود و تعالی الهی ...
دعا باد گشت هیبت شادی قافله مصر گردش رسیده هر کرا چون تعزیزی سفر باز آید خوش آید که منزل
اقبال بقدوم میمنت لزوم منظر گردیده انتظار بدیدار فائض الانوار منور گردد مخدوم مهربان سلمه الله
آفریدگار ... بدیه حضرت ایام قدوه علمای عالی مقام جلیس اصحاب کشف ... انیس ارباب علم و عرفان ...
انوار معارف سبحانیه فاتح الباب عوارف روحانیه ناسخ مناهج دین قافله سالار ارشاد راه یقین ... و فریق
مخصوص ان بفیضان لطف خاص مختص و ارادت سعادت شریف بعد انجام سعادت زیارت حرمین
شریفین رسیدن ها به بلده خجسته بنیاد از سوانح و قایع انجا بیرایه ظهور یافته سور شادی در انجمن گلها
جانی تازه در قالب رسید بهجت از قدوم تو دیده روشن شد و سینها تازه تر گلشن شد و شکر و سپاس فضل
وا فضال ایزد متعال تا کجا نویسید که عشر عشیر آن بدفتر راست گنجد هر گاه که بخیریت از انجا عازم ... شوند کتب ...
که تاج محمد تحویل دار کتابخانه تسلیم ملازمان خواهد کرد همراه آرند به مخدومی افادت منزلت
سید محمد فتح ذات ملکی ملکات آن انسان عین سیادت عین انسان سعادت سلاله
خاندان مصطفوی علاله دودمان مرتضوی فرازنده لوای تصوف فروزنده چراغ تعرف ناظم

۶۷

۶۶۲

معاهده فروع واصول بانی قواعد معقول و منقول همواره به فیضان لطف خاص یار و مسترشد ان اخلاص
تحقه نامه قدر افزا متضمن کیفیت فضل و کمال و کثرت عیال و اطفال بنده سادات کبار سید جلال و التماس
عطای المصدق فرق مبارک بنابر کارخیر دختران سید مذکور مورود و مشهود مسرور گردانید حسب الارقام والا حضور
قدسی استاده کرده حقیقت استحقاق بعرض رسانید بالفعل در عیار خزانه خیرات مبلغ ... عز شد امید که
همواره با علام کار و خدمات بعید و عنایت نامجات فرا یاد خاطر عاطر باشد زیاده عمر باد لقاضی القضاة
شیخ الاسلام تمهید قواعد احکام دین و تشیید مبانی شرع متین بر رای رزین شریعت پناه فضیلت
دستگاه مستجمع حقایق علوم مستغرق دقایق رسوم مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش منوط و مربوط
اشتیاق مواصلات آن مقیم جوامع عدل و انصاف حامی آیین جور و اعتساف مرتبه ایست که شمه از آن طی شرح
و بیان بر نیاید ... همیشه مطارحات علوم دینی سعادت بنیاد می آید شرشته صبر و قرار از کف میربابد امید که
بجان نافت ... مسطور بنظر بوده تا دست اقوات مواصلات طریق یاد آوری مرعی مسلوک باشد
زیاده عمر باد ایضا مجمع فضل و کمال منبع کرم و فضایل ناظم احکام شریعت غرا مدبر مهام ملت بیضا جامع
مکارم کونین جامی حرمین شریفین آراسته و پیراسته باد صحیفه شریفه مشتمل عدم ... حصول ... املاک
نتیجه الاتحاد شیخ محمد مراد چهره وصول افروخته صبح افروز شادمانی گشت چون فیما بین جبلی ... بیست ...
دامانت واربع مطالب نگاشته مسطور مساعی فوره بظهور رسید خاطر ... کل الوجوه جمع ... باید که
... نگاشته مسطور معلوم خواهد شد جمعیت اشما باد بعد الفص و احکام ... ولد ...
ایام شاهزادگی تا انقراض عهد سلطنت و فرمانروائی جهاندار شاه
بهادر به جناب حضرت خلد مکان از زبان بادشاهزاده نواب
کوکلتاش خان بهادر به جناب بادشاهی و امرا عظام بحیز
ارقام در آمده عرضداشت به جناب حضرت خلد مکان از زبان
بادشاهزاده کمترین فرزندان عبودیت آیین محمد معزالدین ناصیه بسجود نیاز آمود برافروخت
بعرض مقربان بارگاه فلک ... بپایان نجمین خلد آئین میرساند که چون درین ایام از محاصره

۶۸

عساکر ظفر اعتصام بسبب فقدان آذوقه و کثرت قحط غله کار بر متحصنان قلعه برنالا که غلام تسخیر آن

تنگ شد ملک پیام بعفو زلات امان خواسته برآمدن ... از آن زندان بر آفات التماس ...

... [illegible] ... قدسی و ... [illegible] ... و پسر رام نامی ... [illegible]

... ایشان ... سوار و پیاده بیشمار کشید ... [illegible] ... رسانیدن ... [illegible]

در ... [illegible] ... دیگر ... ادوات توپخانه ... جسارت ... [illegible]

... [illegible] ... روان شدند ... [illegible] ... ترتیب افواج عساکر

نصرت ... شده ... خان و قاضی خان و شیر انداز خان و ... خان و دیگر ... و باستمام

و ترتیب ... توپخانه ... خان ... [illegible] ... خان ... [illegible]

را با فوجی گران ... [illegible] ... باسپاه ... بادشاهی ... [illegible]

... [illegible] ... سرگروه ... [illegible] ... اعز الدین ...

... خاص و جلو ... خان و عبدالقادر خان و غیره در قول قرار گرفت ... [illegible]

از جای خویش بجنبش آمده در میان معرکه ... اعادی ایستاده نخست به تیر و تفنگ جنگ ... شده

... [illegible] ... گشت ... [illegible] ... آواز اجل ... [illegible]

... [illegible] ... زمین ... [illegible] ... و فلک ... [illegible] ... صولت ...

... [illegible] ... قیامت ... روزگار ... [illegible] ... روان ... [illegible]

... [illegible] ... اعدا ... [illegible] ... همت مردانه ... به تیغ انتقام

... [illegible] ... کارنامه شجاعت و دلاوری ... بلند نهادند درین اثنا

... [illegible] ... پسر رام مشهور ... [illegible] ... مقابل ... [illegible]

... [illegible] ... پای ثبات و استقلال ... [illegible] ... جان ...

... [illegible] ... ساخته ... [illegible] ... خونریز ... [illegible]

٦٩

چون دریا حائل بود سراسیمه خود را به آب زدند جمعی کثیر از آن قلیل طوفان خیز آب هلاک [illegible]

و پیاده های پیاده از شمار شعله صمصام خون آشام رزم آوران اسلام بنار جهنم شتافتند از کشتها پشتها

آماده گشت بتائید الهی اقبال بادشاهی فتح عظیم روی نمود که روزگار دولت پایدار فرحت آثار گردید تمامی توپخانه

غنیم و دو هزار بسالاد و همان قدر بندوق و دماویان [illegible] با ثبات البیت [illegible] بدست غازیان غنیمت آمده توپ [illegible]

[illegible] توپخانه بادشاهی شده پیاده [illegible] سایه همای پایه [illegible] فرزندان الی یوم التناد [illegible]

بجناب شاهزاده والاگهر محمد اعز الدین در تهنیت تولد پسر اضعف العباد

علی مراد بیگ تمهید قواعد عجز و ابتهال بعرض [illegible] میرساند که [illegible] بساط دولت و اقبال میرساند درحینیکه مبشر

بخت و منید مژده فتوحات سیاده و سروش غیبی [illegible] بشارت سفر [illegible] شاه مراد [illegible]

فلک [illegible] بسمع [illegible] رسید و تمنا [illegible] در انتظار آن دیده برزمین دوخته بود [illegible] ظهور [illegible] امید

[illegible] واسطه استخراج آثار سعادت [illegible] ذریعه [illegible] سلطنت [illegible]

نهال گلشن خلافت و نامداری گوهر محیط [illegible] اقبال حشیم [illegible] شوکت و اجلال [illegible] عالی [illegible]

[illegible] مفاخر و معالی [illegible] ریاض سلطنت [illegible] خلافت ملک [illegible]

احتجاب چون آفتاب [illegible] خورشید درخشان طلوع فرمود جهانیان [illegible] احسان [illegible]

وکان [illegible] آسمانی [illegible] بادشاه زاده

عالم عالمیان [illegible] دولت [illegible] بشاشت [illegible]

[illegible] سرکار دولت مدار و کارپردازان [illegible] شعار [illegible]

خجسته جشنی [illegible] فرخنده [illegible] سرانجام داده [illegible] اسباب عشرت و انبساط [illegible]

گردانند چنانچه [illegible] دولت خانه [illegible] نهایت [illegible] کشتی [illegible]

سطح سما [illegible] الافلاک [illegible] قالین [illegible] گران [illegible]

[illegible] انگشتر [illegible] طرازی [illegible] شایسته [illegible] ارباب [illegible]

[illegible] حقایق [illegible] بدولت و اقبال [illegible]

چون بعد از مطلع انوار آیین ... بر مسند حشمت و تاجداری و وساده ابهت جهانداری نزول اجلال فرمودند

عموم الانعام شاهی مانند سحاب رحمت الهی بر کشت زار آمال خلایق باریدن گرفت و شکوفهای امید جهانیان

بار آور آمد ... پنجاه راس اسپ پانصد خلعت و برخی از جواهر و آلات مرصع درخور مراتب [illegible]

پادشاهی ملازمان شاهی عطا شد و کاسه امید فضلا و غربا و اهل صلاح و سداد از حصول مدعا و مراد

طایفه محتاجین [illegible] ایشان از [illegible] زر نقد [illegible] و نقصود [illegible] افتاد و ظرف خواهش سایلان [illegible]

مالامال شادمانی و کامیابی شد حق تعالی این مژده [illegible] خبر [illegible] عقیدت آیین [illegible] مبارک

کنا [illegible] العباد عرضداشت بجناب بادشاهزاده جهان و جهانیان [illegible] رسید

خلعت فاخره خانه زاد علی مراد [illegible] سیمای عبودیت و حسن اعتقاد [illegible] غلامان [illegible]

نهاد دست بعرض میرساند که درین زمان [illegible] خلعت [illegible] گران بها و تشریف زرنگار [illegible]

از نگار خانه [illegible] خلعت [illegible] جمیع [illegible] عالی [illegible] داشته [illegible]

[illegible]

[illegible] رباعی خلعت که ز اطلس فلک

[illegible] خورشید [illegible]

بارست انشاء الله تعالی بعد ازین [illegible]

[illegible] فیروزی [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] بجناب بادشاهزاده جهان و جهانیان کمترین غلامان [illegible]

علی مراد [illegible] بندگی ساخته و سیمای عبودیت [illegible] تسلیمات [illegible]

سعادات [illegible] بعرض میرساند درین زمان خجسته [illegible]

و جامع برکات [illegible] روز عید اضحی [illegible] انتظار [illegible] شادمانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

قبول عالی از قرب بساط دولت بساط دور بعد افتاده چه پیدا که شکایت چه و ندان حسرت که یکجا فرو نمی برد

فرو خوابی که باز دولت بیدار توان گفت خوابی است که در سایه دیوار تو باشد و از فرخنده صبح اخضر

و نور بخش مهر انور قدوم فرخنده لزوم عید سعید بهوا خواهان مبارک گشته و بهم سعی مطرب که قانون همسرائی

معزز و ممتاز نسبت یادی بخت احرام بندگی بسته بملازمت سر سپاسی که بعد عرض جو بر تحسین قبول اکسیر

شود آفتاب قیصر سالی بر مفارق عالم و عالمیان نور افشان باد بجناب شاهزاده عالمیان در

تهنیت عید سعید عرضداشت غلام فدویت نهاد علی مراد لوح پیشانی نیاز بر تقدیم تسلیمات

و بندگی مرقوم ساخته بموقف عرض سرفرازان انجمن تقاخر آئین چهره افروز است محفل الرم به تکمیل مهر سائی

درین اوقات بهمت ساعت قدوم متبرک ماه صیام برکت بخش ایام گشته شبگاه آرای صبح سعادت شمع فروز

شبستان عبادت گشت و برکات عالم علوی جهانبان را بر بانگ توشه عیش مرغ عام در داده وظائف طاعات

و تقرب عبادات ثواب حسنات درهای شوکت بر روی جهانیان بر گشاده نوی دگر تازه شده رسم

عیش و سرور و جهان گشت لبریز ذوق حضور و فلک سر بابره کام داد و در دست بیعت بایام داد و

ایکی الله و الله که بارگران حق پرستی بفضل ایزد سبحان از دوش انداخته و جبین طاعت گذاری بسجود اسندی

حضرت باری نورانی گشت از همت ارباب کرم جمیع مستحقین و محتاجین دامن دامن گوهر مراد داشتند

و از بارش مهر و جود همه دریوزه گران خزاین قارون بر انبا شتند الهی آوازه عید سعید در جهان تا به نغمه تعبیر

جهانیان باشد بر سر هنان جناب ال فرخنده شکفته فزای جشن نوروز باد بجناب پادشاهزاده

جهان و جهانیان در تهنیت عید سعید خانه زاد با اعتقاد علی مراد بعد ادای آداب تسلیمات

بعرض جبهه فرسایان انجمن فیض سمات میرساند از آنجا که بحضرت داور وحید که اختر مراد ارکان

سپهر میدید بر و ماه نو چون زیر جبینان عرفه نشین منظر قصر مانند و رفص دین گوشه ابروی منتظران

نمود چیز تیز از فرط شادمانی مانند کوه کاه از جای و دست از کف انجمن برخاسته وجد و حال

در های خوش و برهم و بر ماسه باشند و طرب ساز حسن ادا از انداز بگشته عشرت مدام باشد

مقام چیح و نشر انمود و نوای تهنیت و مبارک بادی از زبان سرود سرایان آهنگ ذر ه

۷۲

[illegible]

آسمان نمود خلق الله از صعوبت صوم و استسقا بر بساط نشاط نشستند و جمیع ذوی حیات از
انعام حضرت حق به نعمت بیقیاس بهره ور گشتند امید که این بسطهٔ عیش فرا با حیات دولت ابد پیوند مهیا باد

فرد فرخنده باد و همیشه عید طرب • بی سال این سعادت طلبت • زیاده چه عرض نماید ظل پرورش و
نوازش بر مفارق غلامان محمد مبسوط باد ذکر رحلت فرمودن حضرت خلد منزل از
عالم فانی بدار الملک جاودانی فرد هر انکه زاد بناچار بایدش نوشید • ز جام دهر می
کل من علیها فان • درین ایام ملالت انجام زینت افزای اورنگ خلافت و فرمانروائی صدر آرای ایوان
سلطنت و کشورکشائی به رحمت الهی مصدر فیوضات نامتناهی غفران پناه عرش آرامگاه رضوان دستگاه
حضرت خلد منزل به تقدیر ربانی و قضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی رحلت فرموده از
شیوع این سانحهٔ هوش ربا و وقوع این واقعهٔ جانگزا اختلال عظیم در اقصای ممالک هندوستان راه
یافت و مفسدان واقعه طلب از اطراف و اکناف خودسر و خلیع العذار بوده دست تسلط به نهب و غارت دراز
کشودند پادشاهزاده های والاتبار و امرای عالی مقدار و جمیع بندهای عقیدت ولا و سایر ملازمان سدهٔ آسمان نشان
درین ماتم سخت بسوگواری و بیقراری پرداختند فرد درچنین حالت چو پا بر خرد کردم رجوع
گفت مرجع نیست جز انا الیه راجعون • بعد فراغ ماجب رسمیات ماتم و تخفیف غلیان هم و الم حال
پادشاهزادهای والاقتدار کمر به منازعت و مخالفت بسته تهیهٔ لشکرکشی و صف آرائی نموده پادشاهزادهٔ
جهاندارشاه بهادر ... و ... خلافت و شهریاری ... شد • و هر سه برادر والاگهر را بنا بر ایام
صلح و تقسیم ممالک محروسه ... ذکر محاربات عساکر ظفر نشان پادشاهزادهای
والاتبار عظیم الشان بهادر و رفیع الشان بهادر و جهاندارشاه بهادر
چون مشیت حضرت قادر قدرت ... و رفاه کافهٔ خلایق ... خالق ... رفت
تقسیم ممالک فسحت هندوستان ... چهار عنصر ... امرای ... و انفصال
بهادر بعهد و پیمان قرار یافته بود چون وقت رسید پادشاهزادهٔ عظیم الشان بهادر مغرور ...
سپاه و لشکر ... مغرور گشتند و ثمرهٔ خلافت ... خود ... بعد از ان حضرت ظل سبحانی

عظیم الشان فتح یافته بهر دو برادر دیگر گفته فرستادند که در باب اتفاق مواعید بر حصر رضی شبانه
هر دو برادر تغافل ساخته لاجرم شعلهٔ قهر جانسوز کانون غیرت بادشاهی بادشاهزاده محمد اعظم
را حکم شد که توپخانه رعد نهیب برق نشان برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش فشان سازند دریا
لشکر چون بحر زخار بلند شده بجوش آمده ودلاوران تیغ گذار دلیران دشمن شکار بر نگ موج از سپهر خاسته
و از جانب دلیران نظر فیض بر تیر و تفنگ تیره و خدنگ التهاب یافته بصدمات رستخیز و غریو کوس و خروش
رعد توپهای رعد خروش اژدها پیکر صورت رستخیز در نظر مدعیان باطل ستیز جلوه ظهور نمود و هوا از دود باروت
تیرگی گرفت میدان جنگ از ناوک خدنگ نیستان زار شد بعد از آن همراه فوج هراول ذوالفقار
ذوالفقار خان بهادر و کوکلتاش خان بهادر که در فوج ممتاز خان جهان ظلالها در یاموش شده با فوج گران فوج
جهانداز شاه حمله بردند و داد شجاعت و دلیری داده فیل سر کوبش آن گروه آوردند دشمن ستم دل خان
و جانی خان و دیگر بعضی که با همراهان کار آماده به کار ایستاده بودند بر قول بادشاهی سپاه
جاو بر تاختند و از طرفین حمله آور گشته کار به تیغ تیره و خنجر خون ریز کشید عرصه دغا از جوش خون شد و لد
طوفان جیحون گرد بعد از آن این حال سرداران دولت با معیت علت خان شده فوج غنیم
هزیمت دادند و فیل سر کوب دعی را که بر جمیع کاری کارش تمام شده بود نظر الوفا و بر زمین انداختند
این هم چون تمام شد جهادیان با حمله و مکر دعی سلاح از بر گشاده تا کاه پا از بیشه گرفته بود
که شور آشوبی از سمت لشکر بادشاهزاده رفیع الشان برخاست خبر رسید که بادشاهزاده استوار و نیت خود
با سپاه خویش که همه تن بسنجیده و جوشن آراسته سلح و مستعد ایستاده بودند از قلت و کثرت
بر لشکر بادشاهی که از تواتر حرکات و توالی رفقات و گشتن محاربات و مقاتلات دست خویش خواب
غفلت بودند یکبارگی یورش کرده بهادران اقبال تیر و تفنگ و خنجر و باران بسبان ابرستا باریدن گرفت
و بعد وقت از دامن هوا گریبان سما در رسید توپهای آهنی ل بر خروش آمده آواره جان خسته ایش
نگوش بر دلاوران بهادران با خبر شده همت بمدافعت و ممانعت گماشتند اتفاقا چون غنیم
چون کوه بعد پرده سیلاب جا نمودند لیکن از بادشاهزاده رفیع الشان طرفه جسارتی که نظر کارزار

بسته و اشقیا پا بست بطور رسید یعنی چون قافیه چنان تنگ شد بقید تبدیل سر خسرو سے
و سرفرازی با سپهر شصت شیدار از بالای فیل حب سوکشی دلیرانه که مهابت بنیه شجاعت و مردانگی باشد
بطور رسانید سر که با او دست بشمشیر شد بزبان تیغ جواب داد و بالجمله درین وقت خونخوار که شیران
روزگار از سر و آب شمشیر مروارید حیات درباخت آبرو بجود بر [illegible] جلوس مبارک حضرت

ظل سبحانی جهاندار شاه بهادر بر تخت صاحبقرانی

خدیو [illegible] جهان افروز جهانگیر سلطانی که [illegible] کشایان [illegible] و اختر شناسان خردمند برای جشن
فرخنده فرجام سزاوار تخت اقلیم [illegible] ساعت سعید اختیار کرده بود کارپردازان کارگاه
سلطنت و خلافت [illegible] بارگاه خلافت [illegible] مخمل زردوزی باستون نقره که در نفاست ندرت [illegible]
[illegible] سر با اوج کیوان برافراختند و اندرون آن سایبان مروارید دوزی مرصع بجواهر [illegible]
و عرش آویزهای جگر گوشهای کان [illegible] راههای [illegible] که از غایت نزاکت و صنعت گری نقش نظاره
رشک افزای نگارخانه چین و تماشاگاه صنعت ایزد جهان آفرین است با ستون طلا نصب نموده
سرکوب کرسی فلک الافلاک ساختند و آن انجمن ارم آیین و دولتخانه بهشت تزیین برنسق دلکشا
و چمنی بشاشت پیرایش انعقاد یافت که چشم نظاره از مشاهده آن بحیرت و شگفت درماند و فلک جهانگرد
از حسن تزک و آیین پسندیده ترک خرامش کرده بتفرج ایستاد و غریو کوس شاهی و صفیر نفیر مبارکبادی
آهنگ غلغله در گنبد افلاک [illegible] گلبانگ دعا و شور زمزمه تحسین و ثنا با خروش شادی کارکروبیان [illegible] تخت
[illegible] از خنیاگران و رقاصان و زهره طلعت ناهید [illegible] گرفت مضراب ساز مطربان تار صبر [illegible]
و نوای طنبور و قانون و نغمهای ارغنون تا [illegible] رباب پرده کوک شد بعد انقضای یک پهر و چهار گهری
که ساعت فرخنده اشارت بود اورنگ شاهنشاهی بجلوس حضرت اشرف خلیفه الهی مشرق آفتاب
درخشان گردید و [illegible] روزگار [illegible] در انتظار این لطیفه [illegible] ایستاده بود بمراد خویش [illegible]

نظم

برآمد بر اورنگ شاهنشهی + شرف داد از فر ظل اللهی + جوانی پای شه تخت افسر گرفت + بافلاک [illegible]
برادر گرفت + ز شاهنشه نو جهان تازه شد + تن ملک را باز جان تازه شد + قدسیان

٧٥

وضع گزیدند از کواکب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون سوختند و علویان از جواهر خزانهٔ افلاک دامن دامن
در و گوهر بهر نثار اندوختند سپهر و اختران شادمانی کرده داد بشارت کامرانی دادند درین هنگام آن تهنیت گو
گشته زبان به مبارکباد برگشادند و زهره و مشتری نثار لبان شکوفه زار باد بهار ریزان بود و امید نظارگیان
لبریز نقد عطا و احسان ارکان دولت ابدی بقا و اعیان سلطنت سرمدی اعتلا در گرد پاس خاک اساس
آداب مبارکباد بجا آوردند و بحل مراتب و مناصب هر کدام از سحاب تفضلات حضرت خداوند
پذیرفت آن قدر زلال عطا و اقبال و اسپان و جواهر و نقود به بندها آستان فیض نشان در خور
حالت و تباین درجات مرحمت شد که حصر عشر عشیر آن از حیطهٔ امکان و اندازهٔ شرح و بیان بیرون
چون تفرج عمارات دلنشین و تماشای آیین بهشت تزئین سر فتنکاران هر زمین فردوس آیین
مرغوب طبع خلیفهٔ جهان آفرین بود درای عالم آرای که معالی کنوز مالک و ملت همراه
ست چنان اقتضا فرمود که بعجاله این جشن مختصر تأسیس به بشاشت طبع خدیو جهان گیر
آفاق ستان باشد بعد ازین که قرین خیر و سعادت و تحیات دار الخلافت به نزول اشرف مهبط انوار
حضرت شرف گرو جشن دیگر بآیینی شایسته و سزاوار که معمول این دولت پایدار است به فعل خواهد آمد

در تهنیت جلوس اشرف و اقدس فدوی راسخ الاعتقاد علی مراد ناصیهٔ نیاز بر زمین
اطاعت سوده و طریق بندگی بگام طاعت پیموده بموقف عرض سعادت اندوزان محفل خلد ...
میرساند که درین خجسته زمان بهجت آمود بشارت مسعود جلوس اشرف حضرت خاقان جهان
کون و مکان بر اورنگ جهانبانی و سریر صاحبقرانی صلای شادمانی و آوازهٔ شهریاری در
آفاق افگنده جهان را رونق جاودانی و جهانیان را بکام تمنی کامرانی مبشر گردانید
تن بخت بر زمین + بگذشت زین لحید تا ... آسمان + نوای نقارهٔ شادی و صدای
کوس مبارکبادی در گنبد افلاک و ... زمزمهٔ تهنیت و آهنگ تحیت از ... محجاع ...
برینه علم از ساکنان عالم ناسوت به چرخ برین رسید امید که همواره روزگار سلطنت خداوند
رشک افزای صبح جمشید و قوانین خلافت بنیاد حضرت بخش آیین جمشید باد ۵۵۵

بجواب حضرت ظل سبحانی در تهنیت جلوس بر اورنگ جهانبانی

عرضداشت عقیدت نهاد علی مراد لوح جبین را به نقوش بندگی نورانی ساخته و فرق عبودیت
غلامی تا ذروهٔ فرقدان افراشته بعز عرض سعادت اندوزان پایهٔ سریر سپهر نظیر … افروزان …
… میرساند که درین هنگام فرخنده آغاز میمنت انجام که … خطهٔ خاک … آنحضرت کریم کارساز …
دراز و سعادت … طارم افلاک را زبان باجابت دعا مساز … نوید جلوس حضرت خلیفهٔ الهی ظل سبحانی
اکلیل شاهنشاهی اورنگ صاحبقرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغله در گنبد مینا رنگ
سپهر برین انداخته و بدین بشارت فرخنده ساکنان خطهٔ خاک و مقیمان عشرتکدهٔ افلاک …
جهانیان از نسیم … نثار نقد مراد و مقصود … ده … مراد … گوشه
دامن … جواهر و درر اندوخته کیسهٔ فراخ امل را پر کرده صغیر و کبیر کامرانی و کلبانگ تهنیت
شادمانی از … هفت آسمان درگذشت زهره … ارغنون نواز … انجمن …
و چنگ با این ابیات مترنم گشت ابیات شهنشاه شد زینت افزای تخت * …
چو از پای او تخت افسر گرفت * با افلاک خود را برابر گرفت * مراتب شکر و سپاس حضرت …
… و مرتب گردانیده تسلیمات مبارکباد بعرض میرساند لوای دولت قاهره … از …
و بارگاه جهان … عالمیان مقرر و معین باد به خواجه پادشاه میرزا …
مراد آن مرجع ارباب صدق و سداد عنوان جریدهٔ … و …
… برقوم الطاف سبحانی … مرقوم باد الله الحمد که بسپاس …
و جهانبانی … مدعیان دعوی … و مغروران نخوت …
نقش مراد … تفاصیل تفضلات ایزدی …
… شکر و سپاس … بزبان الهام بیان میگذرد و مراتب …
روز افزون … ان شاء الله تعالی بعد نزول … دار الخلافت و حصول مواصلت که عین مدعاست
جمیع مطالب … میگردد و زیاده … شوق که … و تقریر در نمی آید چه نگارد

توجه رایات ظفرآیات بصوب دارالخلافت و ذکر سیر و شکار و تفرج بساتین نزهت انگیز و شکارگاه‌های ارم تزئین

چون طبع مقدس حضرت خلیفهٔ الهی بسیر و شکار بسیار مایل است عزیمت دارالخلافت که بساتین بهشت آئین
و بساتین ارم آئین آن نزهت افزای قصور فردوس برین است پیش نهاد خاطر دریا مقاطر گشته حکم
قضا شیم صادر شد که عنان یکران اقبال به آن صوب معطوف گردد پس از قطع منازل و مراحل لشکر ظفر اثر
کره بخش جنت المأوی است به نزول اشرف بهجت اشرف کواکب گردید و روز بعزم شکار سوار شدند
داروغهٔ توپخانه و بندهای جلو قدیم و جلو خاص و چوکی خاص و خانه‌زادان منتخب جنگ آزما و تکیاران معرکه
وغا بسیر و آئین معهود در رکاب ظفر انتساب عز اختصاص یافتند آن روز دولت افروز شکارکنان
و صید افگنان متوجه سیر و گشت بوده بسیاری از جانوران را بپا درآوردند و تماشائیان را که اصلاً چنین نگاه
صید افگنی بچشم خود ندیده بودند بمشاهدهٔ آن سیر چشم ساختند و بعد از آن سیر باغ و بساتین و تفرج شکفته و چمن
و اقسام گلهای رنگین و درختان موزون سرو قامت طوبی آئین که غیرت بخش بهشت برین است و تماشای
آبهای روان و سروهای عنبرافشان که گردبلی رونقی بچهرهٔ چشمهٔ خضر بخشد و صفای
زلال آن آبگینه بی‌خاک مسرت افزای طبع مقدس گردید روز دیگر چند بوبهیت کشور را که بفیض سنج
انفس و آفاق است بضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افگند که شکارگاه عالم که بتوصیف حضرت و لطافت
و طراوت و خرمی آن نهال خشک خامه سرسبز بهار جاودان و آب جوی مسطر روان گردد و توجه فرمایند
و نشانهای بیشه‌ها غیضناک بی‌باک که آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاهده نمایند در آن
روز متصدیان بارگاه خلافت بموجب حکم شده بود بعمل آوردند و هنگام شب و نشانهٔ شکارگاه
کرانموچی قطعهٔ روضهٔ رضوان باستراحت خلیفهٔ روی زمین رونق پذیر نگارستان چین شد
صباح آن که رویت خورشید از اوج چرخ کبود درخشان و طلیعهٔ طباشیر صبح از مشکگاه طاق سپهر
تابان گردید باغ جنت نهاد عشرت آباد بقدوم میمنت لزوم رشک افزای گلزار ارم و کامیاب نضارت
گشت و در عمارت آنجا رحل اقامت افگنده بسیر و شکار پرداخته آن نواحی و اسیر را

از پا در آید و بعد از آن عنان توسن اقبال مدار الخلافت عز انعطاف یافته که سناط المهام سلطنت
و کار پردازان بارگاه خلافت لوازم جشن دیگر بار آرایش بزم کیقبادی و آئین جشن جمشیدی به انجام

عرضداشت بجناب عالی متعالی نور و فرمان فدوی عقیدت نهاد علی مراد

بعد ادای آداب عبودیت و انکسار بعرض حاشیه نشینان بساط کرامت انتشار و بیست نشینان
انجمن آفتاب ظهور میرساند درین هنگام مسرت مناط که عرصه جهان بهار ستان ... انبساط و
گیتی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجسته عنوان مشتمل بر مراحم بیکران و ارشاد ... که
از مرکز مکان بنابر رفع حالت منتظره عرضه الملتمس می فرستاد ورود مسعود نموده از ... غلام
نوازیها اگر جان ایمان نثار خاک پای قبله دو جهان سازد ... عشر عشیر شکر ... باشد
فدوی ... سوخته لطف دیگر ... که ... انعام ... حصول
از جناب جهانبانی چون منازل طولانی اتفاق افتاده در ارسال ... انشاءالله تعالی
خاطر جمع از امور ضروری ... عالی فیض ... جناب که ... سعادت ... است
زیاده ... مراحم خسروانه و ... مکارم پادشاهانه طیب افزای مشام فدویان باد +

به جناب عالی متعالی نور و فرمان خانه زاد سراپا اعتقاد علی مراد بعد تقدیم
لوازم ... سگالی بعرض ... حضور عالی که محیط انوار فیوضات ... مظهر ... مفاخر
... میرساند که ... رحمت الهی ... نشان کرامت بنیان ... انجام
... که جان انسان فدای ... قدسیان ... باد
... از حضیض خاک ... افلاک ... جشن ...
که ... و عارف خان ... در ارسال آن ... همین که ...
ارشاد ... می آید کوکب دولت و اقبال تابان و درخشان باد **بحمد الله که مدار المهام**
جهانستانان در ... برکات ...
... جناب عالمیان ...

ودرین زمان عشرت نشان که فضای گلستان نشاط انگیز و سپهر اختران بهار رنجستگی قرین بود و ایام همایون
ماه صیام بسر رسیده و عالمیان از بار گران طاعت و حق پرستی سبکدوش گردیده [illegible]
نورنیش مطلع خاک یعنی هلال مبارک شوال خوشتر از ابروی مهرویان ظهور نموده و عالمی العیش [illegible]
گردیده امید که جاوید مال قدوم فرخنده عید سعید بر هواخواهان سال بسال مبارک کناد و چون دیده [illegible]
پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار بر قیامت اشراقات فیروزی اشعاعات لمعات بهروزی فایز داراد
بامارت و ایالت منزلت مهابت خان دراست جای نسبت
صاحبزاده علی مراد خان بیرلیه دولت و اقبال زیب قامت آن صدر نشین [illegible]
امارت و اجلال باد و چون قلم قدرت مقدر مطلق برای استبقای نوع انسان که بدایع ودایع ایزدی حق اند
رقم بر قسیح ستوده سیرتان با عفت منشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده و واسطه ایجاد
کون و مکان در ترغیب این سنت سنیه بامر فانکحوا [illegible] و احدیقه جهانیان را رونق صحن گلستان
بخشیده هوا خواه دیرین مطیع ملت متین میخواهد که فرزند دلبند ارجمندی آن عالی حسب گرامی نسب
بهره مند سعادت جاوید گردانیده بوسیله نسبت قرابت و وصلت ارجمندی [illegible] الاخوان سر بلند
شود و صحائف اخلاص صور [illegible] با آیات لمعات [illegible] نورانی ساخته کامیاب [illegible] مامور گردد
از انجا که ذره را تو اختلاج [illegible] آفتاب تابان بمجال نامرادان پرداختن شیمه کریمه بزرگان است امید منیر
بند برای مدعا بر ساحت آمال احباب توانگر گردیده ابرام [illegible] خیر انجام بمرحله وقوع معمول
ونهج مسئول بسیار سبحان عالیشان خواجه حسین جان خان [illegible] مفهوم
مکتوب [illegible] اجتماع [illegible] پریشان در اصلاح [illegible]
بندگان آستان فیض اقتران گردیده به مقتضای انعام نوازی [illegible] پیاده [illegible]
بندی مرحمت شد باید که [illegible] حراست محالات متعلقه مساعی موفوره [illegible]
رساننده [illegible] شایسته [illegible] گرفته اطراف و اکناف آن را از [illegible] وجود [illegible]
کفره مردود پاک سازند [illegible] شاید که [illegible]

۸۰

۸۱

گروهی سیه‌درونان فرقهٔ ضلالت خو که به حسن تدبیر جلال الدوله سادات بارهه گوشمال سخت
یافته بسیاری از ایشان کشته و خسته [illegible] داده رخت فرار به کوهستان تحیر و بیدای [illegible] کشیده از قفای ایشان مانند
بنات النعش متفرق و پاشان گردیده به سمع ایشان رسیده باشد زیاده چه نویسد باعث [illegible]

به جناب عالی متعالی در جواب ورود نشان والاشان

خانه‌زاد فدویت نهاد علی‌مراد بعد تقدیم مراسم ضراعت و افتقار و تقدیم مدارج خضوع و انکسار به عرض
ملتزمان آستان فیض اقتران می‌رساند نشان کرامت عنوان مبشر تفقدات باطن اشراق مواطن
یا تحاف [illegible] و ارشاد و امینی که بعد استعداد ملازمت به جهت [illegible] نفائس [illegible] فرق افتخار [illegible]
ثریاپایه نزول اجلال فرمود مصرع همانا شگفت دلم چو غنچه از باد نسیم + ادای شکر و ثنا و گذارش
وظایف دعا از حیطهٔ طاقت حواس خمسه اساس اندازه وهم و قیاس بیرون است مصرع
از تو تحریک [illegible] به رسم غریب پروری + چون غلام نمک چش [illegible] دولتخواه حضور است [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مواجیب خوارق ظهور امیدوار است که زود شتاب طلب حضور شود [illegible] استسلام
عالیمقام که حاصل زندگانی و سرمایهٔ حیات جاودانی است عز امتیاز داشته باشند زیاده چه عرض
نماید پاسبانان سپهر آسمان عرصه جولان شهسوار آفتاب تابان است عنان ابلق خوش‌خرام ایام
به قبضهٔ اختیار جبهه‌افروزان آستان فلک احتشام مفوض باد به نواب فیض الاحباب
مستغنی الالقاب اسدخان بعد ادای آداب تسلیمات معروض رای فیض ضیای منیر
مهر انجلای عاطفت اقتضا میدارد در این هنگام فرخنده فرجام که روزگار در عین سعادت
[illegible] کامرانی و زمانه هم آغوش شاهد آمال و امانی بود تفویض امر جلیل وکالت مطلق از پیشگاه تفضلات
پیر و مرشد برحق به قبضهٔ اقتدار نواب نامدار مبشر گشایش کار خلافت آفریدگار و انتظام ابواب فیروزی
بر روزگار گردید بیت من امروز زین مژده شادم چنان + که گویی به ملکی شدم کامران +
[illegible] مبارک الی یوم القیام خیرخواه آن جناب مقبول خاص و عام و بدسگال بد سرانجام
محروم و ناکام باد به خان سعادت نشان میرزا محمد ماه اعظم خان

در مبارکباد طوی برادر ازجان بهتر خجسته خو ستوده خان اقبال نشان [illegible]
صوری و معنوی حاضر باشند بیت بروزی که دولت برو منشد بود + نظر بر سر او چه سود ندبود +
فرخنده وصلت از جشن بنیر عالم افروز باماه جهان آرا و قران بر جیس سعادت اندوز با ناهید طرب افزا
در ساعت سعید ساعت میسر گردیده صحیفه خاطر از آیات شادمانی سوره و ورایقه باطن از بهجت کامرانی منظم
گردانید بیت ازین شادمانی جهان تازه شد + دل آسوده گشت و روان تازه شد + مبارکباد
قدوم آن عفیفه خانه دولت آباد و اثاث البیت جمعیت و زنا فزون خواد سه خان والا شان
خواجه حسن خان نایب صوبه ملتان مشتمل بر فتح بادشاهزاده کام بخش
خان مهربان من دربن و قایت فیروزی سمات ظاهر اراد الجمهاد حضرت خیام گردون احتشام
گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت برحم و کرم و الطاف اعم متصف ست نظر بر جان بخشی
و عفو جرایم بادشاهزاده محمد کام بخش ملتفت شده به نصایح ارجمند بادشاهی که کتابه پیش طاق
دانش و آگاهی ست مکرر بطمئن دستمال فرموده اصلا گوش هوش نشنیده سر کرده از شهر
برآمده و در برابر اولیاء شکوه کشا لعزم محاربت و جدال صف آرا گردیده بیت چو پروانه خود را زند
بر چراغ + نمیرد چو پروانه او بمیر و دماغ + چو اکوکب حشم و عساکر نصرت علم جهان
خدیو غیر خدام از هر طرف بهم چون سحاب ستم اکم روان شدند پس از مقابله جنگ توپ و تفنگ
و بارش ناوک و خدنگ تو اثر قتال و جدال اشتعال یافت آخر الامر غازیان همت بلند بحر تکیه
جرأت و دلاوری یورش نموده در محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر ساخته تقدیم نموده و بدار
والا آوردند و فتح عظیم نصیب اولیاء دولت قاهره گردید معاودت رایات ظفر آیات به سعید و شیلا
جنت نشان شهر ذیحجه قرار یافته باید که مراتب شکر و سپاس بو لب حضرت و اهب العطایا بتقدیم رسانیده
و مژده عنقریب رسیده دانند سبحان والا شان رضاقلی خان وارد و غیره بحجابت
بیت حسب حالی خوشتم شده ایام جدید + محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند + و بیت
دعوه و مکاتبه جالاقر اشهر تعمیر پیران خانه دلها نگردیده سواد نقش عبرانکار فرمای نگارستان اقبال

۸۲

و نخل پیرائی بهارستان آمال هبا دارد از آنجا که بمقتضای خلوص اخلاص و فور محبت و ولا [illegible]

در انتظار اخبار مسرت آثار میگذرد و بسی کم بعد پاس مراتب یادآوری نصب العین آن ایالت دستگاه

مهر سپهر دری باشد فقره و بسرعت نامه را بسوی کم روان کن دیده و گرنه قاصد جان بسیار تنگ است

زیاده خوبیها باد ایالت شهامت پناه خدایار خان حسب الامر واجب الاذعان

شهامت پناه جلادت دستگاه محفوظ باشند حقیقت اخلاص شهامت سیلولی از عرضه واقع

ملاحظه سیلانشهای شایان و ترددات نمایان آن شجاعت نشان با جانی منهیان بعرض عالی گردید

در پیشگاه فضل و احسان شرف استحسان یافت مصرع این کار از تو آید و مردان چنین کنند

مراحم عالی متعالی در جلدوی این خدمت آن سزاوار مکرمت با عطای خلعت و شمشیر خاصه سرور دلها

فرموده شکر و سپاس عواطف گوناگون بجا آورده در حفاظت حدود و متعلقه خویش مراسم هوشیاری

و بیداری بیش از پیش بتقدیم رسانند و نیز بعرض رسید که ناکس [illegible] و بی باک گروهی از کفره لعین [illegible]

اراده نامعقول با نظر فساد [illegible] باقدر گردیده آن شهامت پناه پسر خود را با جمعیت شایسته [illegible]

و عوالی پناه خواجه حسین خان بضربت که بدفع فساد کفره بد نهاد رفیق طریق بندگی باشند باید که مطابق [illegible]

بعمل آرند تاکید اکید دانند بامارت مرتبت مختار خان بن مختار خان [illegible]

خالصا [illegible] مهربان مشفق و ملاذ مخلصان سلامت سامی صحیفه لطف آگین که خطش چون خط خوبان

دلنشین و عبارتش مانند زلال کوثر شیرین بود در راحت آمود و زنگ کلفت از [illegible] خاطر زدود

فقره زآب حیات مکرمت و لطف همچو خضر [illegible] راز که عمرش دراز باد [illegible]

[illegible] از خارج معروض مقربان آستان فلک اعتلا گردید چون انتهاض موکب گیتی گشا [illegible]

اعمال نکوهیده عاصیان [illegible] باستقبال [illegible] ناصیه [illegible]

ملازمت نورانی سازند که انشاء الله تعالی جمیع مطالب و مرام [illegible] خواهش سرانجام [illegible]

در عالم دوستیها تقدیم مراسم یاد [illegible] علی الاحباب [illegible] فقره و کار [illegible]

پیرو خاطر تو [illegible] حسب الامر شاه محمد یوسف

۸۳

شقه‌ای حویلی دار الخلافت رفعت پناه شجاعت دستگاه محمد یوسف [illegible]

معروض داشته افغان انجمن ضمن یا واگر دیده که اداره سفاهت و وقاحت فریب دیده جوار در دولتخانه عالی

مجبور به بدعت و ممنوعات و مرتکب منهیات و مسکرات گشته برای خود اسباب [illegible]

تبیح صادر شد که بحر دوره و حسب الامر مطاوعت اثر آبادی مرتکبان شنائع الحال [illegible]

افعال را خراب سازد و آینده از ارتکاب چنین امور محترز و مجتنب باشند و الا عندالله خدمت [illegible]

بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار خواهد شد باید که مطابق ارشاد ایت بنیاد عمل نموده جواب معروض دارد

که بعرض برسد سبحان عالیشان خواص خان داروغه [illegible]

[illegible] نوشته بر ما بسیار بیک دو گرامی نگاه بازپسین را مهربان من قدر عافیت کسی داند که

به مصیبتی گرفتار آید حق علیم است که درین دو روزه جدائی چه قدر خون جگر که خورده شود [illegible]

چون گذر [illegible] و حاصل حیات یعنی نور چشمان بهتر از جان را بخدا سپردم و بمهر و محبت شما [illegible]

احوال لازم و اگر اوقات طلبید [illegible] بدن الم باشد و من از بیقراری و سوز سینه [illegible]

نیست تا نظر از چهره گلفام شان پوشیده ام + [illegible] اگر روی فراغت دیده ام [illegible]

[illegible] سفارش نسخه جامع استعداد میر محمد عماد خاطر [illegible]

[illegible] بسیار نجابت و مراعات [illegible] از آنجا که از قدیم آشنا

ست [illegible] شود [illegible] سنت سیر نجابت ست

[illegible] هر که جا ماند [illegible] حسب الحکم

والا بمیر خان عرف خواجه نصرالله نائب صوبه ملتان

سطر فتح یافتن جهان عزیز القدر سعادت نشان من حسب الحکم اشرف

الاقدس الاعلی [illegible] ایام [illegible] فتح و ظفر [illegible] رایات خدیو بحر و بر

بهزاران [illegible] اقبال خاقان هفت کشور چون طلعت صبح

با انوار [illegible] رستم و اسفندیار [illegible]

با مدعیان نخوت شعار که از وفور کثرت لشکر و انبوهی اعوان و انصار بخار استکبار در سر داشتند
اتفاق افتاد به فضل فتاح حقیقی در هر سه جنگ غازیان نصرت نشان دست استظهار به حبل المتین [illegible]
الهی و اقبال [illegible] پادشاهی زده روی جلادت [illegible] آن جنگ [illegible] بضرب توپ و تفنگ و بارش تیر و
تفنگ [illegible] تیغ خونخوار شربت خوشگوار و شیوه سربازی سرمایه افتخار انگاشته [illegible]
مردانه و حملهای دلیرانه رایت غلبه و استیلا برافراختند با جمله به فضل الهی فتوحات متوالیه [illegible]
اولیای دولت پایدار گردید بیت صبح ظفر از مطلع امید دمید نفخه ظفر از گلشن اقبال وزید
گردون نظیر و چتر فلک [illegible] سا بجلوس قدسی [illegible] و نظم ثریا تفوق گردید و جشنی پادشاهانه و محفل خلد
طراز انعقاد یافت عالمی را کامیاب عواید مواهب عطا گردانید باید که شکر و سپاس بخشایش [illegible]
مواهب حقیقی به تقدیم رسانند و شادیانه شادی بلند آوازه گردانند حسب الحکم بامارت

مرتبت جعفر خان ناظم بنگاله مشتمل فتح حضرت [illegible] استقلال نصرت

مواهب جلیله الهی و مکارم جمیله پادشاهی قرین روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر افتخار سپهر
مهر اقتدار امارت و ایالت مرتبت شوکت و جلالت منزلت باد درین هنگام نزهت آگین که سطوت
و شکوه خلیفه [illegible] سلاطین [illegible] و صمصام انتقام اولیای دولت ابد
قرین [illegible] فتوحات متواتره روزی [illegible] اولیای دولت پایدار
گردید [illegible] صبح سپهر نظیر [illegible] انتظار جلوس [illegible] جوهرهای [illegible] گوهرها [illegible]
[illegible] و آرزوی خود [illegible] حکم [illegible] یافت که این سرافراز [illegible]
شادیانه شادی بلند آوازه گردانند و انتظام مهام [illegible] بدستور مستمر [illegible] نموده [illegible]
در حراست و بندوبست و ضبط و ربط زیاده بر سابق مساعی شایان و مجاهده فراوان بکار
برده [illegible] دار الضرب اقبال به سکه پادشاه ممالک [illegible] مسکوک ساخته در [illegible]
و اقطاع صوبه مقبوضه نقش رواج [illegible] ارسال حضور [illegible] لازم که بر وفق مثال
واجب الامتثال بعمل آرند و عرایض [illegible] خلعت فاخره و جواهر و دیگر مواهب و عطایا

۸۵

که صوبه گرز برداران محمت شده متعاقب رسیده دانند حسب الاحکام والا نواب

سید عبد الله خان بهادر ناظم صوبه الآباد نواب صاحب مشفق

مهربان سلامت گرامی مفاوضه متضمن رسیدن فوج تنبیه ... کنار آب سون ...

انگیزی محمد تقی شقی و تعیین زین الدین احمد با فوج گران بمحافظت و مقاومت مدافعت آن ...

از تقسیم جاگیر مقرری که مروم و وصول نوشتجات مخالفت سمات زمینداران مفسد ورود ...

قدسی ورآمد بتوقیع تعمیما تبلیغ عز نفاذ یافت که پیش از تفویض صوبه داری احکام استمالت ...

بنابر عدم شورش زمینداران واقعه طلب فتنه انگیز ... شده بود الحال که انتظام آن صوبه ...

والمارت مرتبت تفویض یافته خود را صوبه دار مستقل و مختار انگاشته در ضبط و ربط و استیصال سرتابان

و مهمات و مراعات احوال مالگزاران سعی و کوشش شایان و فراوان بتقدیم رساند و در صورت

قرب وصول فوج مخالف با لشکر گران بی عنان نصرت از آب گنگ گذشته سزای کردار رساند

و نگذارد که احدی از فرق طاغیان جان بسلامت برد و یقین که بر وفق حکم محکم بعمل خواهد آورد

الغضب نواب صاحب مشفق و مهربان سلامت صحیفه شریفه مشعر بر رسیدن زین الدین احمد با فوج

سنگین ... بنارس و انهزام جمعیت مخالف از صولت آمد آمد فوج بادشاهی و گذشتن از ان

روی آب از غایت سراسیمگی و اضطراب و گذارش مراتب حزم و هوشیاری که مناط سپاهگری

و سرداریست و التماس اینکه برای بودن متعلقان بدستور ناظمان نشیمن قلعه داری الآباد بفدوی

متعلق باشد چهره افروز وصول گردید از نظر اکسیر اثر فیض گستر جهان پرور گذشت حکم محکم سمت عدم

نفاذ پیوست که استیلای فوج آن امارت مرتبت و شکست جمعیت اعادی و اخل واقع ...

در جلدوی این خدمت یک اسب خلعت خاصه و جواهر صحوب گرز بردار مرحمت شد و درباب

تسلیم قلعه حسب الحکم بخشی الممالک نگارش رفت لازم که قدر تفضلات والا دانسته مراسم فدویت

و جانفشانی بظهور رسانیده بمجرد قرب وصول عساکر جهان کشا شرف ملازمت بادشاه ...

گرفته و به مخالف مامور شده بود یافته شرط فدویت بجا آرند انشاالله تعالی ... تقدیم ... لازم

۸۶

رفاقت زیاده بر بمنا شمول تفضلات والا خواهند شد حسب الحکم والا نواب سید عبد الله
خان بهادر سپهدار نسیم فتح و ظفر سپهر حرم علم نصرت اشراق رایع اعلام شهامت و امارت عمده [illegible]
و جلالت بهرا خوانین علیه مکان قدوه [illegible] عالیشان متقرب بارگاه گرامی مکاتبه متضمن عبارت
عبد الغفار [illegible] غارت در کره و مانکپور و گزارش آنکه جاهدان به عرض قدسی رسانیده اند آنها
سرآمد مجاهدان خلعت نشان مخالف را باستقبال گرفته در جواب عرضداشت نموده [illegible]
که سماعی و قیاسی غیبت لمعه و محول انگهنده لعینه را نظر [illegible] گذشت در باب اجتناب [illegible] و عدم
مداخلت در اقطاع صوبه مفوضه ایشان حسب الحکم حاجب الا [illegible] خان بنام عبد الغفار صادر شده [illegible]
انهام بیان گذشت که ظهور بعدیات غیر وقوعی از ان [illegible] چه ممکن بحرف و سخن [illegible]
[illegible] ازین جانب نیز بوده تفضلات قدسی بحال خود و روز افزون انگاشته [illegible] خیر خواهی [illegible]
[illegible] که جمعیت [illegible] عادی از دریا عبور نماید یقین است که بموجب ارشاد والا [illegible]
ان شاء الله تعالی عنقریب [illegible] خواطر دوستان خواهد و دل معاندان کاهد جمیع مطالب [illegible]
سرانجام پیدا حسب الحکم والا نام سید عبد الغفار رفعت و معالی پناه شجاعت [illegible]
دستگاه عبد الغفار [illegible] وقایع و سوانح [illegible] بعرض اندوزان انجمن [illegible] گردید که با جمعی
از اوباشان و [illegible] در کره و مانکپور در آمده خود را به سند [illegible] به نیابت صوبه داری
اله آباد بدنام ساخته جرأت بتاخت قصبات معموره نماید و از حرکات ناملائم که بی حکم قدسی ازو سر زده
دست از شورش و فساد بر نمی دارد حکم آفتاب ضیا از [illegible] عز و علا شرف اعتلا یافت که صوبه داری
اله آباد از پیشگاه سده سپهر بنیاد بسیادت و امارت مرتبت سید عبد الله خان بهادر [illegible]
بحال شده و دخل بجابرای او حضرت [illegible] و اگر حفظ جان خود و امان [illegible] میخواهد [illegible]
این حکم محکم دست از مداخلت بردارد و بیرون [illegible] اضلاع و اقطاع متعلقه آن صوبه نگردد والا [illegible]
بادشاهی که [illegible] سست گرفته [illegible] و گرنه سرداران [illegible] کشان [illegible]
بر او می آرند ما بعد که [illegible] از گوش هوش [illegible] نماید

٨٧

جواب معروض ارادت که بعرض اشرف اقدس ارفع واعلی برسد پنجم اول جمادی الثانی سنه [illegible]

قلمی شد عرضداشت به جناب شاهی خانه‌زاد درست اعتقاد علیم [illegible]

فرمان برداری بدیوان عبودیت و خدمتگاری لبسته بعرض جبهه‌سایان جناب کیوان [illegible]

سپهر ساید درین زمان بهجت آثار مظهر استبشار مورود و افتخار اعنی نشان مهرانوار [illegible]

ذره مقدار پرتو سعادت گسترده و سرمایهٔ عزت و افتخار ارزانی فرمود و فرمود که کاتب

دیوان سرکار اعلی گشته سواد صفحه او بریاض دیده حورنما الحمد لله والمنة که فدوی این [illegible]

بهمت عالی از تشخیص نشان مالواجب محالات تیول سرکار فراغ حاصل نموده پیش از ورود

نشان تقاضا آورده جاده نورد منزل مقصود است انشاء الله تعالی در معدودی از الایام دولت

استلام سده عالی مقام درمی یابد زیاده چه عرض نماید آیات نامداری و آثار کامگاری [illegible]

روزگار و الواح اعتبار مثبت و مرقوم باد سبحان خداوند حکیم

رضا نشان فرزند جهان [illegible] + چراغ [illegible]

حکمت و حذاقت [illegible] برحسب تجویزات سرآمد حکیمان افلاطون [illegible]

افتاده و فرزند مخلص را که از شدت ضعف ناتوانی گران بار نا خوشیها بود با فاقه آورده حکیم شافی

آن مظهر معجزات عیسوی را که وجود ایشان درین عصر و زمان بسیار غنیمت است [illegible]

دارا و در مقدمه [illegible] چند مفصل نگارش رود چون چند در انتظار [illegible]

ضروری العرض [illegible] معسکر والا دائره و از احوال [illegible] اطلاع میدهد [illegible]

روانه میشود [illegible] مجوبهای [illegible] لطف شود تا در [illegible] زیاده عمر باد [illegible]

توفیق شفا بخشی [illegible] مسیح الزمان سرآمد حذاقت نشان فرزند [illegible]

دوست [illegible] ناتوان صحت کلی امیدوار [illegible] فراوان ستایش و نیایش

حضرت [illegible] که معجزات [illegible] آن دوام [illegible]

[illegible]

۸۹

از مکان اقامت در رسیدن بسرعت سریع تر برکاب شاهزاده والا گهر عود و دیافته لهذا اعطای
الطاف امارت مرتبت صف شکن خان که برای پیرایش پیرامون قلعه پرتالاو دیگر قلاع و بقاع این
اطراف انتشار وجود کفره مرتد و سجاع فدوی درگاه ماموره شده می‌بر [illegible] آمدن لعسکر [illegible] ادراک
شرف تقبیل انجمن فیض مکین [illegible] کام فرسای طریق مقصود میگردد و بر جناح استعجال خود را [illegible]
برساند [illegible] چند داشتی محتوی [illegible] ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گذشت [illegible]
[illegible] اعرابی که [illegible] مطالب [illegible] چه بقلم آید سبحان خدا وقت نشان حکیم
رضا خان محاسن تدابیران رافع امراض [illegible] دافع عوارض جسمانیه محسن الدوران ارسطو
طالبین یان بهواره شفابخش بیماران و مصلح مزاج سقیمان باد و بیست که [illegible] طبابت [illegible]
آن [illegible] آفاق [illegible] شفای صدور اهل وفاق [illegible] عیش و عشرت [illegible]
[illegible] انتظار [illegible] بیمار [illegible] نام [illegible] آب [illegible]
[illegible] و عرض [illegible] درین روزها ضیق النفس [illegible]
[illegible] آمد و شد نفس رگ جان [illegible]
[illegible] که دوای صحت افزا [illegible] موجود و مهیا باشد [illegible]
[illegible] وکیل [illegible] خواهد گذرانید [illegible]
نجومی وقت شناس استخراج ساعات [illegible]
[illegible] آن محرم اسرار افلاک [illegible]
[illegible] تقویم [illegible] فتح و فیروزی [illegible]
[illegible] بر فتوح حضرت قدر قدرت [illegible]
[illegible] باشد چون [illegible] والا اقتدار [illegible]
[illegible] استخراج ساعات آمدن شما در حضور ضرور باید که [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]

شهرای صبا سوختگان بیت ... منتظر التفات هیچ از آن یار سفر کرده چه یابی داری ++ از آن یار که
از گردش فلک حقه باز عنان اشهب عزیمت بدان سمت معطوف شد چشم حیران از حسرت دیدار
ایشان ابر نیسان گریان میباشد و خاطر پر آرزو چهره حال را مباحث کدورت و ملال متغیر الشکل میدارد
بهر منزل که رو آرند خدایا نگهدارش باد [illegible] خبر عافیت و سلامت از هر منزل
مکان نگارش رود و پیام راحت القیام زبانی مرقاصد و نامه بر که در طی مراحل و [illegible]
دو یکنگی میوه‌های تر و خشک و قدری [illegible] فرستاده آمده شما را ان شاء الله تعالی مذاق اخوت [illegible]
گردانند زیاده عمر باد ایضا مکتوب بر وقت و طبع خوش باز [illegible] کرده [illegible]
رقعه مسرت مرقع متضمن [illegible] وصول [illegible] مزاج اخوت امتزاج علی الاتصال رسیده
سرور و ابتهاج گردید چون تا وصول [illegible] و سعادت [illegible] مقصود خاطر خیرخواهان همه وقت
مسرور خواهد بود باید که احوال هر روزه انقلمی آورده باشند از آنجا که در عالم خیال نعمت [illegible]
و متصور [illegible] مرا با خود [illegible] دل [illegible] منزل را خوشوقت دارند و [illegible] اشتیاق [illegible]
فرستادم همراه ایشان [illegible] تا خدمت کنند منزل بمنزل زیاده ابد الدهر رفعت و سعادت [illegible] حاصل

و متواصل باد فصل دوم مشتمل بر [illegible] مکاتبات و رقعات که از طرف خود
نگاشته جناب مجتشی الملک میرزا صفوی خان که راقم
این صحیفه عامل جاگیر ایشان بود

فدوی عقیدت اعتصام مامور [illegible] کبریت با استجلاب [illegible] بندگی بدر [illegible]
معروض مستفیضان افضال حضور اعلی [illegible] جناب [illegible] الانجاب
کردست [illegible] عالم قدر [illegible] ثریا رفعت
آستان عالی [illegible] پایگی [illegible] ایام [illegible] بانشان
مقاصد [illegible] خوش و [illegible] در [illegible] بودند که
[illegible] خدمت [illegible] که [illegible] و [illegible] جهر [illegible]

91

از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان بر ساحت آمال نو نیاز طلبان وزیده و فوحات خلوق
این بشارت مشام جان و دماغ روح روان را معطر گردانید بیت امروز بخت نیک بشارت رسان
ماست اقبال راز چهره امید صد نواست امید که حق عز و جل این مژده مرا با امید جمیع دولتخواهان
مبارک و فرخنده کناد و حدیقه مرادات ترقیات آن جناب به رشحات غمام مکرمت سیدی و کامیابیات
سرسبز و شاداب ابدی مقرون دارد به مجموعه خوبیهای آرای [illegible] محمد [illegible]
در هنگام بهار بر نسیم مقدم میمنت ابا بر فضای آمال احبا وزید غنچه دلها را شکفته گردانید بیت مژده که موسم
بوی یار دلنواز آمد مرا یار دیگر جان از تن رفته باز آمد مرا شکر خدا که شام ناکامی بسر رسید
صبح کامیابی بر دمید صورت مراد بچشم انتظار به مایه افتاده [illegible] بخش [illegible] آغاز شباد
آب رفته بجو آمد و رنگ جسته [illegible] بیت ای خرم از بهار رخت لاله زار عمر [illegible] و اگر [illegible] بی گل [illegible] بیت
بهار عمر براقم صحیفه الاتحاد [illegible] که دار [illegible] تا خود و رقیب [illegible] فرنگ فکر
جمعیت بر آورد [illegible] نظر عاطفت اثر باشد به مجموعه [illegible] نهال چند
همواره بهار جمعیت و شادمانی در جوش و شاهد مقصود در آغوش باد در این وقت [illegible]
نوید عطای منصب خدمت بآن ملاذ الاحبا به توجه دستگیری نواب کوکلتاش خان بهادر سامعه افروز
گردیده خاطر مضطر را جمعیت و پشت همت را تقویت بخشید شکر خدا که وجود فیض آمود شرافت [illegible]
نواب و بیادل [illegible] نوال از [illegible] عظمی نیست خاص بسبب بادشاه گردی [illegible] بیماری تا حال [illegible]
متوقف است عرضداشتی مشعر بر احوال بجناب عالی که قدردان بامر وهم قدیم الخدمات [illegible]
امید که بقدر الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد و جواب مرحمت شود که خود را [illegible]
سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گرد [illegible]
بیت عجب [illegible] است جانم را امید آنم که چون گریم [illegible] خون شود که تا بر حال خود [illegible]
گهی گریم [illegible] این غم دیده [illegible] تاب [illegible] دل [illegible] گوید و چه نویسد
که بهر که راضی است [illegible] آید و حواس ظاهر و باطن از [illegible] ثبات اختلال پذیرفته

۹۲

جراحت خاطر چون زخم آب رسیده باشد مآل نمیگردید بفضل اللّٰه تعالی بواران مدفع توزیع ذات انجناب باشد بیمار
نقش بر آبست وانزرو اعظمان نا مشتفای این مرض باعث مزید پیچ و تاب **فرد**
زمرد نشین چون نه محروم جدا اف مهر زنم + که خاک بر سر من باد و بر محبت من + و نه بقیه شکلاده تو
بکسر تر قیم یافته چون خاطر از سنوح سانحه جانگداز گرفتار سوگواری مر بکاهشت غزالحدیه ابی
نیش گم وقم زده تا بیگانه مخیل ناچار به الالگالیه ای نوشته که این امر خطیر فراغ حاصل نماید اینجاکه
وحفظ مراتب در رضاجوئی حقد شگاری بزرگان امریست محال امید وار است که سهو و خطا با عفو خطا
منقبت بین گردد **فرد** چگونه سر بخجالت بر آرم از پیوند + که نغمه تهنیت از
بر نیامد از دستم + **ایضا فرد** این شکایت نامه بی التفاتیهای تست قیمت
بیوجدائی را مداخواهم نوشت + صاحبا فراغت شعار اعطا فراموش کار امتحان عالی مرتبت و
نیستان عیستان قلم اگر میسر آید به تسوید حکایت شکایت فراموشی لا یحصی بیت کاغذ نا تمام
همه خود را کشیدن و یاد صحت توسیع اخلاق و تکاثر اشتیاق جبلا مشتاقان نیست بدین فصل
میکند بیلوای تغافل بر افراختن و بیا و ری نپرداختن ناشی جو را عتبت است **قطعه**
طرب سرای دل هر کس ز تو معمور است + چرا غم دل امیدوار من باشی + گلی بچشم تو شگفته باشد
بهار جهان + روا بود که نمه خار خار من باشی + غلط کردم نفس من دانستی در خدمت آفتاب +
آفتاب عالمتاب را ادبی تخت ونشکوة طرازی سهاب بحضرت ماه جهان افروز محال طلبی لیکن
مصرع علم سلیمان باهمه حشمت نظرها بود با مور مسکین + اگر گاه گاهی سحاب لطف و احسان
دینیا دل جهان زوال بسر گشت زار مرادم باید بعداد رعیه رامی **شهاکر قواس خانسامانی**
بیت پس از عمری زحشمت یک نگاهم شد بدم + بحمد اللّٰه مرحوم تا تر اتفید عجب و بیادم
شرفنامه عاطفت آمود ورود مسعود شکر باد آمد و بیار حیط شرح و بیان سرات و نگاه دارم
که بر بیان قلم گذشته شرح حاید احصا صفای ظاهر است که در مقامات مشغولانه فرصت بی دام
خانسامانی محمد علی خان مرحوم مغفرت شیع همکار بوده وانفیض صحبت شریف استفاده هم

مقولات نموده قوت رسمیات ناز رنگ دز تفاوت میان اجلاصهای است یل انسب تا کو
نصب العین آینه مقصر نخواهد بود کورنش مبندگی که در حاشیه خط بجناب نواب الاخلاق
بود بعرض رسانید و خط از نظر اکسیر اثر گذرانید بسیار حظ کردند و کم تا بلیت و کاردانی ایشان
آفرین کردند اگر عرایض علیحده بسر رسد جواب هم علیحده می‌فرستند سخن شناس گوهر
بیت کر رو رسم از تو نقش نو اهم نظر بسیست + والا ... مشکل است ...
مکرر اینکه ملاحظه ضمیر ارادت ساختگی گردیده لیکن بیر خود می ... لحظه لحظه ... خاطر آماده
می سازد و الحمد که چمن ... قدیم ... رنگی ... باری پیوند ... بستان ...
مجدد داشته گردید بیت از کیمیا لطف تو زرگشت خاک من + آری همین بلطف شماخاک زر شود
عزیمت خجسته بنیاد برای سرانجام شادی ... مرکوز خاطر بود بسبب وقوع حادثه شوش
شلیت ... نمود از اخلاق حمیده و سلوک پسندیده توقع است که شادی مرقومه بانیس ...
گزین ... اشتیاق برادران ... زیاده مهربانی باد + بیت
محمد علی شاعر متخلص به جرات ... زبان ... آوان سلامت دید ...
از رقعه ... آمد ... دعا ... بشارت داده ... قیامت ...
... قیامت ... بارک الله ... و کار نامه تازه کاری بر طاق بلند نهاده
حق اینست که وصف ... از شعر ... گوهر ...
امروز قطعه از نتایج افکار ... مشتمل ... رسیده ...
... تازه ... است ... اشتراح ...
سازد قطعه ای محیط کمال ... اقبال و کان عز و جلال
جان فطرت ... + ... طبع ... آفتاب ...
لطف کردی که ... معمول ...
... آنکه کردی ...

نسخه‌ای بی‌تکلفی از نثر * صاف سرجوش این چند کلام * دارد و از گرمجوشی تو خبر * نیست عجب
به طبع معنی را * لازم افتاده و باده احمر * آفتابی مطلع مینا * طوف بزم تر اگر کند اگر * تا کند خاطر
شگفته چو گل * تر زند اندر لباس غنچه آذر * بس سخن شناس رای چتر والست روزگار
اعتبار افتاده‌ام * چون نگاه آشنا از چشم یار افتاده‌ام * باطن عواطف مواطن از خبر گیتی ناملایم
در عالم پریشانی به دستی و صفحه سن بلوغ رسیده این همه بلوغ بیست هر چند نامه اعمالم از اشک تشویر
شست و شو یافته اما است شریف بر همان بر حمی مقصود قطعه چه بودی از دل آنچه مهربان
بودی * که روز ماه چنین بودی از چنان بودی * برای خوشدلی ما چه کم شدی یارب * همگرش [illegible]
این زار ناتوان بود * از آنجا که جنایت عباد در حضرت ایزد چون اپسی ندامت استغفار [illegible]
این عاصی نیز از کرده در رقعه رنگین شرمسار است امید که قلم بخشایش بر صفحات تقصیرات جاری گردد فرد
با جرم و گنه کنیم دا لطف و کرم * هر کس کاری که لایق او است کند * بلا الله وحده بیت
رواق منظر چشم من آشیانه تست * کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست * مژده عزیمت از احمد نگر
[illegible] باد قانون و [illegible] ابتوای شادمانی نواخت و فضای خاطر از رشک صحن چمن ساخت
[illegible] که کشتن باطن بجائی رسید و ادعیه سحری و نیم شبی با جابت انجامید * رباعی
گیرنده [illegible] عمر را نمود آمدنت * بسیار بکام شوق بود آمدنت * از آمدنت که نو بهار عمر است * حقا که
به خوشتر شده زود آمدنت * قدر هیکه در قطع مراحل بر سیدار [illegible] بر چشم مشتاقان میگذارند
و غبار قدم که در طی مسافت بر میخیزد دیده منتظران کحل الجواهر بصیرت میریزد هر چند که منازل
طولانی اتفاق افتد بسیار بجاست و هر قدر که در سرعت سیر سبک عنان سبقت رود پسندیده
و خوشنما فرد * پیش از این بلوغ زندگی ستم است * هیچ گرچه بود می‌آی نتیجه دودمان فضل
و کمال خلیفه حسن علی صداقت امانی و آمال آن نتیجه دودمان فضل کمال به قوم لطافت [illegible]
انطباع سرمدی منقش به قوم باد از آنجا که مصور تقدیر صورت فرق به لوح جبین منقش نموده دل [illegible]
چون آینه کار دعوی قلم بر منقش خیال هندی میگردد و بگوناگون رنگها آینه نقش وار دلپسند

ارژان رنگ بخش نگارخانهٔ محبت و ولا چشم آنست که نگارش نگارین تاجات نگار فرمایشی ست یکی گان

باشد **بالا سر پرشاد** و دو صد صدیقه مراد ثمرهٔ شجرهٔ خواو لاله سر پرشاد همواره شاد و با کتب عیش

هنر و تهذیب اخلاق رونق نهاد باشند خطی که سواد شی سرمشق خط خوبان سپه زاد دیباچش عبیر بخش

کارنامهٔ مانی و بهزاد بود در وقت خوش تر دل مفتوح ابواب راحت بیرو و سبب خاطر گشاد و خط

و عبارتش از حسن تلاش جهد بقیاس خبر داد بارک الله تعالی بعد ازین با همین قدر

قره نشود نظر بر مزید دارند و اوقات شبانه روزی با جتماع معقولات و منقولات معروف

داشته همت بکسب کمال برگمارند **فرد** کسب کمال کن که عزیز جهان شوی و کس بی کمال هیچ

عزیز نیست + **به مجموعهٔ خوبیهای لوکمن اتدوخانی رباعی** حیف است که دل آرزو دست

صد نامه نوشتیم و سلامی نفرستاد + فریاد که آن ساقی سرمست شکر لب + دانست که مخمورم

و جامی نفرستاد که چشم انتظار در راه نامه بر آن سفید شد و دل از توقع یاد آوریها نا امید

فراموشی دلیل واضح جفاکوشی ست هر چند نسبت معنوی محتاج رسمیات صوری نیست لیکن

در عالم صورت رعایت روابط صوری یعنی ترسیل مراسلات که استکشاف راز نهانی و

واسطهٔ ادراک خصوصیات اسرار پنهانی و امتحان جوهر محبت و ولا و انتظام معاملات ضیا ... انبساط

و مربوط است بسیار مستحسن داشته اند و مقدمهٔ معنوی حرفی بیش نیست که دوستان دخل از خرج

اظهار یکجهتی و یکدلی نموده از جادهٔ خلوص و اخلاص بفرسنگها دور حل مانده اند چنانچه الظاهر

عنوان الباطن مصداق این مقال ست لازم که ظاهر و باطن را یک و تیره کار فرمایند

فرد بمکتوبی حیات رفته من باز می آید همه مرا صور قیامت از صریر خامه بس باشد **عرضی بخدمت**

نواب لطف الله خان بیت ای سرو ریکه از تو بود سر فرازیم + او گشته گره

کنم تیر نوازیم + **فرد** یعنی غلامکه در زیر بار پریشانی پشت طاقتش دو تا ست قامت استقامت

احوالش از لباس جمعیت عریان حسش از دخل گذشته و دخلش استحقاق فضل بهم ساخته

امیدوار نوازش الطاف ست **فرد** و در و جهان اعلاج در کف تدبیر نیست + از لطف می بخشی علی دوران

۹۵

بمجمع عقد خوبیهای رای نتیجه اساس علیت سینه مالامال درد و دست ای رعنا هری

دل رشتابی بجان آمد خدا را همدمی + واجب الوجودی که هفت کره سپهر یک بستر سنج حسن اوست اختر اعیش

دفتر ثاقب یک نقطه خامه زرنگار ابدا عشق توانند بود آگاه است که محب شما از لوائح اشتیاق اعراز صحبت

رنگین جبیب و دامن آرزو و افتقار رعنایی و شیون دارد که استحصالی آن بذریعه آلات تتابعت فهم و فطرت

خیال فاسد و توهم کاسدیست فقره چنان شعله کشیده است که خاموش شود + آتش شوق

من از دامن صحرای گیتی اگر بچهکم وقتی خواهد بود که زمرمه متعلقات باطنی نیست اگرچه [illegible]

[illegible] صفای [illegible] چون خم آب رسیده [illegible] تجلی آید و شوق

لیلی کم میگیرد و چشم آهوان + این خاری نیست که بر جام صهبا بشکند + خدا کند که [illegible]

و علمشی بحران بزرگ و سال انتقال پذیرد + به مجموعه سخندانی میرزا اسعد و رشاکر

افضل الشعراء اکمل البلغا سلامت قدر شناکوی شورشی که مفید سیه دستی سواد مزیل رطوبت فاسد

است فرستاده آمد امید که دماغ عنبر آسودش مشام جان [illegible] گیتی عطر انگیزش حواس ظاهر و باطن [illegible]

سازد و قطعه که درین موسم بهار طرح غزل شده و بهار ده [illegible] میگذرد قطعه صاحبا مشفقا سخن [illegible]

بانی نظم و نثر جان [illegible] سخت جگر [illegible] چو [illegible] غل

[illegible] تا [illegible] حق [illegible] وقتی جویی

[illegible] باده احمر + به سرمایه فضل و کمال

میان نور الله خلف عصمت الله درین هنگام مسرت آمالو [illegible]

آن شرف دودمان عز و علا فخر خاندان تمجید و اعتلا را + تفویض پیشکاری خالصه والا

بیرگشته مسرور و منبسط گردانید پیداست که چون فضل ایزد کار بنده نواز اقتضا

آن فرماید که دست آبادی فیض عاشی [illegible] کام بخشی و رونق پذیرد و از هواخواهان توان

بیکسی عالمی بهره [illegible] اقبال [illegible] جلوه [illegible] الحمد لله

[illegible]

۹۶

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست * راز کس مخفی نماند بر دل دانای تو * آفتاب فیض سایی به ساحت آمال عالی و ادانی نور افشان باد * به لالهٔ نول رای عاطفت معاون سعادت ساعد به مساعدت شادیت عزیز الوجودی به عافیت باشد کیفیت بذل توجهات لاتحصی الحال نگارش تحریر خیرخواهی غرا انجلا یافته سرور افزای خاطر گردید جزاکم الله * بیت * شکر که بود معنی ظاهر همه آب زلال ست و جواهر در و الله الحمد که مضمون عزیز القدر مسرت انتما به تبیین اوحدیت مسلوک محمود و موصوف ست خیرخواه لعید سر انجام مهمات مقصود گردیده ... مقید حقیقت از پیش مشغول مواظبت ... * بیت * شناس بهار نهال داس ... دست دار ... که ... که فرقت تو انچنین صعب باشد و جانسوز ... بود ... که یک روزه مادک دل دورهٔ فراق ... چنان مینماید که زندگانی شاق ست و جاذبهٔ اشتیاق صحبت سبب نفاق نحوی سپاسگشته که طاقت تحمل طاق ... * رباعی * ای هجر رخت روز مرا نور نمانده است * و ز عمر تر نصیب ... امید نمانده است * صبر ست مرا چاره هجران تو لیکن * چون صبر توان کرد که مقدور نمانده است * کاش دست بیعت مهر و محبت ندادمی تا بستان لاله داغ حسرت بر دل ننهادمی و از اوج فراغت به حضیض جانکاهی منقاد ... * بیت * در دل گرفتارم و والی دل نشنیده ام ... که بس مشکل نمیدانم * بهر حال از عالم اسباب به مراد خویش نزیستم * محال ست این و مقدال ... که جمال با کمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال ... مشتاقان ... ارباب سخن ... * وحالی ... ایام ... عالی منش و الا مقام یاد ... که ... ماسه ... انگشت ... آن قدر که یاد نکنی * آن قدر یاد کرده ایم ترا * که وصل ... از ناست * بسکه فریاد کرده ایم ترا * چون سامعه ... همه گوش ...

امید که بآبیاری ترسل قاسم زمین دلهای ابکارکاری اطرادت منضر باشد تا باشد تا نسیم سحری گره کشای غنچگی
سحر سامری دارد خاطر عاطر باشند گل شگفته دست دشمنان چون بیخ شجر در زمین نهفته باد به لااله
تلو کیبند خدمتگار خانی در تلازم سجع میم بنام انجام ختام ایام بقید
آن مرجع خاص و عام مفوض باد بعد از شوق و غرام و ادعیه اجابت التیام توسن خوشخرام خامه
مشکفام بعرض عاطر الطراز بی بکام می‌گردد که در سوابق ایام خطی مشعر بر استعلام خیر انجام علم
دوستی لا احترام بمیامن زمام تحریر ارقام در آمده جوابش با وصف مبالغه و ابرام متعافل آن ساقیم لطیف نور کلام
بلیغ جمعیت و آرام نگشته آفرین شنیدند و از رواج اجسام عالم و عالم است که از این رهگذر خاطر مستهام
اقسام تردد و آلام میباشد اگر باهتمام توجه شمر مرام اجوبه رقایم نیاز انجام نرسد باعث طیش تمام
خواهد بود درین ایام فرخنده فرجام خبر قریب وصول رایات نصرت اعتصام از روی احکام لازم التعظیم
والا اکرام موشح بنام مشکلات ن مهات این بلده تحقیق مقام در باب تجلید و تصفیه عبارات و نسخ
خاص و عام و مرمت حویلی های ابتیاعی شاهزاده حشمت سید فرید دون اعلام عمدة الملک علاء الدوله
عظام بظهور انجامید و این معطل لی سرانجام را که از دیدار بهجت سهام اهتمام ایام است
گردیده اما چون موسم بارش متوجه استقبال و استقدام موکب فیروزی علام است بر تقدیر توقف خیام
گردون احتشام تا انصرام ایام تقاطر غمام نزد و اعلام بخشند که عازم حضور گردیده دیدار آن نیکوکار
نیکنام کامیاب سرور دوام گردد عیش مدام قمل مالک ساعام مستدام باد به لااله
جان من عزیز من مکتوب مفرح القلوب بامر مشق مرغوبی که سوادش بچشم افروزی انظار
شد و بیاضش بهجت افزای ریاض عنوان ارادت رسیده سرور خاطر افزود الحمدلله که خط و عبارت را
نسبت سابق بی مبالغه و اغراق تفاوت از زمین تا آسمان و از زهر تا تریاق است لازم که در تکمیل آن
بضاعت و بیراه و استحصال این چنین دست‌آویز دست بالای جهد رسا و کد تشخص بکار برده در
همه وقت و همه حال اسماع این گرامی فن و استدراک صحبت اهل سخن و صحبت سعادت
باشد زیاده عمر باد و به رب العباد به سخن شناس رای تیز داس

۹۸

۹۹

دلم از خار غربت صد هزار ریش است • کسی که با تو بود دوست دشمن خویش است • چه گوید

از درد جدائی و چه نویسد از شدت تنهائی که لحظه لحظه سپاه غم با دل پر الم می ستیزد و لحظه لحظه طوفان سرشک

از دیده خونبار فرو می ریزد بمنید است که نیش افعی فراق اینهمه زهرناک است و ناوک ابلای هجران

خونریز چرا این قدر بیباک **فرد** فراق و هجر که آورده در جهان یارب که روز هجر سیاه باد و خانمان فراق

بهر حال چون حدیث شوق تا بیان فراق وقتی و جمعیتی و فرصتی میخواهد لهذا از این وادی

درگذشته بدعا میگراید نگارین نامه روان آسا که بیاضش گلگونه عارض ارم و سوادش سرمه چشم

لوح و قلم بود خضر وادی و وادر البسر چشمه حیات ابدی رهنمونی فرمود و عنوان محبت و لاء و مکنونات

ضمیر آفتاب ضیا که چون نجوم درخشان در سپهر سطور از حروف مشکینش هویدا بود و دیده لبریز

و لب تشنگی را انبساط و فاء و توتیای الوف اخلاص هوا نوازی نمود **رباعی** شیخ قالم تو چشمه آب

بقاست • انفاس خوش تو نفحه باغ وفاست • این نفحه و شعر را ز من باز مگیر • زیرا که دلم زنده

بدین آب و هوا است • از ورود و حسب الحکم والا حاوی طلب حضور خانصاحب قبله بابا

و تاکید سرعت رسید بنابرین اخوان نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب از مطالب کار

فراغ حاصل نموده بزیارت میرسد و در رکاب خانصاحب قبله ملازم حضور سلاطین الوند

جوهر قابلیت و محک امتحان لیاقت و شعور است میگردد زیاده و حسرت قدر دانی باد پیر شهر

اهل سخن خلیفه حسن علی بهار گلشن راجا جانکی ناته اسکپر

فرستاده آمد مصرع در استکتاب باید نمود جگاجت باید فرمود که زود زود در نقش سر و در

که طرب ماند در صحبت رنگین و ذکر اشعار متقدمین و متاخرین سرسبزی لیلای سخن و زبان

سخن آفرین به فرمایش رباعی به تضمین این **مصرع** باد سحر از میانه برخاست که من

گویا گرده چنانچه دوسه رباعی که بخاطر ناقص گذشت قلمی آید جای اصلاح خانه است

نه نالم در دبلبل ز نگارش تست • گل دادیو صل جنو زادش ز چمن • گفتم ز فرح فاکر آمد سحر

باد سحر از میانه برخاست که من **رباعی** هیکل دهقان ناله بلبل ز چمن • آمد ز چمن و لکد

آنقدر گریه سوخت بگل جرمی [illegible] با هوا زبیا بود مرا ساست که من بود باغی شد خاک چمن هم بوی گل
شکفتن و بلبل نشد [illegible] تماشا و من گذشته [illegible] بجانان که رسانَد خبری • باد از سحر لب بیاید بیجا
که من هم • لاله گلاب برای فردی است روی تو زند میتوان بود حلی • این تشنگی گلزار
دون بست • جام [illegible] بهار [illegible] فراق بجگر سیاه وصلی گردن شکن جهان آن شب بیان جان
[illegible] آتش [illegible] [illegible] آنچه از دور [illegible] [illegible] ننموده
[illegible] [illegible] [illegible] بود دل [illegible] صورت سفارش
[illegible] دل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آتش
مشتاق دیدگان [illegible] [illegible] دیده [illegible] شراب است که آتش بدیده اند
در دل [illegible] سیماب [illegible] سینه است که [illegible] باشد دل سینه وصل
[illegible] جان [illegible] [illegible] آتش فشان بیان که بهار [illegible] رسانه آب [illegible] که زبانها ل
[illegible] ساز [illegible] است [illegible] [illegible] بهار [illegible] فصل
کرم [illegible] سپهر ساز [illegible] گلستان [illegible] در کشاکش کار تنگ لالان [illegible]
[illegible] [illegible] مشک تاری عطر [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است
[illegible] [illegible] [illegible] دلت [illegible] [illegible] است
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که دولت یار آرد بل بیست که یاران [illegible] گوهر
یار [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] ندارد
[illegible] [illegible] از سنگ [illegible] [illegible] [illegible] بتاج و تخت [illegible] لازم که
[illegible] [illegible] [illegible] چنین گفت پیدا [illegible] سخن سنج
برای سخنگوان [illegible] [illegible] [illegible] لطافت [illegible] اعتذار
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استقامت [illegible]

[illegible]

در میان ... آفتاب صحبت معنوی به ساحت خاطر پرتو افشان گشت کنج ظلام کدورت تا چه امکان دارد

ابیات

گرد دست زلف شکفت خطائی رفت رفت * ور زمعنوی شمائی بی حقائی رفت رفت
در طریقت رنجش خاطر نباشد هیچ بار * هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت

گل رنگین قصیده [illegible] اگر کوته نظر است با وصف قرب این همه دوری چرا اسناف آن مکان
د مجامع [illegible] مرا الهی [illegible] آن نکته دان و دقایق آگاهی رسیده باشد **بیت** اگر [illegible]
زمین [illegible] * امید که اراده صواب ما دو رند و مقبول آید تا به گلگشت آن [illegible]
از هم [illegible] خوش گذرد و چشم انتظار بعروج مقدم شریف [illegible] نشین گردد **فرد**
هر کس که بی همت قدم ساید به هر گامیکه بگذارد زنا خشنی نه یابی * به سخن شناس
بیت [illegible] داس اگر بگوی تو باشد سر اجمال خوش * هر سه به دولت وصل تو کارسی [illegible]
نمیقه انیقه که [illegible] تفسیر عواطف محبت قدیم و هر لفظش منبع زلال گوهر و تسنیم بود
در مقدمه خدمت [illegible] بقلم آمده حیثی فی الحقیقت خوب است خطاس معیوب گشته [illegible]
[illegible] بیت [illegible] خجسته بنیاد میشود چون خاص صاحب قبایه را [illegible]
در کتاب ایشان عارض حضور پرنور میگردد و بنیاد عمر باد به الا اله [illegible] **بیت**
دلم [illegible] صفائی ندارد * هیچ [illegible] کاشنائی ندارد * [illegible] گله از منافقت میگذرد
گفت [illegible] نهفت زیرا که گفتش وقتی و فرصتی میخواهد و نهفتنش جان حق تن میکاهد چاره [illegible]
خط خجسته نمط که بیاضش [illegible] ناصیه ماهرویان و سوادش [illegible] ابروی مرغوله مویان بود رسید
[illegible] با نورانی همه [illegible] چنانچه نوشته اند میل خاطر باکتساب [illegible] بیشتر [illegible] باشند
[illegible] است بالا [illegible] نقش سیاه معنی [illegible] تخریج درآید و حل [illegible]
غرض خط [illegible] هر جا که رود اهل دل معزز و محترم دارند مقدوم او را [illegible]
نقش این گوهر بی بها قدر افزا [illegible] محبت است لازم که طالبین گرامی فن وقت را از دست

فرد
تا غم نخورد مرد نه قدر مرد * تا لعل خون نکرد جگر قیمتی نیافت

۱۰۱

۱۰۲

بحضرت شناس سخن ٹھاکر بدن موہن وکیل نواب داود خان فرود

دل ملیش تو دیده از جمالت محروم هوای کاش که دیده تیز با دل بودی اگر چه تسهیل مکاتیب گوهر
حسن بندگی را آب تغیر بوده ما لکن لها آگاه است و سوز نهانی بر صدق مقال گواه که در هیچ حال از
استحصال وظائف حفظ الغیب غافل نبوده لله الحمد که از شهادت قلبی مکاتبه قدر افزا که ذریعه
استخراج بخت بیداری و وسیله استنباط سر بلندیست در ود نمود فرح محبوب از غیب گر مجو شهباز نو
تر صدکه بعد از این هم سواد دیده بسواد صحائف شوق فزا روشن خورشید تفقدات باطنی در تابان
افگن باشد شفقتی بیان نوازیشا که استکشاف احوال عاجزی نمود بودند فقدان فاه نعم الیدان خفته شو
موعود سفیر بود فقیر بالفعل بکاری عمده مامور هست و باشاه جمعیت باده عیش و عشرت بیمار
محلص زاده کاری مناسب نمانده گرفت تا امیدی باید کرد زیاده عمر باد به تحریر عنایت مهمان
پیام راحت انجام از رقیمه قدر شناس سخن ٹھاکر بدن موہن سر ایکا الصباح یافته مسرور بود
خاطر شیان تا محصول کرده بیده شمائم مکارم اخلاق مشام ارباب خلق را معطر گردانید
خدا مسوز دل آن سینه نگهدار و که حق صحبت عمر نگهدار د و اختر شناسان اسرار آسمانی
آثار ثروت و اقبال از لوح پیشانی شریف استدلال نموده بجشم طالع سعادت افتاده مسعود
خوانان صحائف پیش بینی طوار تقیاتی که از ناصیه احوال ایشان استخراج سفیر بوده عادت
نهاد امید که همواره بتائید مال به شمات سحاب کرمت بذر شتال منظر باشد چون مخلص بعلاقه
خدمت امینی فوجداری سرکار است از افزایش عزت و کسوت حال بطرز جمعیت خاطر
جمع باشند زیاده عمر باد به آلہ تالو تحت خدمتگار خانی مشتمل تلاوت و کمان
بیت ای نور چشم من سخنی هست گوش کن چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن
از آن باز که گردش چرخ منقوش من ناتوان را هدف تیر هجران ساخته و ناوک غم از فلک
چون تیر از شست مفارقت دور دست انداخته پشت طاقت هم از بار غم کمان ارخم گشته و جسم
ناتوان از تیر باران الم نشانه کرده از انجا که شیشه پهلو جان به پیکان تغافلهای آن سخت کمان

نگارنده دل حیران چون خانه کمان از اثاث البیت جمعیت برکنار است چنانچه از مزاج آن تیر فهم زود رس
تیر آسا یکبارگی راستی آشنا و بخلاف رسم کمان از خیال کج نشینی و کج اندیشی بری است اگر گاه گاه
بپای کشیدن بحران ایاده آرند گنجایش دارد حقیقت معطل نشینی و تنگ کمان بی زه ای زبان عرض
نگاشته می خواست که خود را بسان تیر بهدف مقصد رساند لیکن بسبب کسل آن امیدگاه احوالات
که چون پیکان سر آب داده بجگر نشست حالا که ایشان چاق شده اند بوفور عمر رفاهیت جمعیت فقیر
چون کمان بقربان پیوسته بخاطر ممکن ست ترکش نخواهند داد فقره ما را بس ست گوشه ابروی
التفات ٭ این صید رام را بکمان میتوان گرفت ٭ تا هزار ز خطوط شعاعی ترکش نشین نگردد
کمانه راستی در قبضه آن سرآمد راستان باد به سخن شناس رای چنین داس
صاحبا امیدگاها برادران سلامت در دل را دل صفا منزل آگاه است و خلش خاطر را خاطر
ملکوت ناظر گواه صعوبت علل هشته که سه مزاج دیاج طار نیست چون بکاوش این عوارض جگر
دل جاری و آنقدر افزای مایه اخوت را از عارضه بقرار نیست چشم بر چشم را حالت ابراد از
بیت یارب بسپرش حکیم دانا بفرست ٭ و بهر شفا او مسیحا بفرست ٭ مناجات بحضرت
باری تعالی عز اسمه رباعی ای آنکه دوای دردمندان دانی ٭ روحی مددی در تن بیجان
یک نظر لطفی بحال ما ٭ مشکل شود ار نگیرد بصد آسانی ٭ رباعی از کرمت تا از ان علی
بیمار ٭ و نساخت دست هر طبیبگر فرقت کشاد ٭ بحال مریض ما نظر کن که کنند ٭ عادت
مزاج او بفرسنگ فرار ٭ رباعی ای افسر زر فشان بخورشیدی ٭ وی جام جهان نما
بجمشیدی ٭ مشکل همه حل شود ز فضل تو اگر ٭ بیمار مرا شفای جاوید دهی ٭ رباعی
ای فضل تو دردرا دوائی بخشد ٭ هر بی سر و پا را سر و پائی بخشد ٭ درد دل بیمار چه میگذرد
امید که لطف تو شفائی بخشد ٭ به لاله تلوکچند خدمتگار خانی اقبال مند لیند
بیجان پیوند همواره در اقران ممتاز و در همچشمان سربلند باشند خبر بی شدن ایشان
مستفاد طبعها کرببزرگوار نمک بر جراحت پاشید و چشاره حال ابناجنس ناکامی خراشید

حیف که صاحب دلان را از سیل حوادث روزگار غدار اقامت دشوار است مقبلان را در هیچ منزل
فنا همیشه مثل خار خار فخر و گلستان عمر را در شغل روزگار نوبهاری خالی از یاد خزان کس نشناسد
از بی علاقگی خاطر بخوریان ماندهای آن عمر و حیله نیست که همیشه در آتش مصیبت بریان و با اشک
خونین گریان نباشند و نالهای جانسوز و فغانهای حسرت بند و رخنه در دل افلاک سنگدل افکنند
میکنند ایشان تعالی توفیق صبر گران فرماید به شوقی که نزد رحمت حق امانت است زود
فرستند که سعی در حق بوها فوق مراتب اعانت و امداد است زیاده عمر باد به جناب سامی المبارک
رقی الراهم فخر مردم دیده بیانی قلم افتد مردم اکرم النقطه حرفی کن و با نامه فرست
اظهار شوق را حواله بدانها کرده به مطلب که اندیشه طاعت پیرا بوش افزا صحتوی است
بزرگوار که در جوار رحمت آفریدگار با حورالعین جنت المأوا هم آغوش و همکنار باد و اراده
فخری را از افراد موجودات به یک اجل لبیک اجابت باید گفت و هر شیئی را از اصناف کائنات
عدم باید نهفت لیکن هر یکیی دا دستهای شوقی رقت می آید هر حال فخر و بابست ما چون این
خبری نیست به بعیش ناخوشی و خوشی گر رضا هم سزا است خیرخواه که خدمت
بنیاد متوقف است در باب [illegible] تشکر [illegible] صاحب عزیز القدر را جهت لالا تا [illegible]
بل به آمده لاله ملوک تحید فخر و سواد دیده را مردم تو بودی یارب که این [illegible] بار [illegible] مرا
نشین گردد و حق آگاه است [illegible] صدق گفتار گواه از آن بار که از علاقه [illegible]
افشا نامه [illegible] تمکین [illegible] اختیار [illegible] دولت [illegible]
آفرینش سعی سازد که چمن را صحبت رنگین [illegible] بهار [illegible] گل [illegible]
سعادتمندی و سربلندی روز افزون باد به سخن شناس ای سهل الله آمین
بیت سواد دیده حل کردم نوشتم نامه سوی تو که در هنگام خواندن چشم من افتد برروی تو
داستان شوق چون زلف مشکین کاکلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن عاجز و کوتاهی
و مسافت لاجرم به مطلب می پردازد که حضرت ارادت [illegible] کثیر المنفعت [illegible]

۱۰۴

صفدر یا باید داشت شکر خدا که قرین خیریت ملشکر ظفر اثر رسیده به دستگیری نواب والاجناب
کوکلتاش خان در سرکار بادشاهزاده جهان و جهانیان جهاندار شاه بهادر بعطای خدمت
[illegible] ستگیری مور و نوازش ها گردید امید واثق است که عنقریب شاهد مطلب چهره گشاید و کشایش
تدارک مافات نماید لیکن خار مفارقت پهلوی دل میخلد و صدمات مهاجرت [illegible] یکسان غبار کدورت
بر صفحهٔ خاطر الفت [illegible] نشسته که شست و شوی به سیل سرشک متعذر است [illegible] باد صرصر شوی
زنگ بسته که [illegible] آن به صیقل کوشش میسر نیست دور از کار بیت [illegible] دگر کلفت چهرهٔ احوال
سودی به حال بسان آیینه از [illegible] حقیقی که قضا و قدر قامت را به [illegible] هستی کشیده
[illegible] نقش وصال بر لوح تمنا برکشیده دیده [illegible] چون
چشم [illegible] بسیار و [illegible] پسندد نیاد و عمر بار به سر آمد اهل سخن گشا که
بو کس فرمود [illegible] خیال [illegible] واست
[illegible] از آن ظلمات وادی ظلمات را
چشمهٔ حیات ابدی [illegible] صبح وصال [illegible] اقبال [illegible] و شبستان
آمال به مصباح قدوم فرخنده لزوم روشنی پذیرد بیت کی بود یا که شود [illegible] دیده دیدار تو
گوش از [illegible] قصهٔ [illegible] سیاری
تشخیص [illegible] دولت و اقبال [illegible] تشریف آرند
بیت بیا که [illegible] از خدا [illegible] گوش برآواز و چشم در راهم [illegible]
[illegible] رخسار بیت [illegible] دست فراقت فریاد [illegible]
اگر از شوق حرفی نویسد آتش بقلم در گیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند عرصهٔ آفاق شور محشر [illegible]
ناچار [illegible] گرا [illegible] خط [illegible] خطا [illegible] چون رخسارهٔ خوبان [illegible] سواد [illegible] مانند مشک
ختن [illegible] دولت [illegible] لشکر ظفر اثر [illegible] خاطر است
مضطرب گردانید یا وجود قرب جوار دولت دیدار میسر نگشود و الله اعلم کی خواهد شد ان شاء الله

۱۰۵ [illegible]

درین وقت از شب کاغذ فراغ یافته به مقتضی شتابی ترکیب تا رسیدن مشتاق توقف لازم

مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی * این نه وقتیست که گویی و شکایت چند کنی لب بسر آمد اهل سخن

تو کسی با من چه فوجدار بیت سحر لشکرست ای شیخ از وهو صالی بده * شوق

بده * اگر در طریق شوق قلم سر ازند در اول قدم وا می ماند ناچار ازین وادی دشوار عبور کنیل

پای همت پیش کشیده مطلب بیگانه که چون عمری به صحرا نوردیها مشغول و از صحبت نگین سحر یاران

نیابت امانت خبریه با استخاره شریف اختیار نموده به قصبه عنبر نور رسیده در نیو اظاهر شد که

واقعه طالع خجسته بنیاد منگار آراسته گردن انقلاب وهم سخن مثنوی نمی سپارد * شتو چون سنگان

عقب عقب کار وارند انسجا کی برو از تحفه کتاب الایام است و شنیده با بزرگان خیال تمام خدا لکه

آمد که با تمام آن فریق با سر انجام بجائی نرسد که مرحمت شریف قرین آمد و استیلای زد و منزل اتفاق

اتفاق افتد بیت یا رب آن آهوی مشکین بختن باز رسان * و آن سهی سرو چمن پیچ بار رسان به لاله گلچین

بیت صبا بخیابیست از تحفه یار رسانید * حیران با صبا این غبار خاطر باز آید * اضطراب خاطر از حد گذشت

عدم طیاری کاغذ بدینها نگشت حیف که با وصف قرب مسافت از روی دیدار

جریان مشتاق را تشنه و ازینجا که نشانه بهر حال اگر چنین خجسته بنیاد توقف است اقسام

رقعه ملازمت فرد

و خیران نیم سعد الارضای محلی اولی زیاده بجز شوق چه نویسد * رقعه ملازمت فرد

رخ تو در نظر آمد مراد خواهیم یافت * چرا که حال نکو و رقعای فال نکوست * استعداد این قلیل البضاعت

عدیم الاستطاعت از ان قبیل نیست که بمحک امتحان آن ارسطو فطرت افلاطون زمان کامل عیار

لیکن اگر یاری بخت و دلالت طالع منظور نظر اکسیر اثر گردد در آیینه اخضیض کم

بر اوج نیک اختری چون مهر و مشتری صعود نماید قطعه از وجودت مسند اقبال زینت یا باد

در بحر تو بخت حاسدان مخذول باد * هر بنده که بخواهد مراد از تو فیض بیت * ای افضل حق ترا بلیغ امل

شاداب باد * رقعه ملازمت واسب سمت مرزاق ... که فضل

دولت خواقین باوج عالیش افراشته و مائده روزی اصناف جود

۱۰۶

۱۰۷

چون خواهد که سر رشته کرد منهج پریشانی و جاده نوردِ طریق بی‌سامانی را بانجامی جهد و در ساحت الطاف عالیمقام

و دانشمندان عالیمقام و جه معیشت سازد و نظر بر این مطلب حقیقت صورت حال [illegible] نزد اینجا

کریم سعادت و بی‌راست بقبله حاجات آورده امیدوار است که باستقامت نوازش تربیت تا کمال

آیینه مقصود گردد و مصر عمر بس که کیمیا رسان گردد الغرض تا عنایت الهی جهان را نام

باشی و به دولت کامیاب کام بخش و کامران باشی مفقود الاستعدادی که مساعدت بخت

و مساعدت طالع راه نبرد و کشته سرا والا جاهی به دو حلقه در کوشش نجنبش آید در آستانه

قبول مکرمت اقبال آن صدر ایوان انجمن جاه و جلال خصیص تقدسی سرآمد ماهر از پایه بام

و دوش اختری صعود نماید مصداق این مقال صورت حال نیازمندیست که باستجابت

جهانبان جانب ناصیه کریت برافروخته امیدوار است که منظر الطاف ملحوظ گردد بیت

دگر نیستش به لطف ست امیدم ارخداوند عرضداشت به جناب لطف مآب خان

فرود مکرم حقیقتی در شکستن پیش است به بستگی که تو سر آن همت خویش به حسب

اینجا نیافته و فدوی بمقام به بزیر بزیست که ماثره حسرت از آن سینه شعله خیز پیدا است

ناتوان بیمار کار تا اینجا رسیده و گرنه به نقش نقش خود شرمنده نیست مصدر تقصیری که

نشده و از پیشگاه الطاف امیدوار است که مورد نوازش گردد یا حظ ابادی که در کنج عزلت

گویی بسر برده و آنکه از حشمت نواخته مراتب تقصیر حلیم دارم به تمکین در گرفتار شود

به جناب نواب حشمت الملک میرزا صفوی خان عرضداشت

غلام ما و مورام تارک نیازمندی رنگهای تسلیمات سرافراز بر افروده موقف عرض مقدس

انوار حضور نواب کریم الخطاب عالی‌جناب عالمیان مآب که بجا لیش ارتفاع سراپرده دولتش

مهر منیر منعزیست و عالی پرتو جلی خوان الوان نعمتش بتبع و مستفیض می‌سازد که فدوی بعد

حصول خدمت اکسیر خاصیت به تقریب حاجت مساعد و حصول اگر نبه چه روز دهم ربیع الاول [illegible]

رسیده و ندیدان کلیم حقیقت موافق ضابطه پیش آمده حاضر را دیدند چون تحصیل این مطالب

آمدنی محصول تمام دوازده ماه جاریست موافق ضابطه و معمول عمل نموده مبلغی که موجود [illegible]

حضور نموده آینده کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط انتظام [illegible] بسمع عالی خواهد رسید [illegible]

سعادت قبال این دو عالی [illegible] و التفات فدوی عقیدت اعتصام مادام [illegible]

بوده و [illegible] عقاید و آسوده [illegible] حضور نواب [illegible]

گردون [illegible] بکام بخشی ناکامان روزگار چون [illegible] اختیار است [illegible]

لسان [illegible] گوهر بار [illegible] [illegible] با جمعیت [illegible]

ادبار گشته قصبه پورا و اکثر دهات [illegible] حاصل [illegible] و عمارت [illegible]

و توافق یافت و تردد کشتکاری رعایا و ساکنین و المنین [illegible] با وحدت [illegible]

و کثرت [illegible] با اقامت در زمین [illegible] پرداخت و در حفاظت [illegible]

و کوچک [illegible] دهات قریب جوار [illegible] دست تسلط [illegible]

کوتاه ساخت [illegible] ۱۰۸

روضه منوره سروی [illegible] و ازارداری [illegible]

عامیان قرین یاس و خذلان خائف و هراسان رو بوادی فرار نهاده [illegible] اقبال نواب

[illegible] سکنه و عموم متوطنه از اذیت گمراهان شقاوت شعار محفوظ و محروس [illegible]

دولت [illegible] فدوی [illegible]

سینه های جان نثاران [illegible] جناب نواب بخشی الممالک [illegible]

صفوی خان [illegible] اشرف فدوی از دست استحکام [illegible] که صفحه دل [illegible]

ادعیه جاوید عهود دولت و اقبال و دوام ایام مملکت و اجلال مرقوم دارد و بعد تقدیم قواعد [illegible]

و [illegible] بعرض فیض [illegible] پیشگاه فضل و افضال نواب دریا دل بحر نوال قبله آمال [illegible]

میرساند [illegible] اوقات بهجت آیات خبر ولادت اختر سپهر سعادت و [illegible]

و کامرانی ثمره شجره حیات و زندگانی سامع افروز گشته غنچه قلوب [illegible] اللسان [illegible]

از نسیم اخبار شگفته گردانند و شمائم حصول عمر ابدی که عبارت از میلاد ولادت و احفاد و ست بمشام جان
رسانید تهنیت مبارک طالعی فرخنده فالی نوباغ زندگی زیبا نهالی + مبارک فرخنده بادا بر حکام
این همایون بخت والا نژاد و جمیع ما تم زدگان جنابیه فیض قرین او واسطه حصول مآرب و مقاصد شود اداء مضامین
فدوی‌ها و سور ام تقدیم آداب کورنش و تسلیم که ذریعه سعادات و وثیقه عبادات انگاشته بعز عرض
محفل فیض منزل نواب عالی خطاب سپهر جناب مرجع مآرب جهانیان جلیل القدر رفیع الشان مطاع
و عالمیان دستگیر توانا و ناتوان سر بسامد که درین خجسته زمان دولت اقتران مژده اضافه
مراتب آوازه کام بخشی شادمانی به مسامع عالی و دانی در داد و ماهید عشرت ساز رنج سیر
از غایت نشاط و نهایت فرحت انبساط در انجمن فلکی برقص آمده کوس شادی مبارکبادی
بنواخت بیت از این شادمانی جهان تازه شد + دل آسوده گشت و روان تازه شد چنین آرایش
آفرینش فرخنده و همایون کناد و نخل ترقیات روزافزون از جویبار بهروزی بلند وقت گشته
احقر در سرانجام کارها محتاج تأکید نیست کیفیات خیروسی دلنجوایی کفایت شعاری دل تشخیص که
متعاقب به عرض خواهد رسید زیاده حد ادب سپهر کوکب دولت و اقبال تابنده باد و تحریر
اسن محرم خاقانی بیت ماه در خیال یار به سچانه گشته ایم + یوسف خجل شود چو در آید
بخواب ما + رقیمه که متضمن کلمه فراموش شدهها رسیده خاطر را مشوش گردانید بلکه تیر سیل
بود که بنیت گاه دوستی را پس بصر سپر دهر زمانه اخفی رسیده باشد و عالم انشاء نگاه گاهی چنین اتفاق
می‌افتند وگرنه در عالم خیال هر وقت دیده ما بجمال مهر تمثال محو تماشا است از استیلاء شوق لوح دل
آئینه خانه لقای خورشید سیما خود انصاف فرمایند که مستغرق محبت معنوی با شکوه فراموشی چه کار است
و سالک مسالک باطنی را از رعایت رسمیات ظاهری چه ضرور قصر در دود یوار این آئینه شد از کثرت شوق
سرگرانی مگر سرم سر و شرا می ستم + امیدکه حاضر و غائب را بخود تصور فرمایند و همین طریق خاص که مقبول
و مختار سیر گزیدگان عالم اخلاص است اختیار نمایند به تحریر دعای فضل و کمال خلیفه
حسن علی خلد صاحب من و دستگاه عزیزان سخندان که یکتای نظم و نثر مالک جان بستان

۱۰۹

آشناست به تقریب دعوت لعزیب خانه محفل آرا بود و بدان اشعار متقدمین بلاغت شعار سحبان

ذکاوار نتایج افکار متاخرین سخن گزار فصاحت آما سطاری چند سیرت رضوان شعار که کلام الملوک ملوک الکلام

مقبلان و سخن بلندش چون صاحب لان ست بیتی از اشعار ملک الشعرا عرفی شیرازی بر خوانند بیت

جام یاقوت و می لعل هم بالا به اشنا بیه چون لاله و داغش به مثل گفت که مثل لاله به جام یاقوت

سبیل و مناسبت لیکن تمثیل داغ که سیاه است با می که لعل فام است تناسبی ندارد همه هوشمندان

در جواب عاجز ماندند و مهر سکوت بر لب نهادند آن کاشف رموز سخنور کشاف دقایق نکته پرور

چه سفر یاسینه حق اینست که بلا شبه وصف لاله بیتی چند گفته الحق که بسیار مناسب رشته نظم

ابیات از دست ابیات سواد کاشتم حیرانی آرد این لاله که در دل نقطه داغ سیاه

چادر آغوش شوق شب کرده او چو بنگری داغ دل وی بسی سیتی بود افتاده در می

وی جلوه آراء بیج آتشی کرده زحل جاه و درون آن بیج داغ سیتاب مکن آسمان چار سر خاب

فلک مثال در آن چار دستار و اگر خورشید اسپاره سازد به مجنون جهان گنج نور الله

ابیات این پیک نامه که رسید از یار دوست آورد حرز جان زخط مشکبار دوست

خوش سید بنشان جمال و جلال یار خوش بیکند حکایت عز و وقار دوست

تقریر پیشکاری خزینه ممالک محروسه از پیشگاه جناب جهانبانی بعهده آن بانی مبانی قدردانی

افکنده مواد سرور روشنا و مانی افزود شکر خدای که حق بمرکز قرار گرفت و احکام شریعت

بکار رفت شریعت رونق پذیرفت مراعات مراسم آشنائیها که نظر بقدیم ارتباط مکنون خاطر

از نتایج جلوه ظهور یافته محمدیت و شان آن فایق از شرح و بیان سید امید که بقول ما شکر آن حق

مصرع دولت بادا که کس را بخاطر بالفعل جناب امانت توجه بیگانه تو را صحاب

مرزا صفوی سیخان به مخلص تعلق دارد و هم آغوش شما چه جمعیت است خاطر عاطر به کل اجو

به جهجو علو خوبی بهار است پیش و اس بیت و ستم لطفی ست گر

محبت در میان باشد دل از دست تو رنجی نخورد گفتم تو شمع جان باشد

۱۱۰

111

رضا جوئی احباب همه کار مقدم انگاشته در هیچ حال مراعات این رابطه نمیگذارند این چه رسمیست

باشد که بغیر تلخی در سلوک امر سهل آن ناگزیر عالم بشریت است آنقدر نفرت گزیده اند که از وضع ایشان

هرگز را شمه التفات بمشام جان نرسیده غیر از نفاق که متاع اطوار ارباب اشقاق است از ناحیه احوال

شریف معاینه نمیگردد و از آنجا که لطف و کرم بهترین صفات انسانیست حاصل عمر و زندگانیست

لازم که بعد ازین تدارک مافات بعمل آید فقیر و از جمیع کرم گره زده وا شود و یک لحظه با خاطر ریا بوده

هرچند میدانم که آن توفیق یافته اخلاص باطنی را ایمان ارتباط دلی بخاطر است منظور نیست ما در عالم

صورت حفظ سمیات معنوی که عبارت از تسهیل سبل رسائل باشد نیز بسیار ضرور است بقول [illegible] رباعی

سنگین شیشه تیغ سر و صورت هر سر که ز معنی است اثر صورت هر این عالم صورتست ما در صورت هم معنی اول

دیدیگر در صورت به مجموعه خوبیهای آراستی شمر دانش حسن پیراستی نقش [illegible]

و آمال آن مجموعه دانش و بینش را از ترشحات سحاب فضل و احسان منضور [illegible]

که بیاضش چون جماعت تباشیر صبح صفا خیز و سوادش مانند کاکل عنبرین بویان غالیه بیز [illegible]

سنگ ظلمت محنت از مرآت خاطر زدوده عزیمت انشا و تاکید موافقت باین مرد [illegible]

سپه اشتطاب حضور عمدة الملک نواب [illegible] جنگ بهادر بنام احقر رسیده لیکن مرافقت [illegible]

[illegible] افضل [illegible] اگر اتفاق افتاد [illegible]

کرده و عزم سفر حفظ خدا یار تو باد و همت [illegible] نظر قافله سالار تو باد * مضمون شقه در ایام [illegible]

منصب جناب نواب غفران پناه لطف الله خان

در دیوان قضا و قدر بکلک قدرت قادر مطلق چنین ثبت گردیده که چون خواهند که برگزیده

[illegible] بمرتبه دولت عظمی و منزلت رفعت فخیم رسانند بصحبت صوری مشائخ ظاهری [illegible] هرگاه

ایام ظهور سواد اقبال و شیوع ارکان اجلالش مقترن گردد [illegible] سریع الزوال [illegible]

قریب الانتقال [illegible] جلوه [illegible] این مطلب [illegible] حال دولت [illegible]

نواب [illegible] المخاطب [illegible] فضل و احسان [illegible] لطف و امتنان [illegible]

که موهبت مملکت و دولت سلیمانی و عطیت جاریانش و وزارت و کامرانی گسترش موهبت [illegible]
که گستر مستی عالی الشمول برکات دولت و محاسن تدبیر و فطنت نواب ارسطو فطرت نظام آن جاه گردد
ان الله قریب مجیب بکاشف رموز سخنوری میرزا محمد رضا شاعر و [illegible]
از دیده غبار رفت و از دل کلفت + این جامه یوسف است بیا نامه تو + بشارت قرائتش [illegible]
ارسطاوی آن حرز جان سمت تبیین و الضحی یافته الم نشرح وار بخشید و ارتیاح قلوب محبان گردید
طراوت بخشش بوستان گیتی بجمیع هواخواهان مبارک فرخنده گردانا دو آن نهال بارور اقبال
انظار ارباب نظر را از نسایم ناملایم روزگار غدار و کیف صیانت خویش مصون [illegible]
سرسبز و شاداب دارد [illegible] غنچها جوش و خروش و [illegible]
و گزاف خود نمائی خاموش شود و در دل بنا جا باید که نگارنده آرای سرور و محفل پیرای طرب [illegible]
که از بطن فطرت بعالم ظهور رسیده بقلم می آید غزل ای متاع دل و [illegible]
به لوح جبینش نشان کرده + جانم از دیده سفر کرده و در دل صبر و قرار + تا نگاه تو بدیعا [illegible] کرده
معجزات گشت مرا لیک شکر خنده تو + جان بلب آمده را معجزه عیسی کرده + [illegible]
بچمن آینه ز شوق تو [illegible] وا کرده + دیده ها فرش و نظرها همه پا انداز است + [illegible] مقدم [illegible]
چه عجب گر دل سنگین تو را نرم گشته + بیت [illegible] تو آنکه فلک فرسا کرده + چشم [illegible]
که دل از شوق لقایت در چشم وا کرده + چاک گل کرد ز خونریزی چشم [illegible] + [illegible]
کرده تماشا عشرت [illegible] کن امروز بجام + خون دل خورد دمی آنکس که بجم قهر وا کرده [illegible]
فطرت میرزا عما و شاعر بیت گر به دل سوخته اش مهجوری شد + نامه ات
داغ مرا مرهم کافوری شد + سوادش را که کحل الجواهر معانی عبارت آراست بر بیاض دیده جا داد
و بیاضش را که غره صبح کامرانی اشارت بدان است سواد چشم جهان بین نهاد و علی الخصوص
غزلیکه از نتایج افکار صائب بنیان قلم عنبر رقم گذشته [illegible] لطائف مضامین [illegible]
فطالی لذائذ حاصل شد در صله آن قرائتی نیاب که ز ازالت کلفت قلوب احباب [illegible]

۱۱۲

غزلی که یافته سر خوشی فزای مزاج سراپا ابتهاج گردد و غزلیکه در جواب غزل عالیه آن سخن طراز گذشته بنگارش
یافت غزل سر بر خط تسلیم نهاده و هم زور بازو را بتوانائی نالی رسد سخن او را معلمیست که در سخن کلم آموزد
زبور گوشه چشم تو چشم آهو را نمی رسد بمیان صنم زبان نالی هزار بار بدقت نگاه فهم تو را
برای قتل دل خستگان گره تا چند نگهی باز کشا نقل چنین ابرو را بیا به یاد نشیني چاره رحم کن
وفا و لطف و کرم نازنین خوش خو را بدقیقه شناس نکات خفی و جلی میرزا احسن علی
حسان عهد و دوران سحبان عصر و زمان سلامت سریر و زعا(؟) ارسطو فطرت میر محمد عشرت
جنید تا در صد رسیخه نمود بود بنام دیر و ذوق افزای صحبت احباب بود از نتایج افکار و کاوش استعداد شخصیت
شاعران سخن کیا اعطا چه در میان بود جان مهربان خالی دیده مگر خیر طلبیده شد طاس(؟) بتقریر نتایج
و نکات شاسته در یاضین رشس این بیت برانگیخته بودند در ضمن کلام انشاء عشرت سر او ج کشیده
شیخ سعدی مصرع دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست مزبان آورده فرمائش اشاعت
آن کرده بهمان وقت بدیهه گفته گذرانیده رباعی دلبر که متاع جان فدای سر اوست حاکم مجلس
رگ ریشه پیست ز او شمر مهر و مهر بر قهر رقیب دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست یا مستحسن افتاد
وقت رخصت تکلیف نمودند که بتضمین این مصرع تیر باید کرد مصرع دسته گل بدست یارم
بسته است اگر چه بتقدیر استعداد و دانش و دریافت دست و پا خواهم زد ولیکن آن مهربان و میرزا صدوان
بر حجوت طبع بلند وسخاب تزار کار فرمایند تا جو هر قدرت سخنوری که کدام معرض عرض آید رقعه
بهمگت این پیرائی بیت عشقت اندیشه صد پرده هر افتون کرد تا که رخسار تو بدید
نظم چنین کرده ذکر جمیل ایشان باظهار مرهم جراحت دل ایشان بجا برای سمت مفتوح یا قیمت
مشتاق دیدها کرده اگر چه صحبت داشتن با مرحوم شاید اصحاب ما لان صدارس مع موحدان صبح
نفس باعث تقریع اوقات نیست اما به مقتضای مهربانی از وقت خاص که ساعتی نخلی بالطبع بهره یابد
مستفیض و بهره ور گردد رباعی حامل رقعه علام بخشیده مجموعه خوبها ای شیر
بیت چندان بپیش مه ... که بیهوشی ورد شاید که یاد بقدر هوشیاری ورد هر چند بید و تقوی

۱۱۲۳

و در زمرهٔ مقبولان درگاه صمدیت سربلند و سرافرازند دوستان هر یار اگر جرعه‌ای سبحانه لطف و کرم ریزد و از

بیاد آوردن گناه نیست و حفظ این تیره درپیش صاحبدلان قابل اکراه نی دل بیاره دست نگار

باید داشت نه اینکه صنعی را خالق وانموده همت بر رجوعت و خودنمائی باید گماشت لازم که از گزین خواب

بهره‌ور شود آمده اوقات شبانروزی با ستحصال امور و مطلب احباب مصروف دارند و تارک معاش و معاد

این شمائل حمیده برآراسته نقد قبولیت مثنوی اخروی بدست آرند **فرد** مثنوی بسست اصلاح تن بیجا

سروانه کردل اسفید مگرد و سجانه شو تنها به مجموعهٔ خوبیهای سخندانی تنگ است اهم سعی خالق

خالق کائنات و رازق ذوی حیات آن خلاصهٔ موجودات از عوارض آفات بر کنار دارا د ...

فراق تحمائین حائل گشته بینش این بیطاقتی گرفتار است از دید طوفان خیز چون ابر بهار را اشکبار ...

آفاق و بیان سر منزل مقصود ناکشیده و چندانکه در بحر باید آکنار در دست نیامده از چشمه مروارید ...

فرد به هجو طفلی که زبستان به حضرت با بخشش و منت دیده و هر قطره اشکم سجیت و چوب دست

از انسجال که حضرت کیمیا تشبیه به آب راوقی ... و متغیر است ... وقت قاتق به مقدار ... است

مستغنی تا چار حبل المتین توکل و دست زده بنظر به فضل خدا ... **فرد** وای دل ...

عاقبت از صبح شام گردد و از شب سحر شود خبر سری که ... دست ...

فرد ... اگر قابلی فیضی ... آب ...

رونق ... نقطش هر ایران ... و مطالعه ... و حالتی ... ازشو ... بیا

فرموده بود ... وقت که روزی رسان مواد جمعیت ایشان آنا فانا اسباب می ... عذر بی ...

علامت کفران نعمت و زوال دولت است شکر و سر کرد جمعیت اظهار پریشانی کند ...

سجال خویشتن به حوصله سفله مزاجان نه تفضل یزدان کجا میدانند دل تنگ ظرفان توفیق ادا

شکر الهی چگونه درمی یابد ... حال **مصرع** هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت **بیت** بان ...

که تکلیف ترک شراب کرد و ساغر مراد بیاده محبت شفا ... و سیام تحکم و جام

ترک شراب و موعظه دلپذیر و نصایح هوش افزا ... باده مسیح ... الواقعه سخن ...

لیکن امر حسن تخالف و تضاد و رایحه علاج [illegible] دل گداخته و عشق به تقلیل هم ساخته [illegible]

بلی این [illegible] پاشنه‌های گرانمایه و سواد زیاده از مزاج مولانا رضا گشته از رسیده [illegible]

[illegible] درون خیمه‌ها [illegible] و افزوده [illegible] از روستی و از حد اعتدال

[illegible] حرام [illegible] بقول صائب فرو باده در چشم دل پاک پدیدا شود چه قطره چون به صدف افتاد

گوهر [illegible] **رباعی** چون [illegible] عیش [illegible] جهان است در پیش خم [illegible]

[illegible] حالی است [illegible] آنکه زندگانی این است [illegible]

گلابی که خواب آلوده ام ای بخت بیدار **بلا تأمل تحریر خدمتگار خانی** لله الحمد و المنة

[illegible] از حدیقهٔ اقبال ثمرة الفواد بارور گردیده ریاحین آمالی و [illegible]

در [illegible] از احوال [illegible] که اکثر استفسار رفت بقول بزرگی که پیش از این وقت [illegible]

[illegible] اهل وفاق حرام است [illegible] پرداخت حالا که قسمت یار و طالع مددگار است اگر [illegible]

[illegible] کاری ساخته شود [illegible] جمعیت خواهد بود [illegible]

[illegible]

[illegible] مصرع آنچه در لوح نوشته است همان خواهد بود [illegible]

لطف الله خانی ساغر [illegible] حصول [illegible] که مقتضای تفضل [illegible]

در هنگام ترشح سحاب که عالم آب از کمال تعشق زمین را در کنار گرفته بود و چون نعمت غیر مترقب [illegible]

و هنگام شرب مدام را صلای عام داده مزاج محب را سرخوش گردانید رنگش از رنگ یاقوت [illegible]

و بویش بوی گل [illegible] ذائقه‌اش [illegible] و نشانش جان بخش اهل وفاق **ابیات**

چکانی از و قطره در گوش کر [illegible] سر بال [illegible] بر آید [illegible]

از صحن باغ + خانهٔ دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن این قسم شراب [illegible]

هرگاه که همت [illegible] نعمت [illegible] برسد **در مناجات و ختم کتاب** [illegible]

به درگاه کارساز بی نیاز که چند از مسودات [illegible] که در محاربات سلطانی از دست غارتگران [illegible]

در این صفحه بطریق یادگار سمت سواد پذیرفت مشقی اگر صاحب پایه ازین انشا عجایب النظر [illegible]

بمطالعه و محاوره مزاولت مداومت نماید و در عبارت آرائی مضامین رنگین و عبارات دلنشین و اگر

مطالب آبی [illegible] چه تمکین سخن‌شیان سخن گزار چه آئین انشاپردازان ساده و پرکار عارض شود حقیقت

گرا نماید و لغا کالالطائل و تلاش معاش بسر رسیده اندیشه معاد که مفید رستگاری عقبی است [illegible]

خاطر نگردیده حیرانم که من منهمک تضیق گناهان و غریق لجه عصیان از هیچ تحفه بیاضت کدام

آمرزش خواهد شد رباعی هرچند که سر بسر گناه آوردیم و در سایه دولت پناه آوردیم

زلال کرمست چون نامه خود روی سیاه آوردیم صبح که از نفس استراحت [illegible]

متاع زندگانی نوع انسانی ست خاک مذلت بر سر بریزم و چون شام [illegible]

رفیقان ابهامان بلقه سخت گرفتار میشوم بعد از آنکه شب پرده ظلمانی بر روی روز افگند [illegible]

سیاه [illegible] ظلمت بیگردم [illegible] سرشتی گویم که فردا این سیه [illegible] بار چون [illegible]

کنم الهی من عاصی بخشائی [illegible] گنه‌گار کرم فرمائی که استطاعت طاعت ندارم و از جایت [illegible]

تخم [illegible] دل [illegible] متوقع عفو جرائم و صفح مآثم دارم و غیر از بخشایش تو [illegible]

فردی آرم فرد می توانی که در پیشگاه احسن قبول [illegible] قطره بارانی [illegible]

[illegible] سامانی سر و سامان که [illegible] سامانی را الهی خواهشم [illegible] گوچه گرد [illegible] ستان عنایت

[illegible] جمعیت ساز و [illegible] طول امل [illegible] خاطرم الهی

و ناتوانی [illegible] من گمراه وادی غوایت را براه نجات هدایت کن و بخشایش من عاصی [illegible]

[illegible] کفایت [illegible] بخشش [illegible] شفیع ذات محمدی علیه الصلاة [illegible]

تمام شد

طالبان [illegible] بشارت [illegible] فرخنده [illegible] نسخه [illegible] ابی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شوال [illegible] ۱۲۹۲ [illegible] بخشش [illegible]

LL. No. ۸۹۱٤۵۶۶۴ / ۶۱۱ م ACC. No. ۲۰۶۷

THOR مادھورام

LE انشائے مادھورام

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

The book must be returned on the date stamped above.

A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.